کتاب نمره ۳۰۹

این رساله شریفه موسومه بر تنبیه النائمین محتوی است بر سه جزء
جزء اول حاوی است بر صورت توقیع و خطابه جناب عباس افندی
عبد البهاء بحضرت مهد علیا مخدره خانم بزرگ در طهران
و جزء ثانی بر جواب معزی الیها و جزء ثالث آن حاوی است
بر خطابه و رساله ردیه جناب حاجی میرزا احمد کرمانی

(جزء اول صورت توقیع و خطابه جناب عباس افندی)

هو القیوم الابهی

و اشوقی یا الهی الی باهی جمالک و صباحی وجهک
و شهی وصالک و ظمأ قلبی لمعین عنایتک و عذب موهبتک و
سلسبیل رحمتک الهی الهی لا تخیبنی لان نیران الحرمان اضطرمت
بین اضالعی و احشائی الهی الهی لا تحرمنی لان حسرات الهجران
اشتدت فی قلبی و فؤادی الهی الهی یسر لی مناى و سهل لی امری
و اشرح صدری و نور بصری بمشاهدة آیات مواهبک الساطعة
فی ملکوت توحیدک الدائمة فی جبروت تفریدک و فرج کربی
بسطوع انوار بشارات عظمی و اشارات اهتزت لها اوراق سدرة
المنتهی و منها ان تمر علی نسیم من حدیقة فؤاد و ورقة
نبتت من دوحة وحدانیتک هبت به قلبی و ینعش به روحی و
یفرح به فؤادی لان تلک الورقة البدیعة تعرضت لنفحات
و اهتزت من جذبات آیاتک و خضلت و نضرت و راقت من فیض سحاب
و اصبت

و اصبت بک و بآیاتک و اشتعلت بنار محبتک و فاضت علی خد منک
و صدقت بکلمتک و اختصصت بعنایتک یوم خروج جمالک
من سحب الطاء ثم بعد ذلک ابتلت بفراقک و افتتنت فی هجرانک
و احاطتها الاعاصیر من کل الجهات و اشتدت علیها الزوابع
من سائر الانحاء و هبت علیها ارياح الامتحان فذبلت
و الوت و اصفرت من شدائد الافتتان الی ان ارجعها
الی سدرة رحمانیتک و دوحة فردانیتک و اجعلها ریانا بغیث
الجود و خضلة و مخضرة بحقیقة السجود انک انت الرحیم ع ع

هو الابهی الابهی

الحمد لله الذی اظهر من افق العالم النیر
الاعظم و اشرق و ابرق و سطع و لاح علی آفاق الامم و کشف
الظلام الحالک و شق غاشیة اللیل الالیل بشعاع ساطع و بهاء
لامع ینتشر فی مطالع القدم و رفع السحاب و اتی السماء بماء
منهمر و فیض مستمر فهطلت الغیوث علی التلول و الربی و
کشفت السیول عن الطلول فی وادی المقدس طوی و هبت الریاح
اللواقح فی البقعة المبارکة الارض المقدسة طور سیناء و تنفس
نسیم الاسحار و تبلج تباشیر الصباح و تشعشع انوار الفلاح
و تلألأ الغرة الغراء البیضاء العصماء بضیاء النجاح و
تقابلت حقایق الممکنات و کینونات الموجودات و استعدت

اراضی القابلیات ولهیئت اشجار الهویات فالحقائق
الصافیة اللطیفة استضائت من تلک الانوار الساطعة
والاشراقات اللامعة مادامت متقابلة لتلک الشمس الطالعة
واما الکینونات المکدرة حرمت من ذلک الفیض الجلیل و
العطاء الجزیل والنور المبین والمرایاء المصدئة احتجبت
من اشراق ذلک الکوکب العظیم والمجلی القدیم ثم البلد الطیب
اخرج نباته باذن ربه من ذلک الفیض المدرار والغیث الهطال
واما الذی خبث ما اخرج الا نکدا الانکار ونبت الاستکبار
ثم الاشجار المبارکة اخضرت واورقت وازهرت وتانقت
باثمار العرفان واما الاشجار الخبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها
من قرار والصلوة والتکبیر والبهاء علی النقطة الوحدانیة
الظاهرة بالصفة الرحمانیة ع ع

هو الابهی الابهی

قال الله تعالی فی القرآن المبین والذکر الحکیم
اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت یا ایها الورقة الحامدة
اعلمی بان الشمس من الکوکب الساطع النجمی والباهر الشعاع اسمه
النجوم واعظم الکوکب فی عالمها فظهور القیمة الکبری والطامة
العظمی وقیام الساعة الامر الادهی تکور الشموس وتنتثر النجوم
وینشق القمر وهذا سر من اسرار الحشر المسمی والرمز
المستتر

المستتر عن بصر کل ذی نظر والکاشف لظهور الجلیل الاکبر
الموعود المنتظر فاذا قامت القیمة واتت الساعة وجائت
الطامة وزلزلت الارض زلزالها وانفطرت السماء باطباقها
ونسفت الجبال وانفجرت الاشجار وسجرت البحور وحشرت
الوحوش ونصب المیزان وسعرت النیران وازلفت الجنان
وامتد الصراط وتمت الاشراط فهل المعترض ان یعترض
لم کورت الشموس وخسفت البدور او طمست النجوم وتتابعت
الرجوم لا فوز بالقیوم انه شرط واضح معلوم لا ینکره الا کل
جهول عنود مغتاظ مردود والذی اهل الانصاف الخالی
من الاعتساف یقول من شروط الساعة وقیامها تکور الشمس
وانشقاق القمر وانطماس النجم لانه امر منصوص کالبنیان
المرصوص واذا کانت الحقیقة والماهیة غیر الوجود ولیست
عن الوجود فالوجود قابل للانفکاک عنها لانه مستفاد من
الغیر او لانه غیر الماهیة فالجرم اذا کان غیر النور یجوز انفکاک
النور عنه واما اذا کان الجرم عین النور لا یجوز الانفکاک ولله
المثل الاعلی فان النیران علی ثلثة اقسام منها ما هو نوره مستفاد
من الغیر کالنجوم السیارة حول الشمس ومنها ما هو نور عین جسمه
وجرم غیر نوره ولکن الجرم مقتضی لذلک ومستلزم له

وحيث طورق بينهما الغيرية يتصور الانفكاك عن النور كالشمس
والنجوم الدرهرهة ومنها نفس النور فلا يتصور انفكاك الشئ
عن نفسه الله نور السموات والارض فالشمس والقمر والنجوم و السراج
كلها يطلق عليها اسم النور وكل موجود وماهية وجوده مستفاد
من الغير او وجوده عين ماهيته وماهيته عين وجوده يجوز انفكاك
الوجود عنه واما نفس الوجود فلا يتصور انفكاكه عن نفسه وهذا
امر واضح مشهور لا يحتاج الى البيان ويغنيك عن البيان
الشهود والعيان سبحان ربك الرحمن عن كل نعت وصفة وتصور
فى حيز الامكان وانك انت يا ايتها الورقة لتعلمين حق العلم
ان جميع الشموس كانت كاسفة عند اشراق نور من انوار ربك
وان الالسنة كانت كليلة عن النطق فى محضر جمالك وان
الوجوه كانت خاضعة خاشعة والاعناق منكسرة عند تجلى
انوار سيدك الذى رباك فسحقا للذين يحجبوك وحالوا بينك
وبين محبوبك الحنون وسعوا البلاد وعنادا حتى يقطعوك و
يسقطوك عن الدوحة الرحمانية والسدرة الفردانية واسئل الله
ان يرجعك الى الشجرة المباركة ع ع
عند
هو المشرق عن افق التقديس قد اشرقت الانوار والقوم فى
عظيم قد ظهرت الاسرار والناس فى دهش قديم قد ارتفع
الذاء

النداء والورحا فى صمم شديد قد هتكت الاستار والاسرار
فى حجاب غليظ ونفخت النفحات والمزكوم محروم من هذا
النسيم اللطيف فيا اسفا من سكرات يتبعها حسرات وتلحقها
زفرات ترادفها عبرات بل جمرات فى قلب المليم بما احتجب عن
النور المبين واتبع كل فاجر اثيم واقتفى كل غافل زنيم والحق
فى غياهب الجحيم كعظم رميم واما المخلصون لفى بشر عظيم ونعيم
مقيم ومقام كريم فائزين بالحق المبين مستبشرين ببشارات الله
موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء الملكوت وضياء اللاهوت
لعمر الله ان هذا لهو الفضل الجليل والموهب الجميل فيا عطشى
لذلك الكوثر السلسبيل ويا والهى لمشاهدة ذلك الوجه البسيم
والشعاع الساطع المنير فيا ايتها الورقة المبتلية بفرقة
الشجرة الرحمانية دعى اوهام كل وهام حميم هائم فى تيه الجدل كان
تائه فى تيه الهوان الم راصم كجلمود صخر ثقيل وتعرضى لنفحات الله
واهتزى ببسمات الله فى كل ان وحين واستبشرى ببشارات
ربك الكريم وانزعى هذا الثياب الرثيث والبسى القميص الجديد
فتتضوع منها رائحة قميص يوسف البهاء ويرتد كل ضرير بصير
من الجود الجديد ع ع
يا امة المحبوبة قد ربى در رياض اسرار الهى سير نما و در حياض

فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا
شاید تایید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاء اعلی لازم ملاحظه
فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید
و پنبهٔ خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند صداعی
عقل را از ادراک معانی کاینات باز دارد و غشاوهٔ هوش را از احساس
آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم
نماید و قطره‌ای سم نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرمائید
که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجبات
بی‌شمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف
البصر را نور آفتاب جهانتاب اعظم نقاب است و شعاع ساطع
لامع اکبر حجاب محجبة خلع الحق ارتقابها حیا بخر ملاحظه
میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده
و صیت بزرگواری گوش زد اهل خاور و باختر گشته
در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات
و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران
هنوز در خواب غفلت بی‌پایان مستغرق با وجود آنکه
اشراق آن نیر آفاق از خطهٔ ایران بود مطلع این بدر منیر اقلیم
طهران فیا حسرة علی الغافلین عن هذا الفضل العظیم

اعیار

اعیار هوشیار گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل
آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و
سکان آن سامان با کمال الروح و ریحان و سرور و حبور بی‌پایان در جهان پنهان محشور
محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعرهٔ یا بشری بفلک
اثیر رسانند که الحمد لله از نفث سکرهٔ عبار کرانند و از دو جرعه مخمور
رحمانیه از مطلع بدر منیر نوشیدند و از شرق فلک نیر اثیر و لی هزار
حسرت که از این موهبت بی‌خبرند و در زاویهٔ غفلت مستغرق
اگر چه این از سنن الهیه است و لن تجد لسنة الله تبدیلا
اهل بطحا سراج محمدی را در صدد اطفاء بودند و معالم احمدیرا
در مدینه اصحاب اهل جلیل که هم وطن حضرت روح بودند بی ستد
باب فتوح برخواستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور
بر بقعهٔ مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد
و اگر رایحهٔ طیبهٔ گلستان الهی را از عیون در وادی طوی
باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا منتشر گشت سبحان الله
این چه سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند
و آشنایان بیگانه سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت
قسم بجمال قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش
فراموش کنند و از فرط عشق در جوش و خروش آیند که یا بهی

نسبت مشرف شدند و باین منقبت مبجّل مستغرق بحر عنایت اند
و ملحوظ بنظر عاطفت
باری ای جمع محبوبان خفتگان را بیدار کنید و بیهوشان را هوشیار
بیخبران را بعقل و دانش دلالت نمائید و افسردگان را بشعلهٔ محبت الله
و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را او خود از دست
ساقی عنایت بنوشید و بنوشانید و این شهد هدایت را از معدن
حلاوت بچشید و بچشانید چون جمال رحمان را مدت سجن
طهران و زندان و اغلال گران منتهی شد و یاران بشرف مثول
فائز شدند چه عنایت و الطاف در حق آن جمع محبوبان مبذول
فرمودند در ایام عراق و چه در سایر بلاد و چه در این سجن اعظم
تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم ذکر آن جمع را میفرمودند
آثار عنایت از چهرهٔ مبارک ظاهر میشد آن الطاف را فراموش
مکنید و آن نغمهٔ الهی را از گوش هوش بیرون مفرمائید الحمد لله این
موج بحر عنایت را مشاهده نمودید و آن تبسمهای جان افزا را
دیدید و آن بیان را شنیدید و آن شهد حیات چشیدید چگونه دل بریدید
ای جمع محبوبان از انصاف مگذرید آن عنایت را بی وفائی تبدیل
منمائید آن موهبت را بجفائی از دست مدهید آن ماء معین را
بغساق و حمیم صادله مفرمائید آن عذب شراب را بوهم سراب

مقایسه

مقایسه مکنید آن بدر منیر را بستی حقیر موازنه منمائید آفتاب حقیقت
بظنون نفوسی خفاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهام
بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند ذات یزدان است که مرتفع
در قطب جهان است آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است
بحر اعظم است که موجش در اوج است و جیوشش عرمرم است که
از ملکوت ابهی در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس مهیمن مشکو
نجات است که صف شکن جیش ظلمات است نسائم حدائق
توحید است که روح بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض
یقین است که نافهٔ مشکین غزالان علیین است
باری ای جمع محبوبان بغافلان بفرمائید که انصاف بدهید
آیا از اول ابداع تا بحال چنین ظهوری بودی با این عظمت کبری
و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردد
گردد ملاحظه کنید که سایر ظهورات هریک با قومی یا قبیله
مقاومت نمودند با خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت
خلیل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف
سهام فرعون لئیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود
افتاد و حضرت مخزن رسل مبتلا بقبیله از قطاع سبیل گردید
و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت

اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء فرداً واحداً مشهوراً
من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود
و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمس در وسط بود و چون
شمع ساطع بر هوا انجمن همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت
و سینهٔ مبارک را هدف سهام احزاب بساحت نه پرده نشین شد
و نه کشکول بدوش حیران و سرگردان و فراری در هر سر زمین
دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ
صبحی آسایش جان نیافت هیچ شامی راحت وجدان ندید
در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد
از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران
چون از بند زندان رهایی یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحکم
حکم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت
و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد در بدایت ورود و صلای عام زد
جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و با اعتراض و جدال برخواستند
و شبهات القا نمودند هریک جواب صریح شنیدند و براهین
قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند
و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب
شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کل اذعان نمودند
و اقرار

و اقرار بعلم بی پایان کردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد
مگر آنکه قانع شد و عالمی سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف
به بزرگواری نمود با وجود آنکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش
معدودی ضعیف زلزله بر ارکان عراق انداخت و اهل نفاق
همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق
و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب
جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمیکرد تا آنکه
کل طوائف و ملل متفق شدند و پای دول درمیان آمد
از عراق بمدینهٔ کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغنا
و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البته
بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان
آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد ساعی در
وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارک و حسن حرکت
و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در اسلامبول
و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت
امر را حضار فرما که بچه قسم است الفضل ما شهدت به الاعداء
باری بعد از مدینهٔ کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال
نمودند تا این ندای الهی منقطع گردد و این انوار منتشره

از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما ان جوهر وجود
در هیکل منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری ظاهر شد که خوف
و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد مبادا این
شعله در آن خطه جهان افروز گردد و این نار موقده
الهیه عالم سوز و در شور بین صغیر و صدور کبیر
کار بران قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار
و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن
آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار
عظمتش بآفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت
و خطابات شدیده بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت
باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کسی حاضر
و شد که ان سلطنت می نمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق
خاضع بود و کل رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تام
قائم و کل قبائل و امم ببزرگواری و عظمت و علو منزلت و سمو
مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه چنانکه باید و
شاید عارف نه

ای عمه مهربان امکان از نسیم جانبخش خوی بیدار بزرگوارت
در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویت روشن و ممتاز

صیت

صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه
دلبریش در جهان علیین افتاده آیا انصاف است که ورقه
از سدره مبارکه اش مهجور ماند و ثمره از شجره طیبه اش
محروم گردد لا والله انعم محترم باید سرحلقه ورقات مقدسه
باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات مخلد بر در کتاب علیین
آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم قسم باسم
اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت

ای عمه مهربان این آواره صحرای محبت الله نظر بمحبت مخصوصی
که از بدو طفولیت بآن عمه مهربان داشت بتحریر این کلمات
پرداخت و بنگارش این عبارات متصدی گشت

من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا بخاطر داری که در کودکی
و طفولیت چه دلبستگی بشما داشتم و الان نیز بحق تربت
مبارکه و مطاف ملاء اعلی کمال محبت را دارم و از این جهت حسرت
و افسوس میخورم

ایعمه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف
مصر الهی را بثمن بخس دراهم معدود مفروش
صحبت یوسف به از دراهم معدود دراهم معدود در این مقام
نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علت نقاب آن روی

چون آفتاب اگر اندکی ملاحظه شود مقامات و شئون دهر
نفوس از روش و سلوک واضح و مشهود گردد

ای عمه طیبه توصیه‌ای که این عبد لسان طعن ندارد و نابجا
نسبت بنفسی کلمه نقص از لسان نراند ولی چند کلمه مجبور را
بیان حقیقت است نه طعن و وهن در حرکات و سکنات و
مراتب و درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید
و در روش و سلوک دقت نمائید حقیقت هر نفسی آشکار
و مشهود گردد احتیاج بدلیل و شهود نماند

ای عمه مکرمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج وهاج را
پرتو اثیر بحر اعظم را موج در دریا باید و عنقای مشرق قدم را
اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را
روائح جان پرور شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی
آب خوشگوار روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی
ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید
و کلّه ازهار رائحه عنبربار دریا امواج عظیم باید و عنقا را اوج
رفیع ظهور مظاهر احدیه محض احیای ارواح در هیکل خلق
جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع
مراتب در این عصر جدید با وجود این نفسی پر خمولی که
بذاتها

بذاتها محتاج مربی و حافظ و معین هستند چگونه
توانند مربی آفاق گردند و غالب بر اهل میثاق کلا والله

ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود در قرآن
میفرماید یدعون من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه ذلک
هو الضلال البعید یدعو لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی
و لبئس العشیر انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت
اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق
نمائیم آیا در این قضیه ذره شبهه و تردید است لا والله
شما در نهایت تصدیق و اطلاعید و میدانید که چگونه است
باز بر خود امور را بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند

ای عمه عزیزه ابناء یحیی از مدعیان که خویش را مربی کل میخواندند
و قطب فلک اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند
و بقدر وسع خویش و سائر لسان ایمان و ایقان خود و استدلال
بر امر مبارک و بطلان هارون مرقوم نمودند و بخط خود نشان
در نزد امة الله خدیجه سلطان موجود ولی آنحرکت و روش
مثبت تربیت قسم بتربیت مبارکه حیات مجهول و در نزد دیگران خوبی
حیات شرمسار و ملول میشدم که ایشان را محبوب رجوع نمودم حال

حال ملاحظه فرما که چون معینی از منبع مخلوط بطین
یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود چگونه صفا بخشد و سبب
حیات گردد فاعتبروا یا اولی الالباب آیا انصاف است که
قطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بسی ذره
از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لا والله لا والله لا والله
ای اهل فطنه قسم بمطاف ملاء اعلی که در فطانت و ادراکات
و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمی هستند
امتیاز و رجحان داری طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت
تربیت نموده بودید از هر جهت مناسبت بسایر برادرانش
نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ایها الخانم کریمه که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و
بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند
از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد
و غزلیات و مثنوی که در دست است کافیست بالله این
بالله این حمیت و غیرت بر حضرت است که چشمها را
نابینا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه
سرکشیست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء
تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از هادوین حق
نمودار

نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود
آنکه حضرت اعلی روح العالمین فداه بنص صریح میفرمایند ایاک
ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیة فانه خلق عنده و واحد بیانی هیجده
نفر حروفات حی و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرمایند
بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خود را باقرار و اقبال
معلق منما و از جمله حروفات جناب قدوس اند که نفس بیان
سیزده واحد مرات در ظل او هستند

ایها المحبوبان قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی
روح الوجود لمظلومیته الفداء سیر و سیاحت نمائید و بعضی
از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید و تعمق و تفکر کنید
که در مواقع متعدده در مراتب و شئون و حقایق مرایا چه بیان
میفرمایند تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد
یا عمتی الی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد فاستیقظی
من الهجوع و الترنی فی الخضوع والخشوع تالله الحق ان الشمس
قد بزغت و ان السحاب قد فاضت و ان الاریاح قد هبت
و ان الارض قد اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج
لو استمعت باذن واعیة فوالله لسمعت نغمات الناقور من الملاء
الاعلی فی ذکر ربک الابهی هل یمنعک العذل عن نحو المنیر

او یغنیک نعیب الغراب عن صفیر العقاب او ینفعک طنین
الذباب عن هدیر الورقاء او یحمیک محتظر الهشیم من جنود
عرمرم عظیم او یشفیک وبد وبل السم النقیع وسراب البقیع
عن الداء الشدید والعطش فی قفر بعید کلا و ربک المجید
الذی انشاء الخلق الجدید وانعم بالبصر
الحدید لکل عبد منیب ذی
قلب سلیم وخلق
عظیم
م م

جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین حاوی بر جواب عمهٔ محترم
خانم بزرگ بجناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم
بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
(هذا کتاب تنبیه النائمین)

بسم الله العزیز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هو السحر لکن دون موقعه السحر
دری قره باصرهٔ دانش وهوشیاری وعزه ناصیهٔ بینش وبزرگواری
ایدک الله بتاییدات الغیبیة الخفیة الازلیة
نامهٔ مشکین آمد که با مداد خامه و مداد بیاد آوری این
مهجوره نگاشته وارسال داشته بودید عز ورود وفوز بخشود
وغبار ملال از صفحهٔ خاطر اندوه پژوه زدود
حبذا بر آن شیوهٔ رضیه و شیمهٔ مرضیه که اوقات خود را صرف
یاد آوردن چون منی که مایوس از حیات و در زمرهٔ اموات
نموده و زبان بنصایح ومواعظ مشفقانه گشوده اید گفتم یا سبحان الله
این قاصد از کدام دیار است مشکبو و این نامه در جیب داشته که عنوان معطر است
ولی از مضامین آن که نظما و نثرا محتوی بر بعض عبارات واستارات
ومطوی بر حی کنایات واستعارات بود خواستم اول از جواب
همهٔ انها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که

بمصدوقهٔ الکلام یجر الکلام مبادا سخن بستیزه جوئی
وسخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب هم عند الخلق
معاتب وعند الله معاقب خواهم بود لهذا بنحو اقتصار
وبروجه اختصار هریک از مطالب را جوابی نگاشته وارسال
داشتم تا بدانید که از بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه
واز سرایر وضمایر هریک خبیر وآگاه بوده ام خدمت بندگان
این سلسلهٔ علیه رسیده مطالب مکنونه ومآرب مخزونه را انها
شنیده وفهمیده ام که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصهٔ
بروز وظهور رسیده وخواهد رسید اگر از دیگر کسان
قضایای دیگر ببینم ویا بشنوم چون روایت پیش درایت
ویا اجتهاد مقابل نص صریح است عندلیب آشفته تر میگوید این امشانرا
اینکه نگاشته بودید قدری در ریاض اسرار الهی سیر نموده
حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید وگوش شنوا
شاید تایید ملکوت ابهی واجب وتلقین ملاء اعلی لازم
ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست واین حیاض فیض
نامتناهی یا مقصود چیست اگر مقصود خود آن نور چشم است خوب است
صریح مرقوم دارید تا در کمال جد وجهد در مقام تفتیش و
تحقیق برآیم از روی دلیل وبرهان کشف نقاب از روی شاهد

مقصود

مقصود نموده وبتکلیف خویش رفتار کنند معلوم است بر هر
صاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسی من جانب الله مردم را دعوت
بحق نماید محض دیده داری وخدا پرستی در مقام طلب برآید
واز مدعی دلیل وبرهان بخواهد وپس از ایقان واطمینان
اقرار واذعان نماید واز تجلی حق محروم نگردد اگر چه عبارات
ومن جا سیئات شما در همین نوشته دلالت بر این می نماید
که شما از جانب خود ادعائی ندارید که نفسی کامل جامع صفات
کمالیه اینگونه الفاظ بی معنی وعبارات غیر مربوط بسیکد بکورا
عینکارد وبرانها استدلال نماید چنانچه در ضمن جواب برخی از
الفاظ بی معنی وعبارات بی ربط این خط شما که در نهایت
سعی ودقت نگاشته وارسال داشته اید اشاره خواهد نمود
که این مهجوره را تبلیغ وبخود دعوت نموده اید واگر مقصود
دعوت بطریقهٔ اب نامدار آن نور چشم کامکار بوده است
ودر اینمقام است که نوشته اید
حجاب رقیق بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید وپنبهٔ خفیفی
سمع را از نغمات جان پرور محروم کند رطوبتی در دماغ مزکوم را
از طیب مشموم محروم نماید وقطرهٔ از سم نقیع مسموم را معدوم کند
انوار شمس حقیقت شرق وغرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش

کوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم
ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب
روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب بی پایان مستغرق
با وجود آنکه مشرق این شمس تابان خطه ایران بوده و مطلع این
بدر منیر اقلیم طهران

اولاً اینکه نوشته اید حجاب رقیق بصر را از مشاهده منظر
اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم
کند چنین نیست کسیکه از روی خلوص و بیغرضی مجاهده
و طالب است بر همه امراض و اعراض که وجود اعتبار ندارند
غالب است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق　　سد سکندر نه حاجب است و نه حایل

خاصه وقتیکه جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا دهد
ان یا اولوا البیان فلتتمسکن بحبل الله ولتصدقن کلما
نزل فی البیان ولتنصرن اسم الازل الوحید در چنین هنگام
حجاب رقیق و پنبه دقیق در کوشش مجاهد فی الله نماند
کما قال الله تبارک و تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله
ثانیاً میگوئیم ای کاش من طرف خطاب نبودم و بعتاب و ملامت

اعدا

اعدا و احباب مبتلا نمیشدم فیا لیت مت قبل هذا و کنت
نسیا منسیا ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است
و سبب غضب قادر منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار
باید از مطالبی که در پرده تا کنون مخفی مانده کشف غطا نمایم
و ذیل اوهام از آینه خاطر پیر و برنا برداریم تا هر بصیری جاده را
از راه باز داند و هر ضریری خود را بصیر نخواند زیرا که گفته اند
اهل البیت ادری بما فی البیت

جناب میرزا ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید بواسطه
فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس و اهتمام
بمشق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمیکرد شتند
پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب
عرفان مایل گردیده که بفواید این دو نایل آید چنانکه اغلب
روز و شب ایشان بمعاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفاء
و درویشان مشغول بود و وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد
ایشان مؤمن بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکماء داده
و اغلب علامات آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس
فی رابعة النهار آشکار شد و مطلب از سر بجهار رسید و کار
بمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انجامید از جمله اشخاص که

قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند که با غایت
علو اذعان و نهایت علو اطمینان قراره متابعت و مطاوعت
فرمان واجب الاذعان صاحب بیان را بر گردن نهاده برای همه
قسم جانبازی مهیا و آماده بودند چنانکه در قضیهٔ بدشت با جمعی
اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب بهاء از آن مظهر
معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و در بین اقران مفتخر و سرافراز
گردیدند بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعهٔ شیخ طبرسی
همواره شبانه‌روز بمعاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و بهجت
اوقات را مصروف داشتند و همیشه بذر خیال ریاست و هوای
سلطنت در اراضی دماغ و دل می کاشتند از همان وقت ایشان را
سودای جهانگیری در دل و هوای گردون سروری در سر بود
حاشا اینکه اگر شاه ایران زیانی رساند زمانه او را بسریر
سلطنت می نشاند غافل از اینکه رشتهٔ امور در دست قادری است
که در آب خاصیت آتش دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد
یوسف را از قعر چاه بعز و جاه رساند و بر سریر سلطنت و شاهی
نشاند تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء تعز من تشاء
و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
صدها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت و لجیج وسیله

راه

راه بمقصود نمی برد هر قدر بعضی از درست بینان با کفایت و
مآل‌اندیشان باهوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند
ایشان را از مبادرت باین امر خطیر ممانعت می نمودند بجائی
نمی رسید و فایده و ثمری نمی بخشید تا اینکه بعد از چندی که بجان
مافی را که از زمرهٔ اصحاب و زمرهٔ احباب بود خواستند و این
مطلب را با او در میان آورده و او را تشویق بلیغ و تاکیدی اکید در
انجام این مرام نموده پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشند و
خود را انجام مافی داده و او را برای انجام آن کار نافرجام مامور
نمودند و لابد از سر ستر وعدهٔ صدارت و سپهسالاری نیز باو
داده و شاید در صورت قبول و تمکین ننمودن هم او را تهدید
بقتل و هلاک کرده هر چه بوده آن شخص هو یا از خوف جان
و یا بطمع مال و منصب آن نقد و اسب و شمشیر را بر گرفته
و خفیاً بجانب اسلامبول عزیمت نمود پس از چند روزی
معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته
و لوای هزیمت افراشته است چون جناب میرزا دیدند با آن
مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواستند در اجرای
خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از
مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان مدتها در خدمت

جناب عظیم تربیت یافته بعد المجیء از ادرنه خدمت سرّ
نشا فته جانی برای قربانی در کف داشت و کوهی غلطانی
برای نثار راه دوست مرصد و همواره مکنون خاطرش
این بود برای جانان جان نثار کند و در راه دوست انچه دارد
ایثار نماید بالجمله چون بابیان را بجز عز و قرب خواستند
محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این مطلب تحریص
و تحریص بلیغ نموده باین عنوان که حضرت عزه ارواحنا فداه
در اجرای این قضیه مایل و مصرّند و در اجرای این مرام همواره
و مصرّ و حال انکه کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از
اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا ینی برفتند بالجمله او
نیز کوجرات بستر و بریکران عزم نشستند که گوی سبقت
از میدان همگنان ربایند و خود را مقبول حق و خلق نماید
بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی ذبیح همین فقره و این بارگاه
قربانگاه فرستاد و شد انچه شد که قلم از ذکران عاجز است
اگر ندیده اید البته شنیده اید که ان فتنه دهماء صیلم بزرگ
وان غوغای عظمای ظلمای سترک بر سر اهل بیان چه آورد و
چه سوزنده آتش شعله ور و دریا فروخت هر که منتسب باین اسم
بود از عالی و دانی و وضیع و شریف و عالم و جاهل سراسر همه سوخت

بسی

بس بزرگوارانی که ناهی این فساد و ماحی این خصومت و عناد
بودند بخاک مذلت افتاده چه بسیار پیشوایانی که ارکان دین
و ارکان یقین بودند از عرض و جان و مال و عیال انچه داشتند در سر
این کار دادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا [illegible]
و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد
نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما فی الحدیث کلهم یصلحون للخلافه
زبانه آتش و شعلهٔ نیران این فتنه دهماء صماء بجمیع بلاد
ایران رسید چه نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به نهب و
تاراج رفت و چه بسیار خانها خراب شد این اول بذر نفاق
و فتنه بود که جناب ابوی کاشتند پس از ان اشتعال نائره فساد
حاشا کرده و بگردن دیگران گذاشتند بالجمله در ان تراکم افواج
ظلم و عدوان بسی از روسای سلاسل گرفتار اغلال و سلاسل گردیدند
و در ان تلاطم امواج دریای فتنه بی پایان چه بسیاری سرهای
سران بروی خاک خواری و ذلت افتاده و بسا پاهای لطیف
ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیده و چه اطفال
خورد سال در اسیری از قافله وامانده و در بیابان بی آب و نان
هلاک شدند از جمله اشخاصی که در این موقع برای حبس ابدی
بانبار دولتی بردند یکی جناب ابوی بودند پس از چندی وقوف

و مکث در محبس با جمعی از نفوس محترمه که در میان طایفه هم بر
برتری و فزونی داشتند قدم همت در میدان شفاعت گذاشتند
و باب ضراعت گشوده برای خلاصی ایشان اصرار بی‌شمار نمودند
بالاخره از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان
صدر اعظم را عجز و ستوه در آورده حکم خلاصی ایشان را کرد که منتشر
لیس علیکم من بعد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منهی و از
مملکت ایران منفی باشند این بود که پس از خلاصی حبس بجانب
بغداد روانه شدند چندی در آن سرزمین اقامت نموده و اغلب
ایام را بمصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعهٔ بیان
و مجالست اهل ایقان بسر برده گویا از کلمات حضرت نقطه بغلط
چنین فهمیدند که معاد و حشر و ثواب و عقاب و سزای و جزای
غیر از این عالم نیست و هر چه هست در این نشاه است این
توهم باطل را نیز ضمیمهٔ خیال فاسد خود کرده داعیهٔ ریاست و برتری
و هوای سلطنت و سروری بود نمودند و حال آنکه این مطلب
مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء
و مؤمنین و موحدین و اهل ریاضت و مکاشفه است جمیع هادیان سبل و
تمامی انبیاء و رسل بلسان واحد ببقای نفس مطبوع و بحشر و نشر
متفق بوده و هستند اگر شخص منصف از شهوات و غمرات هوای
نفس

نفس خود بیرون آید و با تمام نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه
نماید بعین عیان می بیند که چه نتایج از افعال و اعمال گذران او ناشی
می شود و آن مترتب است چگونه می شود که شخص مادام العمر تمام اوقات
خود را بحسنات که مقبول عقل و شرع است یا بسیئات که مطبوع
نفس اماره است و مبغوض خدا و خلق است صرف نماید و بکلی
مجازات داده نشود اگر چنین باشد ابداً ارسال رسل و انزال
کتب لازم نبود در صورت نبودن نشاه دیگر کمال بی شعوری است
بدعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق الطاقه
و تکالیف شاقه نمودن و از همه جا مطرود و در پیش همه کس
مردود بودن جان و مال و عرض و ناموس خود را بباد فنا دادن
و در زنجیرها بسر بردن و در کوهها و بیابانها در بدر بودن
سخیف عقلی که اینگونه مطالب قبول نماید و زبان باین
اراجیف گشاید و لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم آذان لا یسمعون
بها و لهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک
هم الغافلون و حال آنکه تمام انبیا بیک رشته و سیاق این
مطلب را بیان فرموده اند چنانکه حضرت اعلی ارواحنا فداه
در جواب مهاجر الی الله الواحد الاحد آخوند ملا احمد بزبان منا حیات
مصرح مانده از ما قد وعدت فی الدار الآخرة وما قد خلقت فی الجنة

ذلك لما قد مننت على احد فی حیوته بعرفانك والا کیف یدنو من
من بعد موته ما یحبس فی جنابك فوعزتك انك انت منتهی منای
وانك انت غایة املی ورجائی ما استلذذت الا بك وان
استلذذت بغیرك فان نفسی علی ناری لا یحتاج بنار اخری
اذ ما قد وعدت فی الاخرة ما یتم من ذلك العمل
ودر بعضی از زیارات حروف مضمون ماییند وانتم فی ظلی لتستقرون
فی کودکم لم یکن رضوان مثل ما یذکرکم الله انتم فی غرف الرضوان
بما اشتهت انفسکم تحزون ولا تحزنون قدر خردل فانکم انتم
فی الفردوس الاعلی عند ربکم متعززون لکم فیها حوریات کانهن
لؤلؤ مکنون لکم فیها غلمان کانهم یاقوت محزون لکم فیها
ما اشتهیت انفسکم تا انجا که مضمون ماییند سیرجعکم الله ربکم
الی الحیوة الاولی لینتقمن بامرکم علی الذین استکبروا علیکم
اذ کان بکل شیء قدیرا در کتاب علی اعدا مضمون ماییند ولکن لم یقع
عز انك الا لمن عرفك ویتبع امرك ولا یدخل فی رضوانك الا من احبّك
ویتبع ما قدر من عندك اذ ما قد وعدت والاخرة یظهر لاهلها
بما یبذون فی تلك النشأة وهم در جای دیکر مضمون ماییند فسبحانك
مما نسب الی فؤاد الناس من بعد ذلك لك قیامات وما قدرت
من شئونها من البعث والحشر والنشر والصراط والمیزان وعرض

کل

کل علیك وخلق الجنة والنار وما قد احصیت فی یوم القیمة
من شئون التی قد قدرت من قبل فی الفرقان الی ان تمّ فعل
تلك الشجرة تقضی ولکن بعد ذلك فی کل ظهور لك قیامة ومن بعدها
فی ظهور الاخر قیامة کل ذلك یتعلق به فی تلك الحیوة ولکن
ما قد قدرت من بعد الموت لموحدیك جنة الخلد التی قد خلقت
فیها من کل شیء لم یکن لها عدل ولم یکن عندك لموحدیك جنة تا انجا که مضمون ماید
اعلی من ان توفقهم لطاعتك وعبادتك اذ ما قد وعدتهم من بعد
موتهم بما یظهر لهم بذلك العمل وکذلك نعمتك لمن احتجب عنك
لم یکن الا بما احتجب عن رضائك ان کل یلحقنه بعد موته عما اکتسب
ذلك وان هذا اشد عندك وعند من قد عرفك اذ انك انت
ان اردت ان تمن علی اولیائك بما قد وعدت لهم فی جنتك
احدثت لهم اسباب ما یستعارجون بها الیك واذا اردت ان تنتقمن
من اعدائك تجری لهم اسباب ما تغرهم انفسهم باحتجابهم عن
امرك تا اینجا که مضمون ماید ولاریب عند من عرفك بانك قد قدرت
لموحدیك فی الجنة ما یتلذذون بکل الائك من بعد ما قبضوا فی سبیلك
ومثل ذلك ما قد قدرت من النار لدون موحدیك بعد ما انقطع
عنهم ارواحهم ولکن هذا ما لا یؤمن به احد الحکمة لا نزل لا یقدر .
ان یوصل الیه وما لقدر ان یعرف ویوصل الیه ما یرید من عندك

من شئونات التی تقدر علی عرفانها بالجمله مقصود از نگارش
این آیات و ذکر این بیانات این است که شخص با شعور منصف
بداند که حضرت نقطه اولی روحی فداه با جمیع انبیا متفق و کتاب
بیان با جمیع کتب آسمانی در باب رشته سابق و متحد بوده اند
لا نفرق بین احد من انبیائه و رسله هر یک هادی و داعی الی الله
مصدق قبل و مبشر بعد و قائل معاد و جزا و معتقد بدا و
بقا بوده اند چنانکه بخود مضمون آیه ما خلقتم للفناء و انما
خلقتم للبقاء چون مستوفی فهم از عالم و اکتناه بر کیفیات
آن نشاه در نفوس ناسوتیه که منغمر در عالم طبیعت می باشند
هنوز خلق نشده لهذا کما هو حقه نمیتوان فهمید ولی خداوند
حکیم برای عارف و عامی عالی و دانی راهی برای این سر مقرر
داشته و سلمی بجهت صعود عالم بالا که اشتد و ایشت موفق
برای مکاشف معقول فرموده که این مطالب را بر سبیل ایجاز و
اجمال چون وجود صانع قطع و یقین بثبوت و تحقق آن نماید
ولی ادراک تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود بآن نشاه را
صحیح الهد چنانکه نطفه نمیتواند ادراک عوالم علقه و مضغه
و لحم و عظام را نماید کذلک جنین نمیتواند ادراک کیفیت
عالم بعد از تولد را نماید و هکذا در سایر مراتب و مقامات
جاری است

جاری است الست که با الله شخص با شعور و انصاف میتواند
لقای عبد الکریم و عبد الاحد را ببقای ابد ترجیح دهد و در
مقابل جمیع اهل مذاهب و ادیان خال منقصت و هوان بر
جبهه مقدس نشاهد بیان لهذ چه بنویسیم و چه بگوییم

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

باری تحقیق مسئله رشته کلام را از دست این مهجور گرفت
ولی چون بنابر واقع گوئی است تمام مطالب و وقایع را بدون
نقیصه و کذب و افترا گوئی محضا لله می نویسیم که تا بر بیچارگان خبر
مخفی و پوشیده نماند

بالجمله در آن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائی که در
سر و خیالاتی که در خاطر داشت بعضی عبارات که دال بر بغاوت
و طغیان و صورت کشف از های پنهان بود از ایشان بروز نموده
چون بعضی از مؤمنین طبقه اولی طاقت استماع اینگونه
اقاویل و اباطیل را نداشتند اندک اندک آن عبارات بسمع
مبارک حضرت ازل رسانیدند حضرت بر ایشان متغیر و در مقام
توبیخ و تغییر و ملامت گشودند فرمودند در این قلیل زمان
خلق بیان خواهی از صبح دور و ضیم سامری را بظهور
رسانی و ایشان را از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودند

جناب ایشان نیز بواسطهٔ کشف شدنش مآرب باطنی و مطالب
قلبی بجانب سلیمانیه و اطراف انجا باسم عزیمت هند عزیمت فرمودند
پس از وصول بآن سامان بخیال ریاست خواستند با مردم انجا
آمیزش نمایند و طرحی تازه ریزند مسلک عامهٔ عمیا معلوم است
خاصه اکراد ان مرز و بوم که در بلاهت و بلادت دواب اکبرند
و در عداوت با فرقهٔ شیعه بسان افعی اشقر سریع المجبول اند
و بطی النکول چنانکه فرموده اند الاکراد طایفة من الجن حیث
جاهلیت در طینت هویت سرشته است خامهٔ ازلی در جبینهم همه
رقم هذا کافر نوشته با ان بلادت جبلی طالب مقامات
رفیعه اند و مفطور بر عداوت شیعه چون از ذریهٔ شیطان اند
از فرط تعصب لعن بر شیطان را جایز نمیدانند و کلمات
بر حروف نفی فوقانی جناب میرزا چون خواستند مسند
ریاست بگسترانند بکوشش هویت پی بخواستند اول عبارات
مدح و طعن از حروف نفی را از بیان برداشته همان نفی خود
که سر خلاف خلفا اعتقادی عامه است هویت را بجای
گذاشته و مخالف این رای را کافر و زندیق دانسته سهل است
حرف دویم نفی را استثنی و اکثر از امیر المؤمنین علی سلام الله
علیه خوانده بلکه عبد القادر جیلانی را برتری داده عمر
سبحانی

سبحانی علی عمرانی که نقطهٔ فوقانی در حق او فرموده انت
منی بمنزلة هرون من موسی و فرموده من کنت مولاه فهذا
علی مولاه ترجیح داده ابو حنیفه را بر حضرت صادق و هادی
بالله را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده حتی یکی
از موثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب
گمراهی و تفرقه و اضلال حضرت خیر الانام و مایهٔ اختلاف
و اختلال مذهب اسلام شده و جعفر کذاب را بر آن حضرت
ترجیح داده و حال انکه در دین اسلام و مذهب حقهٔ شیعه
اگر کسی یکی از شهدای فوقانی را انکار نماید کافر است چه جای انکه
یکی از مرایا و اوصیای نقطهٔ فوقانی را انکار نماید چنانکه
میفرمایند اولنا محمد و اوسطنا محمد و اخرنا محمد و کلنا محمد
بالجمله مقصود این عبارات انکه شاید در قلوب قاسیه و
نفوس عاصیه انها تصرف نمایند و بر مسند ریاست و فرمان
دهی انها راجح و غالب آیند چون در آن اوان برخی از اهل
عرفان عامه در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده اند
مانند شیخ طه و اسپای او شیخ برکه و شیخ عبد الله و شیخ رضا
و شیخ علی که هر یک را هزارها مرید و مذعن جان نثار
بود با ایشان رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت

بنیانی که کرده اشتهار بودند بانجام رسید چندی از بیکاری
در آن دیار بتحصیل علوم عربیه پرداخت و روزگاری
بسختی و مشقت میگذراند پس از آنکه شیشهٔ مراهقی بسنگ
وار مصدمات روزگار بسنگ آمد عریضه خدمت حضرت
بقیه بطور مناجات عرض کرد که تحریر آن در تبیین اغلب بیانیین
ضبط است که ما از احزان عریضه عرض کرده و کیف از کربالهی ما
ما مستنی من بدایع مقدرک ولو ۲۴ مختصر اینکه از باب انابه داخل شده
و از گفته و کرده های قبل برحسب ظاهر نادم و تائب گردیده
که حضرت ایشانرا هم عفو فرموده طلبیده بوسر کارهای
نخستینش گماشتند
هایت یا بی الا انصاف از حق مگذر کسیکه در کمال ذل و عجز و با
خشوع و خشیت چنین عبارات عرض نماید سزاوار است که
لوای غوایت افرازد و ساز مخالفت نوازد
انشدکم بالله قائل این کلمات با قائل اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بنا
واقع بوده است آن ادعاها و مخالفت بعد از بچه حمل نمائیم
اگر از روی صدق و خلاف واقع بوده است چنین شخصی چگونه
رئیس امم و جمال قدم تواند شد علم الله که عینا مشاهده
می‌نمایم

بطشك اما لكنت حاضر بينك [illegible] وعهدي [illegible] وصدقك [illegible]
[illegible] فبعزتك [illegible] عطائي [illegible]
[illegible] وان تعذبني فانك انت [illegible] العزيز الحكيم

می‌نمایم یوم الساعة و یوم الحسرة را که آن نور چشم با کمال ندم
و حسرت بین یدی الله واقف و یا نهایت اسف می‌سرائی
یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
ولی آن ضراعت و براءتها فایده نبخشید و آن تاسفها در آن
موقع سودی ندهد بالجمله همینکه ایشان بوسرکار نخستین نشستند
آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبی
که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت بگیرد
بمرور و انجام پذیرد و وقوع آن امر مهم دیدند موکول است
بفراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نبندد
بمقصود و مرام خود نایل نخواهند شد
و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسایل
کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را بوعد و برخی را
بوعید بسوی خود جلب و جذب نمودند ثانی باب مراوده
احباب و اصحاب بروی حضرت بستن ثالثا بعضی از بیانیین
که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی
و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر
کاشی و آخوند ملا رجبعلی و مشولی باشی قمی و امثال ذلک
که این ادعاها در گوششان کصریر الباب و صفیر الذباب بود

جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن
و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره و رمز و اشاره ابراز مقاصد
صوفیه خود نمودند چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر
کاشی شرحی بایشان نوشتند که من از آنجناب استشمام رایحه
بعضی ادعاها مینمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات میفهمم
سهل است از زبان بعضی از اصحاب آنجناب بعضی کلمات میشنوم
نمیدانم بچه حمل نمایم و بمردم چه جواب بگویم ایشان در جواب
بخط دیگری گویا خط آن نور چشم باشد شرحی مبسوط و طرحی
مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح بخط خودشان مشروحا
مفصلا مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشتند که اگر شخص
عاقل بخواند مات و متحیر میماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات
چگونه مدعی این قسم شئونات و مقامات میشود
و همچنین جواب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل
بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات و معتقد باین
اعتقاد مردود حضرت آمرزید کار است
راستی جمع آوری جمعی از قلاشان و اوباشهای ولایات ایران
و جستجوی بیخبرهای آن سامان را که در هیچ زمان بهیچ مذهبی
داخل نشده و هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری
نیافته

نیافته و بغیر از مال بردن مردم بشغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن
اشرار ستمکردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از
رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سری که
جز ثنای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که
غیر از خضوع با ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر
دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند اصحاب
طبقه اول که اسامی شان مذکور شد از خوف آنجماعت خونخوار
بعزم زیارت اعتاب مشرفه بجانب کربلا و نجف و برخی
باطراف دیگر هزیمت نمودند سید اسمعیل اصفهانی را سر
بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم
کاشی را کشته در دجله انداختند سید احمد را بهمین دو
کار شریک ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز
سرش را بسنگ پراکندند و میرزا علی را پهلوی شکم را دریده
بشاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را
مرتب تارکشته احشاء امعاء را بدجله انداختند و بعضی
روز روشن در میان بازار حراج بالخنجر و قمه پاره پاره کردند
چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ
اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این افعال زشت

وخلافکارها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد
نموده در محافل میخواندند و میخندیدند و میگفتند که ما
هرچه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است — هزار رحمت حق بر روان یزید

خلاصه اکمل و متمم تمام این مقدمات و بانجام رسانندهٔ
همهٔ این خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و توشیحات حضرت
نقطه و هیاکل شریفه و خطوط بدیعه و هم چنین توشیحات
خودش را بجز دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار
بر مراتب وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در دست
هر کس بود الواح بجمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که
حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند
در هر جائی که گمان داشتند فرستادند و بردند
از جمله توشیحاتی که در ولایت بوده والده جناب آقا میرزا
محمد علی را با خودش و خدمتکاری بطهران فرستاده بودند
تا کور و تمام توشیحات حمل نماید و یک بقچه از آن توشیحات
با کمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن
توشیحات که مقدار دو یخدان بود تماما را خود حمل کرده بطهران
آورده حضرات برداشتند و خدمت ایشان بردند سر

این مطلب

این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالبا نمیدانستند
و نمیدانند لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس با فطانت وقاد
البته میدانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است
اولا مداومت و ممارست با آن آیات مبارکه تا ملکه بر ایشان حاصل
شود که در وقت ادعا بهمان سبک بتوانند چیزی بگویند و بنویسند
ثانیا خطب و مناجات و آیات بلسان فطرت که از آن حضرت
ظهور کرده در بین خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل
آن کلمات گذارند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده نشود
ثالثا آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار
اولو الابصار جلوه نماید رابعا اتم و اهم مقصود ایشان بود محو توقیعات
و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است
و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده بکلی از میان خلق
مرتفع شود و از این قبیل توشیحات و احکام در دست اهل بیان
نباشد که بیچارهها پس از شنودن ادعای انی انا الله حیران
و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق
ایشان باشند غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت
خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اعذار را میدانند چنانکه یکی
از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده ساخته و این چند بیت در آن درج است

طلعت حق ناشناسا ز شناسم — نفخ روح القدس ز صیحهٔ شیطان
نعمت حق ناسپاسم ارند هم فرق — قول ز آبادیان ز سوره فرقان
شخص کی سنر عین چون نتواند — سفره با طعم ز تحفهٔ نیران

بالجمله پس از اینکه توشیحات و توقیعات و آیات منیع حضرت
نقطه را در هر نقطه که بود جمع آورده و هوام خفیه خود نایل شدند
مدتها مشغول مطالعهٔ آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی
بودند ولی باز علنا ساز مخالفت آغاز نمودند مگر اینکه سرّاً
بجوار یوز خود که با هم انباز و همراز بودند ولی بر حسب ظاهر
در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور داشتند از جلو
نیافتند هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص
موثق شنیدم که او حکایت کرد از حاجی عبدالغفار نام و آقا محمد کاظم
نام هر دو تاجران اصفهانی که شبی به بغداد گفتند خانه که میرزا موسی
پسر حاجی میرزا هادی جواهری پیشکش کرده بود هر دو خدمت
جناب ایشان رسیدیم بعضی سوءالات از ایشان کردیم صحبت ما
بطول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ما خواستیم
برخیزیم منع کردند دو باره نشستیم که شام آوردند خورشتی که با
شام آوردند سبزی قرمه بود همانکه ایشان بخوردش دست بردند
و قدری خوردند یکدفعه با کمال تغییر سر بر آورده با انکه نظافت
داشت

راست متغیر شده و سخت گفتند که این بوی پیاز چیست
مگر شما ها منع شدید حضرت از انه شنیده اید ناظر عرض کرد بشما
که در این خورش پیاز ندارد شاید از کاردی که با او سبزی
خورد کرده اند رایحهٔ پیاز بوده است فرمودند در خانه که
حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود
اگر تا کنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحهٔ پیاز
به شامهٔ حضرت برسد یقیناً شام میل نخواهند کرد شام نخوردند
تا اندازه خورش برای حضرت کردند آنوقت شام خوردیم که
این درجه مراعات حال حضرت را بر حسب ظاهر می نمودند
قضیهٔ دیگر بخاطرم رسید محض تنبیه غافلان می نویسیم که
بیچاره بیخبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای
من تفاوتی ندارد زیرا اگر هر دو از یک دو حرانند و نسب
و نسبت هر دو بمن مساوی است چیزی که هست این است
که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد
تا عندالله محجوب و شرمنده نشوم وان قضیه این است
پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها
بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه
بنهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخواستم

باغایت خدمتکذاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که
تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان
که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم
مرحوم حکیم هردو دست از آستین در آورده خودی را آراسته اند
ولباسهای فاخر پوشیده باکمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند
که جناب ایشان آمده و آن دو را با ان حالت مشاهده کرده
فرمودند چه شده که هردو خود را آرایش داده و مشاطگی
کرده اید مگر نمیدانید اگر حضرت تشریف بیاورند هر یک از
شماها میل نماید دیگری بر ما حرام میشود تا تشریف نیاورده اند
شماها لباسها و وضعهای خود را تغییر بدهید حضرت فورا برخواستند
قضیه عجیب از این آنکه والده آقا میرزا محمد علی برای بردن
نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب
ایشان یعنی اب بزرگوار آن نورچشم امر کردند که سلطان
خانم همشیره آن نورچشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم
فرمودند ببر خدمت حضرت و از زبان من عرض کن که این
کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و بدست خویش
تربیت کرده ام اکنون برای خدمتکاری آن حضرت فرستاده ام
استدعا دارم که منت بر جان من گذاشته و او را بکنیزی قبول فرمائید

منهم

منهم اورا برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان
مشغول بنوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی
بجانب ما فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال
من هیچ تفاوتی ندارد البته او را برگردانید زیرا که الی کنون
چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم و فرمایشات حضرت را
با ایشان رسانیدیم بعد از قدری مکث فرمودند باز بروید
و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد
فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز
خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را بعرض رسانیدم
فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هردو فرزند
من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر
مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را
رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند
حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و
مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سوال
مینمایم بان کسیکه شما را خلعت وجود پوشانیده از
این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه میفهمید گویا از
سه حال بیرون نباشد اولا یا بابا جناب ایشان بحضرت نقطه

[حاشیه: و عرض کردم باز هم مامور بودیم در جواب فرمودند]

ایمان نیاورده محض هوای نفس چون اشخاص که علی العمیا
داخل فرامیسن شدند که تماشا کنند ببینند چه خبر است از
روی صورت ظاهر داخل این امر شده از بدایت کار خیال کوبیدن
جادهٔ نو و پرداختن شاید مغلطه‌ها و هوی و هوس بشوند السلک
بنوائی فائز و نائل کردند
یا باید از این حرکات و اقوال کرد کرشد اول ایمان آورده باشند
بعد بواسطه حب جاه و یا کلمات متشابهه حضرت اعلی و یا معاشرت
با بعضی طبیعیین و دهریین نکول در دین خود کرده بعبارةٌ
اخری مرتد شده باشند و یا باید نعوذ بالله اصلاً کلیةً این ظهور را
دروغ و پیغمبران را بی اصل و خدای را لغو دین و ایمان را کذب
معجزات و آیات را بی حقیقت و ادعاها را همه باطل فهمیده و ریاضات
و مجاهدات را زحمت بخود دادن و مکاشفات و معاینات را
همت بر خود نهادن دانسته باشند کما اینکه علمای با بصیرت
سنی در حق خلفای جور از این سخنها کفته و نوشته اند
که افعال و اقوال آنها با هم منافی کفتار و کردارشان با هم
منافی بوده که اگر بر هر ذی شعوری عرضه بدارند میداند که
آنها با بدین جاهلیت باقی بوده ولی بر حسب صورت ایمان
آورده و یا آنکه در اول ایمان آوردند بدلحال و ترک جان کردند
وقتی

وقتی که پای وصایت و خلافت در میان آمد بواسطه حب
ریاست صوری و باقتضای خباثت فطری جبلی بتحریک عایشه
و حفصه تخم عداوت کاشتند دست از دین و آیینی که ایمان
بخدا و رسول بود برداشتند از جیش اسامه تخلف نموده
ان الرجل قد یهجر کفتند بقهر و غلبه بدون اذن و اجازه
برای بیعت کرفتن بخانه اش ریختند در خانه را سوختند و پهلوی
دخترش را شکستند کردند آنچه کردند حال ای مردمان منصف
انصاف بدهید آن شیخین با این شیخ چه تفاوتی دارد و کدام
یک اطغی و اشقی هستند یا در عالم هیچ چیزی نیست و همه
کفته‌ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست و امر را
بر عباد الله بمصداق الملک عقیم مشتبه کرده است چه قدر
شبیه است افعال و اقوال قبل و بعد ایشان بکفتهٔ آن شخص
روضه خوان اصفهانی که در اثنای روضه کفت حر ملعون
خبیث آمد راه را بر حضرت کرفت شخصی در زیر منبر کفت
آقا حر داخل شهدای کربلا و شهید راه خداست چرا او را ملعون
خبیث میکوئید در جواب کفت ای ملعون من از حر قبل از
شهادت را میکویم فی الواقع اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر
موعود منتظر و از جانب خدا آمده لسانش لسان فطرت

ناطق عن الله وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی است
وکتاب بیان از کتب آسمانی است امورش نافذ وحکمش متبع
بوده پس در همه اقوال واحکام او باید متبع ومطیع باشند نه اینکه
بعض را قبول واز بعضی نکول نموده در زمرهٔ آنانکه یؤمنون
ببعض الکتاب ویکفرون ببعض باشید باالجمله اینکه نوشته بودید

پس ملاحظه فرماکه آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و
جمال حقیقت را حجبات بی شمار حتی حجاب نور نقاب جمال
ظهور کردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب حجابی اعظم
نقاب است وشعاع ساطع لامع اکبر حجاب

ای مربای مربی عوالم انفس وآفاق وای مرآت وجود حکیم علی
الاطلاق ای اول تجلی وجود ای آخر مظهر غیب وشهود این چه
عبارات است که می نگارید شهد الله وکفی به شهیدا که من
از اعاده وتکرار ان خجلت زده وشرمسارم واما تحریرات
ان نور چشم وتلفیق بعضی عبارات چون سؤال ان شخص عامی است
که از مود عالمی پرسیده بود حسن وحسین هر سر دختران
معاویه علیه السلام اند یا نه شخص عالم در جواب فرموده گفت
من حسن وحسین را اصلاح کنم یا هر سر دختران معاویه علیه السلام
نور را هم وفق دهم مهجوره هم نمیدانند در جواب این عبارات

منزله

منزله از سماء هویت چه نوشتید بینکم بین الله خود انصاف دهد
که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار یعنی چه این عبارات را بر هم
که عرضه بدارند چه میگویید وقائل آن جز اعتراف بغلط نویسی
خود کند بکدام زبان میتوان از طرف غیر معذرت خواهید بلی
باالجمله اینکه نوشته بودید حجاب نور نقاب جمال ظهور کردد
یعنی چه ای پسر عرفان الی کنون ندانسته اید که نور وانیت وجود است
وحجاب نمایش عدم الله نور السموات والارض وجمیع حجبات
وکثرات وعوایق از ابنای جهل اند که راجع بمرکز اصلیه و شجره
خبیثه کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار وتمام
نورانیات ومجردات از احفاد ونتایج عقل اند که راجع باصل شجره
طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء در هر جائی که جمال نور
شعله افروخت الخیر وجود اعتباری که راست ضلال باشد سراپا
بسوخت کویا حدیث کمیل ابن زیاد وسؤال از حقیقت تاکنون
بنظر ان نور چشم نرسیده که حضرت نقطهٔ ولایت در موسم خاص
میفرمایند نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز جمال نور بوالی هدایت است
نه غوایت وطلعت ظهور موجب ارتقای بمدارج علیین است
نه انتقال بمناهج سجین از سبک وسوق عبارت چنین مفهوم

چون خند ... [illegible]

می‌شود که این نور چشم در مقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان
قدیم که ابوی بزرگوار در آن معارف داشتند برنیامده اید
با وصف این خدای دانا گواه و قادر توانا آگاه است که اهل
ایمان و صدق یقین بدین بیان را خیال جز اتحاد و سرور در عالم
وداد نیست در بیتی عین زبان مدح و ذم نمی‌گشایند و چنین
الواح که مایهٔ افتضاح است بعمر و زید نمی‌نمایند
اینکه نوشته بودید چنانچه ملاحظه فرمائی که انوار شمس حقیقت
شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواریش گوشزد اهل
خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع
ابهی است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن
الله اکبر که خود در عبارت حجاب از روی شاهد نور بود نشستی
و خال منقصت بر چهرهٔ او گذاشتی ولی بر همه ذی شعور این
مطلب مشهود و مبرهن است و معلوم و مسلم از زمانی که اسرا مثل
امر صور ظهور دمید و از آن وقتی که از سماء مشیت قطرات نور
بارید همهمهٔ صیت آئینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب و شهود
انداخت طنطنهٔ بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مشید
هو شهود بر افراخت اگر بخواهم اسامی هویت از سفرای الهی را
که در نزد هویت از اولی السلطنة و علمای روی زمین گسیل فرمودند
بشمارم

بشمارم شاید بعضی از خاطرم محو شده باشد بعضی از خاطرم
محو شده باشد و این مطلب بر جمیع مؤمنین اول طبقهٔ اهل
بیان پوشیده نیست ولی مطلبی که مشهود آفاق و مشهود اصحاب
وفاق و نفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از
شرارت و جهالت ان غولان آدم کش و ان خونخواران انسان کش
قاطبهٔ اهالی ان مرز و بوم و کابینه و کلات دولت روم بتنگ آمده
خواستند ان شک را از اسلام محو نمایند و ان نقطهٔ فتنه و فساد را
از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی ان بوم و بر از مجاور
و مسافر از عرب و عجم چندی در ان سرزمین مرفه الحال باشند
این بود که باتفاق دولتین ان ریشهٔ فساد و فتنه را از ان زمین
کنده و بجانب اسلامبول راندند عنوان این مطلب که ذکر شد
دیگر کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان ابوای صاوده و
مناظره ملوی در ان انجمن خواستند در چه روز برای اقامهٔ
دین بیان قیام کردند و در کدام زمان بجهة انتشار امر الهی
جبرا اقدام نمودند در چه مورد اجرای کلمهٔ توحید کردند و در
کدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند اگر اظهار
کمالات و عظمت در قهوه خانهٔ بغداد نشستن و شرب دخانیات
کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلالند

وصاحب فضل وکمال کویا ورود میرزا ملکم خان را در ان ملت
از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات وطی مقالات واظهار
بعضی شعبده ونیرنجات صحیح ومات مائده بخیالش آمد که
نیرنجات این مشعبد موید صورت کرفتن خیالات او است
خدمت حضرت ثمره رسیده وبعرض رسانید انچه دیده بود بعد عرض
کرد که ورود وجود این مرد بو جا بودن در بعید است برای ورود
خاص وعام واعظم نتیجه ایست بجهة قبول ظاهر انام مصلحت
این است که او را از خود نرانیم وبلطایف الحیل بسوی خود خوانیم
بیچاره غافل از انکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست
عامه بر سر وخیال سلطنت تامه در خاطر است حضرت چون
دانستند که در بودن نیرنجات ملکم مات وفانی شده ومنکر
آیات سبحانی کردیده است فرمودند در این مطلب فکری
وتاملی لازم است روز دیکر که چند ساعتی از روز کذشته بود دیدند
که جوابی نرسیده ومیوه مرامی از شجره خیالش نچیده عریضه
در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسید مضمونش
قریب باین عبارات بود که نه آیات الهی را چون شعبده ونیرنجات
ملکم شمرده وسراپای وجود خود را بسر اشاره در قبضه اقتدار
واختیار او سپرده غافل از انکه

سحر

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار   سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

اکر شما را اعتقاد که اجرای خیال موکول بسعی وتدبیر خود است
مرا اعتماد بصورت کرفتن آمال موقوف بخواست وتقدیر
خدا است انی لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة
ولا نشورا تا خدای نخواهد باد بهاری روی شاهد کل را غازه
نکند وابر آزاری خلعت خارمان چمن را تازه ننماید تا موسای
اراده زبان افاده نکشاید ابدا احدی عائده نبرد تا عیسای امر
رب انزل علینا مائدة من السماء نسراید کسی مائده نخورد
البته از این خیال واهی بپرهیزید وبذیل اراده ازلی بیاویزید
وهو علی کل شیء قدیر بعد از ملاحظه این جواب چون
بر وفق خیالات ایشان نبود تا مدتی اظهار رنجش وکله
از حضرت ثمره مینمودند که بعد از مدتی که چنین اسبابی از
غیب مهیا شده حضرت همراهی ندارند   اینکه نوشته بودند

باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم وخلق عظیم در فرح مبین مبعوث
شوند وسکان آن سامان با کمال روح وریحان وسرور وحبور
بی پایان در جهان یزدان محشور کردند وکف زنان وپای کوبان نغمهٔ
یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمد لله از نبت سدره مبارکه اند
واز معرض دوحهٔ رحمانیه از مطلع بدر منیرند واز مشرق

نیز فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی‌خبرند
و در زاویهٔ غفلت مستقر

اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته‌اید هر یک را بنویسد و بعد
جواب آن را در ضمن آن عبارت بنگارد مطول و مبسوط خواهد شد
اولا باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ بر سر آن صفحه
گذارم زیرا اگر چه قصاید حکیم دیاصی یزدی مفردات آن
صحیح است ولی بر مرکبات آن معنی مترتب نمی‌شود الا بر ملا و اسطرلاب
و تاویل و توجیه خوب است آن نور چشم با این عبارات هرا جمع
نماید بر بیند سکان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور
و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند چه معنی دارد
خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات
خجالت میکشم نمیدانم آن احمقهائی که چنین عبارتهائی می‌بینند
و میخوانند و تمجید مینمایند مگر حس انسانی ندارند افسوس
میخوردم که چرا باید ایشان را در زمرهٔ بنی نوع انسان دانند
و زمرهٔ آدمیان خوانند

چشم باز و گوش باز و این عمی   حیرتم از چشم بندی خدا

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب الیم

اینکه نوشته بودید الحمد لله از نبت سدره مبارکه اندوار معنوی

دوحه

دوحهٔ رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق فلک نیر اثیر
ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی‌خبرند الی آخر

اولا ما از عدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظر
میکنیم و از ارباب دانش و هوش مستدعیم که این عبارات را
بمیزان صحت و اعتدال بسنجید اگر در او غلطی و عیبی نیست موقع
طعن سهل است لعن نمایند
ثانیا نبی از غض بصر و صرف نظر از ظاهر عبارات از آن
نور چشم سؤال مینمایم که آیا شما از موهبهٔ خفیهٔ الهیه بی‌خبر بود
یا نه شما کتمان حق نکرده اید یا نه شما هوای نفس را بر رضای
خدا ترجیح داده اید یا نه شما دعوی انا ربکم الاعلی کرده اید یا نه
شما سبب قتل و هلاکت نفوس مقدسه که هر یک از ارکان دین
و اسطوانهٔ آئین بودند شده اید یا نه شما محرک و موید ابالیس فتنه
و فساد بوده اید یا نه شما بحضرت زکی نسبت جهل داده اید یا نه
شما بنقطهٔ بیان کافر شده اید یا نه شما بوصی منصوص او جاحد
و منکر شده اید یا نه شما اغوای جهله و فسقه در قدح و شتم حضرت
کرده اید یا نه شما نصوصی که املا یا نصاً توقیع که نص قاطع بر وصایت
و خلافت حضرت در دست است بغیر انکار آن و کلمات جمع کرده
و از مردم گرفته انکار کرده اید یا نه از جمله نصوصی که کلام را نسبت

برخی از آن را در این دو فقره مرقوم دارد که صاحبان بصیرت
ملاحظه نمایند و از خود رائی بسوی حق گرایند
توقیعی که از نقطه اولی بحضرت ثمره صادر شده الله اکبر تکبیرا
کبیرا هذا کتاب من الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم
قل کل من الله لیبدؤن قل کل الی الله لیرجعون هذا کتاب
من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید
ذکر الله للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدؤن ان یا اسم
الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان وامر به فانک لصراط حق
عظیم هم چنین در توقیع جناب ملا عبد الکریم قزوینی میفرماید
الله اکبر تکبیرا کبیرا ان یا کریم انا قد وهبناک واحدا من الواحد
الاول لتجمعن البیان ولتبلغن الی اسم الوحید ولتسئلن
عن تکتب آیات الله ما انتم مراد الله لا تعلمون ایضا بجناب
خال مرقوم شده اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی
لا اول له حیا باقیا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی
لا آخر له حیا باقیا وان الدین قد بدء من عدد البر و
لیعودن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون
وان وحید الاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم آیاته تحتجبون
ایضا در توقیعی دیگر میفرماید قد اصطفی سبحانه فی ذلک
الظهور

الظهور رموزا ممتنعة وبلوریة مرتفعة تعاکست منها شمس الحقیقة
وتجلت لدیها نقطة الالهیة وتحاکت منها کینونیة الازلیة وان
ذلک من فضل الله ورحمته وجود الله وکرامته وعطاء الله وموهبته
واحسان الله ومنته وجوائز الله وبدایعه تا در جائی که میفرماید
وان ما قد شاء الله سبحانه فی ذلک الظهور ارتفاع شجرة البیان
من اصلها وفرعها واغصانها واثمارها واوراقها فیا لها ثم لها
من تلک الثمرة البدیعة ویا حبذا اطوارا ثم حبذا اطوارا من تلک
الورقة اللطیفة ویا طوبی ثم طوبی من ذلک الغصن الممتنع ویا فخرا
ثم فخرا لذلک الشجرة المرتفع حیث لیستحکین عن الله باولیته و
آخریته وظاهریته وباطنیته ویستدلن علی الله بکینونیته وذاتیته
ونفسانیته ویستعکسن من تلک المرات مرات ثم من تلک المرات
مرات ثم من تلک المرات مرات ولو اذکر الی آخر الذی لا آخر له لم یفرغ
حتی فؤادی عن تلک المتعاکسات المتلألات والتجلیات
المتصاعدات ولکن الی حینئذ نقطة محضة غیر تلک المرات
ما ظهرت وسیظهر الله اذا شاء انه کان علی کل شیء قدیرا
تا بجائی که میفرماید واشهد بان الله سبحانه قد اراد فی ذلک الاسم
ذکر حرف الخامس لارتفاع مقصده الی آخره
الکوا انصاف دهید میدانی که مقصود از حرف خامس قزوان

ربتهٔ حسینی است که باسم نور تعبیر شده چنانکه در دعاء
سبعه صیغه مایه نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود
هارب نکردی و مضطرب نشوی نظر کن در دعای سحر حضرت باقر ع
که اول آن این است اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه وکل بهائک
بهی اللهم انی اسئلک ببهائک کله که این فقره اشاره است برسول الله
صلی الله علیه و آله و ثانی بامیر المؤمنین تا انکه برتبهٔ خامس
کرد که بود میکند که آن مقام سید الشهداء ع است زیرا که نور
مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضائهٔ
دیگران زیرا اگر در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه
اگر بنده هستی خواهی دید نور این ظهور را اگر خود بنفسه
از انیت یعنی خود میکند رد از برای اقامهٔ توحید خداوند و اوامر
و نواهی ان انتهی کلامه عزّ وجل

اسامی که از برای حضرت نقطه در موارد عدیده از اسمای عزّ و جل
الهی نازل شده و در توقیعات و آیات و الواح نقطه اولی بآن
اسامی ذکر شده اند از اسفرار است ۱ اسم هو ۲ و اسم بهاج
۳ و اسم معنی ۴ اسم علی ۵ اسم حیّ ۶ اسم باب ۷ اسم خلیق اسم
۸ مستکبر ۹ اسم متکبر ۱۰ اسم عزّ ازلیه ۱۱ اسم ازل ۱۲ اسم عزیز اسم
۱۳ مرآت الله ۱۴ اسم علیم ۱۵ اسم سلطان ۱۶ اسم وحید ۱۷ اسم آخر ۱۸ اسم حجة الله اسم ابها

واسامی

واسامی دیگر که در الواح عزّ ثبت و ضبط است و تمام در خاطر
این مهجور ضبط نیست مقصود از اسم نور که رتبهٔ حسینی است
و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری این دعوی را نماید
بدیهی است که در نزد عقلا و ارباب تتبع و اطلاع عاطل و باطل است
از کسی هم شنیده نشده است الا از حسین میرزای تبریزی
و از جانب والدان ماجد نور چشم که این ادعا را کرد بدون برهان و دلیل
فقط برهانی که در طبق ادعای خود داشت دو چیز بود
یکی مسمی بودن باسم حسینعلی و حال انکه نص صریح بیان است
که حضرت نقطه اولی میفرمایند در این کور قاتل سید الشهداء ع
در ظاهر مسمی بود با آنحضرت (گویا مقصود حسینعلی صاحب اختیار حاکم فارس باشد)
دیگری فرستادن دستمال خونآلود برای امة الله و بعض از
عزیزهم در آوردن بود دیگر کسی ندانست آن خون که بود و از برای
چه بود کدام تیر و سر شعبه بر ایشان رسیده و بکدام عضو از
اعضای ایشان زخم وارد آمده خیلی تعجب دارم که شخص مدت
شصت هفتاد سال تجربه ها کند و اطلاعات حاصل نماید
و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء و حکماء و دراویش باشد
ادعائی کند که نداند در ان ادعا چه برهانی اقامه نماید آن
ادعا را بجائی برساند که دعوی من یظهره الله نماید یا سبحان الله

از عقول ناقصهٔ این اشباح الرجال که امتیازی فیما بین
ثواب و عقاب نده‌هند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند
اولئک کالانعام بل هم اضل

بالجمله از توقیعات که دلیل بر وصایت حضرت ثمره است و برای
خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است

بسم الله الازل الازل انی انا الله لا اله الا انا الوحّاد الوحید
انی انا الله لا اله الا انا الاحاد الاحید انی انا الله لا اله الا انا
الصمّاد الصمید انی انا الله لا اله الا انا الفرّاد الفرید

الی ان قال هذا کتاب من عند الله المهیمن القیّوم الی الله العزیز
المحبوب شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر من قبل و من بعد
یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت
کل شیء یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا

ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لا اله الا انا العزیز المحبوب
ثم اشهد علی انه لا اله الا انت المهیمن القیّوم قد خلق الله
کل ما خلق من اول الذی لا اول له و کل ما یخلق الی آخر الذی
لا آخر له بظهور نفسه هذا امر الله لما خلق و یخلق بحکم الله
مظهر نفسه من عنده فی کل شیء کیف یشاء بامره انه هو العلام
الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقی الله

علی

علی فؤادک ذکرا من عنده انه هو المهیمن القیّوم و انک عن
نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین انی انا الله لا اله
الا انا العلام المقتدر و ان شئت انی انا الله لا اله الا انا السلطان
الممتنع و از جمله توقیعات توقیعی است که بابوی یزدکوری
شمّا در توصیهٔ حضرت ثمره نازل شده

۲۳۸
الله اظهر شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم
العز والجبروت ثم القدرة والیاقوت ثم القوّة واللاهوت
ثم السلطنة والناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی وانه
هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان
لا یحول و نور لا یفوت عن قبضته من شیء لا فی السموات ولا
فی الارض ولا ما بینهما یخلق ما یشاء بامره انه کان علی
کل شیء قدیرا والحمد لله علی ما اشرق کما هو اهله و مستحقه

از عنصر الهی سمی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و ساذج
انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لجلیه جل و عز
کمال تراقب در روح و ارواح آن منظور داشته که ادیاح
مشرقهٔ بر فؤاد آن سالک نگردد و اسباب شوق در حفظ و املاء
بوجه کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حروف
نزد او بر جهد انماید و کمال حفظ آن و آثار محزون آن را داشته

تا وقت خود والله مع الصابرین

این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت
ثمره آیات که از لسان فطرت ایشان نازل شده بفاتحه جمهوری
صادر شده حضرت اعلی شکرانه این موهبت عظمی سجده
شصت ویک لوح مرقوم داشته برای حروف حی وشهدای بیان
اهداء فرموده ودر تمام آنها بشارت بظهور ثمره ازلیه
ونزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آن حضرت اشاره
فرموده وبتوفیق الهی بعضی از آنها در مواقع خود نگاشته
خواهد شد از جمله آنها همین توقیعی بود که در توصیه آنحضرت
برای جناب ابوی مرقوم فرموده بودند که بعد بر آمد

والحق والانصاف ایشان هم در کمال سعی وجهد در امتثال
امر حضرت اعلی اقدام نموده تمام وصایای ایشانرا بعمل آوردند
سالها آن حضرت را در حجر محترم نگاه داشتند تا وقتیکه
بمعاونت جنود جور وفساد کارش بطغی کشیدند واز بذل
مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مراسلتی
قوامی یافتند جمهور الوای مخالفت افراشتند وبذر فتنه وفساد
وشقاق ونفاق در اراضی نفوس عالی ودانی کاشتند
تا آن قدری که دستشان میرسید از قوه بفعل آورده از قدح

وذم

وذم وشتم وطعن ولعن وتهمت وافتراهای گوناگون
وقطع نان وآب ومنع آمد وشد اصحاب بجا آوردند ودر نهایت
درجه شدت که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت
ثمره بمنصه ظهور رسانیدند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشانرا
حفظ فرمود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله
متم نوره ولو کره المشرکون

بجمله ایشانرا بگمان اینکه محض ادعای من یظهره بمقصود
خود نائل شوند غافل از آنکه گفته اند نه هر مدعی صادق است
ونه هر مجنونی عاشق ونه هر چوبی عصا است ونه هر
شبانی موسی ونه هر ناقلی سحبان است ونه هر صحیفه فرقان
ونه هر دستی یدالله است ونه هر اصبعی رسول الله ونه هر
کجی هلال است ونه هر کالی بلال

هزار نکته باریکتر زمو اینجا است

هیچ عاقل دانا وهیچ شاعر توانا اینگونه ادعای بدون
برهان را بچیزی نخرد وبه پشیزی نبرد زیرا که همیشه در
کره ارض مردمان با دانش وبینش ودانشمندان متبحر و
متتبع بوده اند فصحائی که از نسل است بیان سلسله

در پای آب روان هند و در طلاقت لسان دارانا افصح
العرب والعجم دهند هیچ وقت بچنین دعاوی اعتنائی
ندارند و باین گفتارها وقع و وقری نگذارند

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

اینکه فرموده اند آیات حجت است صحیح است بشرطی که از روی
فطرت باشد و مقرون بتحدی نه اینکه هر سجع و قافیه
سازی و هر عبارت پردازی ادعای وحی و الهی نماید خلق
ناگزیر از اطاعت او باشند چنانکه حضرت امام حسن عسکری
در تفسیر آیهٔ فاتوا بسورة من مثله میفرمایند ای مثل محمد
بواسطه امی بودن آن حضرت است

صد هزاران دفتر اشعار بود — پیش حرف امیّش عار بود

کسی که در بدایت عمر از صرف و نحو و معانی بیان آگاه و از
دواوین شعرای عرب و عجم با اطلاع و از کتب تواریخ
وسیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر شب و
روز با عرفاء و دراویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف
و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات
قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام اوقات با بزرگان
دین که هر یک در محاورهٔ علمی با ملل دنیا برابر بودند داشته

چنین

چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و آیات
حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت
نماید احمق آن شخصی است که باین دعوی گوش دهد علاوه
بر اینکه این لسان لسان فطرت نیست و علاوه بر دلایل علیه
متقنه و براهین واضحه محکمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد
این ادعا توقیعات متواتره و آیات متکاثره تصریحاً و تلویحاً
بر طرد و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی ارواحنا فداه
در دست است بعضی از آن الواحی که بعد رجعت آورده و پامال
کرده اند از آنجمله توقیعی است بذات حروف السبع ان یا اولوا
البیان فلتمسکن بدین الله ولتصدقن کل ما نزل فی البیان
ولتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبله فانکم انتم به لتهتدون
لا اله الا الله وان علیاً قبل نبیل نفس الله وان اسم الازل الوحید
ذات الله ایضاً در توقیع جناب خال نوشته شده وان الذی
قد تبدء من عدد البر ولتنزلن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون
ایضاً بجناب ملا حسین خراسانی مرقوم شده ولتصدقن من
یدعوکم الی الله ربکم وان لم تنصروه وتتبعوه ابداً ابداً ایاه لا تحزنون
و انا جعلنا لکم فی البیان شمساً مضیئاً تدلن علی شمس الازل
ایضاً باسم کریم و سار و هبناک حق ما قدر بواحد من واحد الاول

هو انا استحفظت كتاب الله واظهرت ثمرة الرضوان
فى الرضوان ايضا بجناب خال مرحوم شده واشهد بان
الامر فى الدين يوصل الى الله وكل به موءمنون وقد
خلق الله مرآة النفس واطفها بايات بينات انتم من عندنا
تستنبئون ايضا بجناب وحيد اكبر مرحوم شده ان يا وحيد
نلاو صينك بالوحيد بان هذا ما يرفع به دين الله فى كتاب
عظيم وسيظهر الله فى ذريتك ان تقضى ما انا عن البيان
ما يورث الملك وليظهرن امر الله على العالمين
ايضا فى صلوة الحيا كل فاحفظ اللهم ثمرة التى اظهرتها
فى البيان وارجع الى اكلائك فيه بما يحب ويرضى على منهاج
امرك وارتفاع ذكرك كيف شئت وانى شئت ولتربين اللهم
شجرة البيان الى يوم من يظهره الله وليظهرن اللهم فى راس
كل ست وتسعين سنة هيكلا من هيا كل الواحد ليرفعون سبعين خل
منا هجك فى البيان وياخذون ما قد قدرت من مطالعك
فى البيان الى يوم ليشرق سماوك وارضك وما بينهما بظهور
من يظهره الله ودر توقيع ديگر ميفرمايند ان الازل يحفظ
نفسه ولولوئ من به احد من العالمين ايضا بحضرت ثمره
بخط الابهى واحفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم ما نزل
فى البيان

فى البيان ثم ما نزل من عندك فان هذا يبقى الى يوم القيمة
وينتفع به كل المؤمنين ايضا ما نزل الى المرآت بخط الابهى
الى ان قال قل اللهم انك انت خلاق السموات والارض وما
بينهما قد خلقتنى وكلشئ ورزقتنى وكل شئ وامتنى و
كل شئ واحييتنى وكل شئ وجعلتنى مرآت نفسك وبلورة
ذاتك ومغرب قد وسيتك ومشرق فيوضيات للعالمين قل
كل من عند الله وكل اليه يرجعون قل انا كل بالله وباياته موءمنون
قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل لله عابدون
ايضا در احسن القصص نازل شده يا اهل الارض فاسمعوا
هذا النور الذى انزله الله معى بالحق الاكبر وما حلل لكم الا
الطيبات وما حرم عليكم الا الخبائث باذن الله وهو المكتوب
فى كتب السموات والارض لله الملك لا اله الا هو وهو الله كان
بكلشئ عليما يابن الانصاف در صورتيكه حضرت نقطه
جل ذكره امر فرمايد جميع اهل ارض را كه متابعت نمايند آن
نورى را كه خدا او را با من نازل فرموده است چگونه رواست
ان شمس در هيكل من يظهره نفى كند اهل ارض را از متابعت
ان نورى كه خود حق امر باطاعت او كرده است وان نور را
خطاب سامرى نمايد بالجمله در بين عوام معروف است كه در عكو

حافظه ندارد چرا باید فراموش نمایند عباراتی که خود ایشان
یعنی والله ماجدان نوروحیشم بانهایت خضوع وعبودیت نوشته اند
ودر خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته وان طلعة النور
سلطان الظهور فی الاحدیات والصمدیات ودر آخر خطبه
مذکوره بیکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند
قل یا اهل الملاء ان تریدون ان تلاعوا اطلعة الله فانظروا
الی طلعة النور وان ذلك موهبة لکم ان کنتم مؤمنین
تا آنجائی که موقوم داشته هنیئا لك یا حبیب عا شربت رحیق
المختوم من ید سلطان حق مکین هو الذی اصطفاك من بین
الناس وجعلك شهیدا للعالمین وان ذلك رحمة من لدنه علیك
وعلی عباده المخلصین ثم اعمل کل ما وصیك الله به ولا تکونن من
الغافلین وانه لهو المقتدر علی ما یشاء وانه سلطان حق عظیم
تا آنجا که نوشته اند ثم اشهد بان کل الکلمات یرجع الی کلمة النور
وانا کل به راجعون ومن قال غیر هذا فعلیه لعنة الله وانا بریء
منه وما انا من المشرکین وانی مع تلك الکلمات لمعدوم عند
حرف من کتاب الله العزیز الحکیم وکیف ینبغی لاحد ان یدعی امر
لا موربك الا القوم المفسدین والسلام علیك وعلی من معك
فی صراط عزیز حمید الحال از روی انصاف ملاحظه کن کسیکه
اینگونه

اینگونه عبارات را بنویسد وباین طریق اظهار عبودیت کند
وانکسی را که غیر این بداند وبگوید لعنت نماید شایسته است
باب غوایت واضلال بگشاید وعباد الله را بخود دعوت نماید
عبارتی که حروف نفی فرقان گفته لولا علی لهلك عمر آیا با این
عبارات کدام یك فزونی دارد برای کدام یك از این دو میتوان
محل قرار داد این دو بزرگوار باهم چه تفاوت دارند
اعجب از این گفتار رقعه ایست بجناب حاجی سید محمد شهید
نوشته اند وان رقعه این است فدای وجود مبارکت سرکار
ان عبدکم الذی فی ظلکم ینادیك بلسان المتملقین ویرجو من
بدایع فضلك لانك انیس المکروبین ویقود نعمالك بما شربت
عن کاس المقربین وعلی الذین کانوا معك عباد المقدسین
کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد
بدیهی است که چه قدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت
میکرده ایضا سواد نوشته ایست که میرزا جواد خراسانی از روی
او نوشته حاشیه ران سواد جناب ابوی فقراتی بخط خود
نگاشته اند والان موجود است محض استبصار اهل انصاف
ودانش بعضی از آن را می نگارد
هو العلی الاعلی جوهر تسبیح وسازج تقدیس سلطان بدیع

صنع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایات
و مکرمت خود هویات موجودات و کینونیات ممکنات را از ربقت
عدم و نیستی بعرصه عزت و هستی حالی فرمود باسرار اینل
قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سوانح
مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از
بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائف مجردات
اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات
مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند
براینکه او است سلطان وجود در عوالم ممکنات و او است حقیقت
مقصود در هویات معلومات تا اینجا که نوشته اند و بعد طمطام
رافت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل
بتلاطم آمد و ابحر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت
جمال بر داشت و نور امرات قدسیه ازلیه و بلوریه صمدیه بنوریه
وجودیه و جود و مجود شهود علم هستی برافراخت و عطاء نور
ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویه
نور و وجهه ظهور و نقطه احدیت در عوالم طور که جمیع من
فی الملک منتظر امر الله و طلعه الله باشند تا سراج ازلیه
قدسیه از زجاج افئده عباد مستضیء شود و مصباح نوریه

صمدیه

صمدیه در مشکاه صدور ناس مستنیر گردد که مستجلی شوند
از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم بجوهر سنا
و نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیر اعظم اعظم است
از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک
در نفس خود موقد شد از غیر آنکه می کند او را ناری بلکه این
ظهور شمس عماء بخاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی
نگذشته چنانچه بنقطه اعلی و طلعه الهی روح من فی عوالم الظهور
فداه در حق شأن میفرمایند لن تخبره الاخبار و لن تقدره الافکار
و لن یبلغ الی بساط عزه اعلی جواهر افئدة الموحدون و لا یصل
الی ساحة قدس امره مجرد عقول المقدسین منزه ظهورات الله
و مظهر شئونات من عند الله خالق الارض و السموات منزهند
از اشباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحان الله
از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات جنینیه موءوده
تا اینجا که می نویسد جلوس سلطان ازلی در این حین قوت
و قدرت مشهوده مشاهده نماید که این است نتیجه اعظم و لطیفه
افخم و دقیقه اقوم تا اینجا که میفرمایند سعی نمائید که از رضای
مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمانید
این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از

شرایط عبودیت بر آیم و علم خدمت بر افرازم در کل آن
بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل
و آملم رحمتشان را انا اشهد بان ما خلیت من ارض الا وقد
وقعت وجهی علیها سجدا لله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت
من لسان الا وقد نادیت بها لله وکان الله علی ما اقول علیم
نسیم صبح عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین
در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است
و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده
مترصد عنایت است این است که در عرایض بساحت اقدس
ایشان عرض شده سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون
نائمون علی فراشهم و عیون البهاء منتظرة لبدایع رحمتک و کل
العباد مستقرون علی بساط عزهم و طلعة الوجاء علی وجه
التراب مشتاقة بطرازک رأفتک سبحان الله مکو از برای عبد
تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است
از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فنی
در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود
و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد
عزیز یا از برای فانی نزد عالی بل استغفر الله از اینکه ذکر شده
و میشود

و میشود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لانفسنا
نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا نشورا کل در قبضه قدرت اسیریم
و در نزد غنای بحت فقیر تا اینجا که میفرمایند ای اهل بیان
تلک توقع از شما دارم و استدعا مینمایم بقسمکم بالله المقتدر
المتعالی المهیمن القیوم بان لا تذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا
بالبغض و لا بالکره که رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله
بینی و بینکم بالحق شهیدا انه کان علی و کیلا الی آخر
آنچه در حاشیه بخط ایشان نوشته شده است
کتاب نور ارسال نشد تا اینکه بسیار تأکید و بالغ شد اهمال
نفرمایند بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملا
زین العابدین صلوات الله علیهم باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول
فرمایند فورب السموات والارض انزلنا الکتاب عن محبوب و آیات
مهیمن قیوم ان اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون
ان تکتبون ثم اقروءها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون
او الی سماوات القدس تصعدون والسلام والتکبیر علی عباده
المخلصون ایضا بجمیع نکو بعد از فقرات چند نوشته شده حال
این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت
اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند

که هر کسی هوسی در او باشد اظهار نماید حالا از اطراف چندین
نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره
استقلال بسلطان جلال و ملکیت جمال خود لم یزل و لا یزال
باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئا
مذکورا خواهند گردید انا لله و انا الیه راجعون انتهی

فیا سبحان الله کمال تعجب است از آن بهائم ادمی صورت که
خود را دارای علم عرفان و ایمان میدانند بجهار دیدن و شنیدن
این عبارات چه میگویند و بر چه وجه حمل می نمایند جز اینکه
بگویند آقا شکسته نفسی فرموده اند چاره و گزیری ندارند
چرا که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته
بتصریحا در دست است ولی کو گوشی که استماع نماید و اهل
انصافی که اذعان و تصدیق کند

لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیات لمن انادی

اینکه نوشته بودید خفتگان را بیدار کن و بی هوشان را
هوشیار و بی خردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را
بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را اول
خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان

اگر چه از تلفیق کلمات و تعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی

مطلبی

مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمی شود جز اینکه جناب ابوی
دعوی من یظهری کرده اند و عباد الله را بعبودیت خود خوانده
اگر چه در اوراق قبل بدلایل عقلیه و نقلیه و نص صریح حضرت
نقطه روحنا فداه و عبارات خود ایشان که بلسان مناجات
بحضرت ثمره عرض کرده و شرحی که در جواب جناب ملا محمد جعفر
کاشی و شرحی مفصل بجناب آقا میرزا محمد هادی قزوینی
که هر دو موجود است در این باب نگاشته در چنین ادعائی
انکار صرف نموده و مدعی این امر را لعنت کرده اند با وصف
ان انکارهای صریح واضح لایح چنین دعوائی از ان مدعی در
نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست دیگر اگر قبل نوشته ام
قائل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته و تدلیس کرده
چنین شخصی قابل و امین نیست که هادی و راهنمای تمام عباد
باشد و خلق را از حضیض غفلت و جهالت برهاند و باوج
مراتب علیه و مقاصد عالیه رساند و بمضمون کلام الهی که در
قرآن مجید میفرماید کونوا مع الصادقین براحدی همراهی
و متابعت او لازم نیست چرا که صادق نیست و اگر راست
گفته اند و از شائبه کذب دور بوده دعوی قبلی اند و بعد این
چنین دعوای بزرگی نموده اند چنین دعوائی نیز قابل استماع

نیست البته شخص عاقل بعرض مصدق ومتبع هر مدعی این دعوی را
بحکم عقل سفیه میدانند واز حلیهٔ دانش عاری میشمارند با این
شرح مبسوطی که نوشته شد فرض میکنیم که شخصی آمده وادعائی
کرد وبکلی ان عبارات سب ولعن هم از او نیست حال ما را باید
محض ادعا از ان شخص مدعی هرچه میگوید قبول نموده بپذیریم
ویا باید از او مطالبه نمائیم بر طبق ادعای خود برهانی اقامه
نماید که جمیع من فی الارض از اتیان بمثل او عاجز شوند اگر محض
ادعا باید تصدیق کرد چنانکه خود ایشان وشهدای ایشان
گفته اند که نفس ادعا حجت است

این مهجوره می گوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند
وبلسان فطرت هم نیز دیگر بوده اند وچنین ادعائی کردند چون
سید اعمی هندی که بعد از ظهور نقطهٔ بیان ونصب حضرت ثمره
بر وصایت ومرآتیت ایشان ادعای مرآتیت کرد وبعضی غرایب
از قبیل اخبار مغیبات از او بروز نمود ودر حق حضرت ثمره
بعضی تکلمات جسورانه هم میکرد بتبعیت اماره جمعی بضلالت
بعوض هلاکت رسیدند وهم چنین حسین میلانی که دعوی
رجعت حسینی کرد وخلقی از عباد الله را بدون برهان بنار
جهالت مبتلا نمود کذلک سید اعمی دیگر مدعی مرآتیت شده در

بروجود

بروجود گشته شد پس از آن میرزا اسد الله دیان ابو الشرور
که دعوی من یظهرهی کرد بعضی شبه آیات ومناجات بر طبق ادعای
خود آورد بتوقیع مقر آمین از ساحت قدس ازلیه برد وردع او
نازل سیجیئ محمد من الغمام ویضربک بالسیف ایها الدیان لا دنی
میرزا محمد مازندرانی باغوای والد بزرگوار در ارض با او را
بدون اذن حضرت ثمره بقتل رسانید در صورتیکه برای انابه
ومعذرت آمده بود ومن خود خط او را در بیت بیبی قزوینی
دیدم که عریضه عرض کرده بود باین مضمون من الدنی الادنی الی العلی الاعلی
بندگی هیچ نکردیم وطمع میداریم — که خداوندی وزان سیرت واخلاق ابد
از جمله مدعیها میرزا عبد الله متخلص بغوغا که موذی نطاق
وضلالت آرا بود که شخص بساطش بنان سحر پرور ولسان نغز پرداز
وزبان عارف وعامی فریب بود وگفتار سحر آگینش غبار ملالت
وکسالت را از آینهٔ خاطر عالی ودانی میزدود او نیز مبتلا
بنتیجهٔ ادعای خود گردید از دو دیده کور واز معاشرت احباب
خود مهجور ومنفور شد
از جمله مدعیهای من یظهری حاجی میرزا موسی قمی وملا محمد
زرندی بوده اند واز جملهٔ آنها میرزا هاشم کاشانی بود که
وقتی پاره آیات تلفیق نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد

در جواب او سر جیم مرقوم فرموده‌اند و فرستاده‌اند بعد از رسیدن
جواب دیگران نه انستند مراد حضرت را ولی خودش گفت مراد
این است که ملکوت و عنوان و منویش و همین سبب است از ادعای خود
برداشت پس بنا بر این ادعای صرف بدون برهان بحکم
عقل حجت نیست چه اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من
علی الارض از اتیان بمثل آن عاجز باشند قل هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین واما برهان باید از معیاری عادی نباشد یعنی از
روی کسب و تحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از
ینبوع فطرت جوشد که اگر قطرهٔ از آن بر لب هر گم گشتهٔ وادی
حیرانی رسد فورا او را از تیه غفلت و نادانی عبد بیز علم
و ایمان رساند هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو
علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل
لفی ضلال مبین و نفرموده اند هو الذی بعث من الدراویش
والعرفاء والادباء والصوفیه رسولا منهم الهم بعد از شصت
هفتاد سال که با همه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده
و با تمام شعراء و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده قریب
بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصهٔ بدیع معاشر بوده
و آیات مبدعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط

و در لوح

و در لوح خاطرنشین نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت
بنماید و زبان من یظهری گشاید اگر مقصود تلفیق الفاظ
و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی بزحمت و کلفت باشد
مقامات حریری و مقامات بدیعی و طیف الخیال و مقالات
حمیدی و احیاء العلوم غزالی و محجة البیضاء و محبوب القلوب
فاضل اشکوری از همه بهتر دیگر اخوان الصفا در فارسی تاریخ
معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ وصاف
و عقد العلی و اندرزنامهٔ قابوس و گلستان و درهٔ نادری
از همه بهتر دیگر گنج شایگان و انشاءات قائم مقام و امثال ذلک
که هر یک در سلاست و ذلاقت بیان و در طلاقت لسان بی عدیل
و بی نظیر بوده اند پس باید هر یک از اینها را بخدائی تصدیق کرد
مثل آنکه ملا محمد علی مشکل گوی تبریزی که جمیع آراء و فتاوی
مجتهدین از زمان شهید اول و ثانی تا زمان شیخ محمد حسن
صاحب جواهر و شیخ مرتضی در خاطر داشت و میگفت اگر احببتها
بمسائل و فتاوی علماء السلف است من اعلم احدهم مجتهدین
هستم پس معلوم شد زبان فطرت نه از روی تکسب و سرعت
است که عبارات دیگران را حفظ و ضبط کرده باسم آیات فطرت
بخورج دهند نعم ما قیل

دانهٔ آبی بدانه سیب بین | کو چه ماند مر وی آن ای عزیز
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب | زین یکی سرگین شده زان مشک ناب
هر دو گون زنبور خوردند از محل | زین یکی نیش و از آن دیگر عسل
صد هزاران اینچنین اشباه بین | فرقشان هفتاد ساله راه بین

یا ابن العرفان انصاف بده از تو سوال مینمایم که این شمس حقیقت مدار
که نقطه اولی میخوانی آیا نقطه از عالم وحدت سیر بعالم کثرت نکرده
و صور حروف ظاهر نشده از آن حروف هیاکل پدیدار نگردیده
و از آن هیاکل آثار بدیعه منیعه ظاهر ننموده اصل نقطه حذف
شد و هباء منثورا گردید و حال آنکه این مطلب را که تو ادعا
مینمائی خلاف سیره جمیع انبیاء و مرسلین است در جمیع ادوار
و اعصار زیرا که برای هر یک از احکام و سننی که هر یک از
انبیا آوردند خلقها خلق شدند که هر یک از آن احکام را بموقع
اجری رسانند جواب بخبر کور قرآن نظر کن در ظل حکم اقیموا الصلوة
چه قدرها مصلی در عالم ظاهر گردید و هکذا سایر اوامر
و احکام مقدسه قرآن چگونه میشود که شخص بحق رسول ظاهر
شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که
عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده بجنت عرفان
و ایقان رساند هنوز احکام او را کسی نشنیده و بموقع اجری
نرسانیده

نرسانیده دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک
ببعضی از کلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد
در صورتیکه خود نمیتواند احکامی بیاورد در ظرف این
مدتی که مشغول این کار را می کرد و نتوانست ترتیب اثری
دهد پس آن آنکه دید که دروغش مکشوف و کذب ادعایش
آشکار میگردد بمرده کالقرینه خود گفت که نقطه بیان را
در عالم نور ملاقات کردم چون طفل رضیعی که نه ماه
ندیدم خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان او را
نسخ نمائیم منهم برادرم او را دیدم و کتاب او را نسخ نمودم
مگر چند حکم از محرمات و منکرات او را چون بر عاملین
ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم و این
اشعار را در این مقام انشاد نمودند

بیان از من شده صادر هم بر نسخ او قادر | کنون بودی شده آمر چرا او شد جدا ساجد

یا معاشر المنصفین ببینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت
چه میگوید اشهد بالله هیچ شخص عامی ناشعوری چنین سخنی
میگوید و چنین ادعائی مینماید اگر نقطه بیان از جانب خدا
و احکامش متبع بوده تو چه میگوئی مگر کتاب بیان رساله
عملیه فلان مجتهد بوده که تو تقلید میت را جایز بدانی

که احوط چنین یا اقوی چنان است چه بسیار عجیب است
که از گفتن این عبارات بخجالت نکشیده اند
بالجمله عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم میکند که مثل از انتساب
احکام سابق و اجرای امر اولیه چنین دعاوی باطل و از درجه
اعتنا و اعتبار ساقط است مگر اینکه مدعی شود از کسی که اولا
آمد نعوذ بالله دعوایش دروغ صرف و برهانش کذب
محض بوده است والا بعد از تصدیق امر او و قبول برهان
او عینی اند در زمره آنان که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون
ببعض باشد گویا آن نور چشم ندیده است آیات الهی و بینات
نامتناهی را که هر از انها نصوصی است ظاهر و باهر بر خلافت
و وصایت و حجیت حضرت ثمره و در اکثر انها تصریح شده
بدوام و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن بدست آن حضرت
و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز انها بعرصه
ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده
خواهد رسید و از جمله انها ارتقای مناهج بیان و انتشار
احکام آن و ذکر ادلای حق و مرایای که پس از حضرت ثمره
باید بیایند بعدد نوزده و در راس هر شصت و شش سال
بکیفیتی پس از انها اجرای احکام بیان باشهدای بیان خواهد شد

ان حضرت در ایام ظاهره بیان ان

وبعد

و بعد از آن دین و احکام بیان چون دین اسلامیان و احکام
قرآن در یک زمان فتره خواهند کرد و بلیل الیل دچار خواهند
گردید بعد از آنکه بواسطه طول لیل و کثرت بعد از مطلع
شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فرو گرفت
و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره شاهد ظهور انداخت
ابالیس ظلم و عدوان از بیغوله‌های جهل و ضلالت بیرون آیند
و گرفتاران زمان فترت بغفلت و غوایت راه نمائی نمایند
حیا بحیران قبل در فرقان ظهور نقطه بیان را در چنین عصری
وعده داده بودند که یملاء الله الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت
وجورا در ان اوان محض بروز عنایات خفیه طمطام الطاف
غیبیه الهیه بجوش و خروش آیند از کوه کوابیها از صدف
هویت برای هدایت و تربیت عباد بکسوت بشر نماید و آن
شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده
تجلی مینماید مقدس نوری از قبه چون سر از جبل بیرون آورده
بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی را که شاهد
بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است
در اینمقام مسطور میدارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی
رفع اشتباه نماید فی کتاب العلی الاعلی و ان ما قد ذکرت

من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهوره حجة قد عجزت عنها
ما علی الارض کلها تا انجا کر میفرماید فلئلهمی اللهم کل خلقک
بان یعرفن قدر تلك الایام فانها ان عزبت لن یرونها الا من عند
من تظهرنها و کان الخلق فی اللیل لا لیل بمثل بعد محمد الی ان
نمن علیهم بظهور نفسك یوم القیمة فان هنالك کل بالهها آ
لیحشرون   ایضا در کتاب جلیل میفرماید الله اکبر تکبیرا کبیرا
انی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له کیانا دائما
ان یا اسم الجلیل فاشهد بان الله لم یزل کان حیا باقیا
و لا یزال لیکونن مثل ما قد کان یبدء الامر من الله و یرجع الامر الی الله
وان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده
ان اظهر الله بمثل ذا حجة فینتهی الیه و الا الامر بید الشهداء
فی البیان الذین هم عن حد ود ما نزل فی البیان لا یتجاوزون
الی یوم من یظهره الله فی القیمة الاخری فان به یصلح کل امر الی آخر
و در بعضی از آیات میفرماید وان عرش الوحید عرشی مثل
ما کنت حیا و کان حیا و لکن ما ینبغی لی لا ید رکه الا الله رب العالمین
تا انجا کر میفرماید وان ما امرتم به بالوحید فی و هبناه ایاتنا
و جعلناه عرشی بطون نا للعالمین قل یا اولی البیان لا تختلفون
فی امر الله و کنتم علی منهاج واحد لتاسیتن

کما انا اتخذنا انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له

تا انجا

تا انجا کر خطاب بخود حضرت عزّه میفرماید یحب الله ان مظهر
کل ما نزل فی البیان بما یجرین من یدیك و یحفظ عندك للموحدین
وان شاء الله یوم عزه للمؤمنین بشر بین یدی اسم الوحید ذکر الله
للعالمین ذلك ما قد احب الله ربك و یحب من بعد انه هو احب الا حبیبین
تا انجا کر میفرماید وان ما دامت الشمس مشرقة کل بضیائها مستضیئون
و من بعد ذلك من یتلون ایات الله بفطرتها انتم بضیائها مستضیئون
و من بعدها لو یطلع بمثلها فان انتم بمثلها مهتدون و انتم
بضیاء الله مستضیئون الی ان یکمل الواحد فان اینتهی الا مر
الی الله ان یا اولی الایات تصبرون فان الامر یبلغ الی الله
و لا یحب الله ان یظهره الا فی یوم من یظهره الله انتم یومئذ فی
نصر الله لتسارعون تا انجا کر میفرماید وان تستنصرن بالله ثم
باسم الوحید ینصرکم الله ان انتم عباد قد رالله و د بر لیقون و ق
و تدبرون   بالتعجب بعضی از قاصرین و کوته نظران برای
اثبات دعوای خود میگویند کر بمجرد غروب شمس ربوبیت شمس
حقیقت من یظهره الله طالع شد و لیکن در بین بوده و این مؤول
با نص صریح حضرت نقطه مباینت دارد چنانکه در آخر شرح
کوثر میفرماید فاذا عرفت ما ارسمتناك من احکام الو حجة
فایقن ان حامل امر الله فرض ان یکون علی فترة من الرسل

تا حانی که مبعوث شاید و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل
ما تقضی من بعد کما قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لترکبن سنن
من قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لا تخطوا من
طریقتکم و لا تخطا کم سنة بنی اسرائیل

اگر اندکی انصاف دهی و از لجاج و اعوجاج باز آئی می فهمی پستان قوما
حضرت را که سیرت و سنت خداوند متعال بر این جاری بوده است
در زمان فترت هر رسول بعث مبعوث شاید و رسول و نبی دیگر را
که در وقت احاطه ظلمات جهل و حیرت اصنانه و صور فی جائیه
جمیع افراد عوالم کون بنیر احیا نکه مبعوث شاید قد قضت من قبل
بمثل ما تقضی من بعد

بالجمله از جمله مواعید ان حضرت است که در صلوة هیاکل
برای حضرت ثمره است ولتظهرن اللهم فی راس کل ست
وستین سنة هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک
فی البیان و یاخذون ما قد قدرت من مطالعک فی البیان
الی یوم تشرق سمائک و ارضک و ما بینهما بظهور من تظهرن
و در توقیع وحید اکبر مبعوث شاید و سیظهر الله فی ذریتک علی
ان تقضی ماتا عن البیان ما یورث الملک و یظهر امر الله
العالمین ایضا فی صلوة الهیاکل فاحفظ اللهم ثمرة
التی

التی قد اظهرتها فی البیان و ارجع الی ادلائک فیه عبادک
و ترضی علی منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت و الی
شئت و لتربین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره الله [2]
اینکه در شرح کوثر مبعوث شاید ای یعنی ان حامل امر الله فرض
ان یکون علی فترة من الوسل در کلمات دیگر ایشان نیز هست
که اهل بیان در لیل الیل واقع خواهند شد بین انصاف بین
حضرت من یظهر طول لیل خواهد بود و در عقبات برزخ الی
یوم النشور خواهد ماند بعد از ان مبعوث شاید فاسئلک
اللهم بعزتک بان تورق تلک الشجرة بکل اسمائک حتی
تحصی علیها الی ما قد احصت به علما از لا احد لذکرک و لا نفاد
لما عندک فاسئلک اللهم باسمائک التی قد احصیت علی
تلک الشجرة من الابد الی المستغاث الی ان قال و ان ترفعن
شجرة الاثبات بما تسکن به قلوب اولیائک و یبرد به صدور اصفیائک
عما یشهدن حروف اثباتک علی سریر سلطنتک و استقلال
کبریائک ظاهرین غیر محتجبین و لتسلطنهم علی حروف النفی بما
یاخذونهم عما اکتسبت ایدیهم و ینتقمون عنهم بما احتملوا بغیر
حق فی سبیل و لا نیتک از انک القادر علی ذلک الی اخره
التذکر کم بالله الحق الی اهل انصاف از بدایت بعثت

[illegible]
[2] ایضا بحضرت ثمره موقوم شده و لقد رایناه ما سطرت هنالک و انا کنا به عالمین و احفظ نفسک از لا یحیط علمک حزنا
تذرما ان لنا علیک فی فؤادک فانا کنا علیک مراالا انت لحافظین [3]

حضرت رسول ص الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پر فتوح
آن حضرت جمیع اخبار یکه بر وصایت و خلافت و عظمت شأن
حضرت ولایت مآب صادر و با کمال اهتمام روات خاصه
ثبت و ضبط کرده اند زیاده از سی جزو نیست که بعضی از علما
عامه منکر و برخی از اخبار اصرار ها دارند و آن اخبار را
از حدیث نبوی نمی شمارند و آنقدری که کلمات مصرحات
و آیات بینات حضرت اعلی جل شانه در علو شان و سمو قدر
حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت و وصایت او است
عشر آن بلکه عشر عشر آن در اخبار و نقل بعد از تفحص و تتبع بنظر
نرسیده است و تاکنون شیعیان خالص و محبان مخلص سر از
دایره اطاعت و انقیاد آن حضرت نکشیده و بواسطه محبت
آن بزرگوار از جان و مال و عیال و اطفال چشم پوشیده اند
ای کور چشمی که از انوار ساطعه الهیه اغماض نماید و ای بی نور قلبی
که از تجلیات غیبیه رو بسیر حقه اعراض کند
اینکه نوشته بودید اما جمال مکرم و اسم اعظم روحی لتربته
الفداء فرداً وحیداً و اصحاباً مستهوداً من دون ناصر و معین بنفسی
مبارک مقابله با جمیع دول و ملل نمودند و مقاومت با من فی
الارض کرد چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع بر هر انجمن

همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارک را هدف
سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش
حیران و سرگردان و فراری در هر شهری و دهی پناه سود و شبی در
بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان
نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیرها عمود
و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر الی یوم صعود
در دست اقوام عنود مبتلا بود

اما الجواب اولا معنی بعضی این عبارات منافی با الفاظ
و الفاظ آنها مخالف با معانی است مثل این عبارات که نوشته اید
که همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارک را هدف
سهام احزاب بساخت نه پرده نشین نه کشکول بدوش حیران
و سرگردان و فراری در هر زمین و دهی پناه سود
خود انصاف بدهید صدر و ذیل این عبارات با هم بینونت دارد یا نه
چون مرا با شخص آن نور چشم معارضه و مجادله نیست مهر بر لب زده و خاموش
ولی از ادعاهائی که کرده بودید نمیگذرم و آن این است
سینه را هدف سهام احزاب ساختن کی کجا چه وقت تا در بعد آن
بودند از طرفی حاجی امین بدین عنوان اینکه از طرف حضرت
ثمره امین و مامور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه مومنین

ببیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد مغلطه
و اشتباه پولها گرفته اند و خیلیها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی
خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده بحضور
جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالیکه صاحب
مال حقیقی بکمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود
و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان ناصلمان
بشیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع
ولایات ایران میرسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص
و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشکول درویشان
از پخته و نپخته و دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب
و ملبوس خراسان الی یزد حلوا و لیمو بود از اشتر بر و حلویات
یزد و شیلان می پوشیدند از الیسر و حریرهای یزد و کاشان
و خراسان می پوشیدند از رنگ و حنای دوران و کرمان
می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته
و بادام شهر بابک و سیرجان می شکستند سهام عنایات
و سیب گلابی اصفهان دیده و سوهان جز لیمات و نقل یزد مستک
و باقلوای یزد شنیده نشده که بان سینه مبارک رسیده باشد
عزیز این عبارات از برای چه و بکه می نویسید در صورتیکه

میدانید

میدانید از بدو ظهور این امر از سرائر و ضمائر هر کسی آگاه هم
و بر شدائد و رجای هر ملت شاهد و گواه
در چه مسئله از معضلات مسائل دین و مشکلات دلائل
لئیمه با کدام ملت از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی
برهان سخن رانده اند

تو بودی در سپاهان با شکوها علم شاپور مینه بیشترها

آمانکه از اول ظهور سر جانبازی بر کف ارادت نهاده زبان
تبلیغ و ارشاد در میان عالی و دانی گشاده از روی براهین
عقلیه و قوانین نقلیه و استشهاد بآیات باهرات و معجزات
متکاثرات علمای زمان را بابی نخوت دعوت باین دین مبین
و تبلیغ می نمودند چون ملا محمد جعفر کاشانی و حاجی سید
جواد طباطبائی و متولی باشی قمی و ملا رجبعلی قهیر که هر یک
از ان بزرگواران جمعی از آقایان نجف اشرف و کربلای معلی را
چون جناب شیخ مرتضی و حاجی میرزا علینقی حجة الاسلام و
حاجی میرزا ابو القاسم طباطبائی و فاضل اردکانی و غیره را
تبلیغ کرده و هدایت می نمودند و الا بر شما معلوم می شد که در بغداد
چگونه زیست میکردید و چسان اعلای کلمه حق می نمودید
و الله که انصاف نداریم ولی جناب ابوی کاری که کردند بخلاف

و حاجی میرزا حبیب الله و حاجی میرزا حسن آشتیانی از ...

دیدن و مبشر انبیاء و حکم خدا که فرموده من لو اوتو کالبینا
استرابی که خود را منسوب باین طایفه کرده و بیدین و لامذهب
صرف بود چون سید مهدی کاشی و شاه میرزا کاشی اغوی نموده
علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند
اراده بقتل ملا آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را
ببرند و این حرکت زشت چون تیر انداختن به بنای ایران سبب
اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بابیه و اسباب تحیّر
بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی
باهر و بیّنه بیّن در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه
آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله
اینکه نوشته بودید امکان از نسیم جان بخش خوی برادر
بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو
روی روشن و همان صیت بزرگواری طنین در سپهر
برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علیین افتاده
اولا نفرمایید آئینه جهان نمای جهان از پرتو روی روشن
و همان چه معنی دارد واقعا حیف است کسی بیش از چهل سال
تربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست بکتب علمیه
اینگونه عبارات بی ربط مهمل را بنویسد و مولای

بعیده

بعیده کسیل نماید   اینکه نوشته بودید
آن حضرت صبر باید سر حلقه ورقات مقدسه باشد و شمع افروز حجره
در انجمن مخدرات مخدره در کتاب علیین آیه مبین باشد
و در دفتر مومنات عنوان اعظم
من را چون از ورقه سدره مبارکه و ثمره شجره طیبه خوانده اید
حال میخواهد بمقتضای فطرت اصلیه و جوهر ذاتیه به رقیت
دیگر ابلاغ امر الهی نماید و از زجاج خاطر آنها غبار غفلت و
و زنگ کدورت بزداید نمیدانند چه بگویند اگر بگویند آن مهدی
موعود و شخص معهود که در تمام کتب سماوی و آیات من لدن
الهی بر ظهورش گواه و جمله انبیای کرام بر جلالت شأن و
بزرگواریش آگاه بوده اند از افق غیب جلوه ظهور بخشیده
و جمیع گم گشتگان بادیه حیرانی جرعه وصال چشانیده
و جوهره انانیت و دلیله آیاتیه لوای انی انا الله لا اله الا انا
افراخته و کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار نواخته
چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده و نقاب حجاب
از چهره شاهد مقصود گشوده جوهره عوالم معنی را در قوالب
الفاظ گنجانیده اشباح مراتب شهود را باعلی درجه وجود
رسانیده احکامی که اعمال بان موجب ارتقای بمراتب عالیه

مصنوعیه وانتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق آورده
حارس ونگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده
زیرا که تمام معارف علمیه واحکام الهیه از کتاب وسنت
که برای تربیت خلق آورده بدیهی است که در این زمان
قلیل حیات بهمه خلق قابل درک وفهم آن نمی باشد نفوس
انسانیه وهیاکل بشریه باید اندک اندک بکمال وتمامیت
خود برسد کما قال الله تعالی ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج
شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه
اطوار خلقیه وترقیات کونیه در تمامی ذرات مکونات
لازم وجاری است بمصداق انک میت وانهم میتون
در هر جمع تفریق ودر هر ترکیب تفکیکی است واز برای
هر نفسی اجلی مقدر ومقرر است لهذا شخص نبی ورسول را
لازم است که امر صلاح وفلاح امت وبیان شرع وسنت
خود را در دست امینی وحکیمی حافظ وبصیر سپارد واو را والی
احکام وراعی اغنام ونایب مناب خود نماید واین مطلب از
بدیهیات اولیه است که شخص نبی مؤید بوحی والهام تا کسی را
قابل تاج خلافت ووصایت نداند ولایق بر اصلاح حال
عباد نفهمد او را باین موهبت عظمی وعطیه کبری مفتخر

نمی سازد

نمی سازد این است که فرموده وان لم تفعل فما بلغت رسالته
چون همواره در هر دوره ارباب هوا وهوس خود را بکسوت
نفوس مقدس جلوه می دهند که عباد الله را به تیه ضلالت
اندازند بجهت این بود که هر یک از سفرای الهی در حین
حیوة خود برای محافظت وحراست سنن واحکام وترقی
کافه انام خلیفه وجانشین تعیین فرموده اند
اوضح از این بگویم شخص نبی بمنزله پدر امت است چنانکه
فرموده انا وعلی ابوا هذه الامة نطفه معارف را باید
در ارحام نفوس بشریه القا نماید واولیاء او را پرورش
میدهند تا بحد بلوغ کمال رسند این است معنی الیوم
اکملت لکم دینکم بواسطه تعدد اوصیاء وخلفاء همیشه جاری
وساری بوده چنانکه بدیع اول وصی خود فرمود شیث
هبة الله را و دوازده نفر از اوصیای او بودند تا زمان
غیبت وفترت شده بعد مبعوث شد حضرت نوح وصی خود
کرد ابنه سام را کذلک دوازده نفر از اوصیای آنحضرت
بودند تا زمان غیبت وفترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت
خلیل ووصی خود کرد حضرت اسمعیل را بودند دوازده نفر از
اوصیای ابنه که او تا زمان غیبت وفترت رسیده بعد

مبعوث شد حضرت کلیم و وصی خود فرمود یوشع را
کذلک بودند دوازده نفر از اوصیای آن حضرت
تا زمان غیبت و فترت شد بعد مبعوث شد حضرت
روح و وصی خود فرمود شمعون را و بعد دوازده نفر از
اوصیای آنحضرت را تا آنکه زمان فترت و غیبت شد
پس مبعوث شد نقطه فرقان و وصی خود فرمود ابن عم خود
علی ابن ابی طالب را و یازده نفر از اولاد آنحضرت را
و این امر غیبت و فترت در تمام امم بوده چنانکه میفرماید
حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة کذلک تعدد و تعیین
اوصیاء بهمین نهج است که ذکر شد و بی بدن و رفتار جمیع
انبیاء از این قرار بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا
حال بعد از این تفاصیلی که ذکر شد بخلق بیچاره چگونه
باید تبلیغ کرد بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را
در اراضی افئده و نفوس خلق افکند ولی حافظ و حارس
برای تربیت و حفظ آنها از آفات سماوی و ارضی مقرر
نفرموده که آنها را بثمر رساند و یا آن بذر رحیم الهاء نطفه
توحید و معرفت در ارحام نفوس بشریه کرد ولی مربی و دایه
تعیین نفرمود که آنها را از دبستان ولایت شیر دهد

و بعد

و بعد رشد و کمال برساند بکدام ضعیف العقل و سخیف
العقیده بگویم شمس من یظهره بشمس ربوبیت نقطه اولی اتصال
پیدا کرد و مابین این دو یوم لیلی فاصله نبود
اگر بپرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده اند همچنین
انبیای بعد مصدق انبیای قبل بوده اند آیا در حق این شخص
مدعی نص قاطع از حضرت نقطه در دست داری ناچارم
بگویم نصوص عدیده بخلاف ادعای ایشان در دست است
اگر ایراد کنند نبی برهانی که موجب اطمینان ما بیچارگان
شود چیست جز اینکه بگویم اولا که میفرمایند نفس ادعا حجت است
و ثانیا محض اسکات و اغفال جهال بعضی کلمات تلفیق
نموده اسم آنها را آیات گذارده اند اگر سؤال کنند آیا این آیات
از روی کسب و تعلم و تحصیل است یا از لسان فطرت
که نقطه بیان آورده لاعلاج بگویم از بدایت سن جمیع
اوقات را صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان
و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض
کرده و همیشه مشغول بمطالعه کتب سماویه و مداومت
اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش
و صوفیه بوده است زیاده از بیست سال در کتاب بیان

و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است
اگر سؤال کنند که پس از این ریاضات و زحمات و ممارست
بکتب سماوی و تحصیل علوم و السنه آیا آیاتی که آورده عظمت
و هیمنه و اتقان آیات نقطه بیان را دارد یا نه چون اینکه بگوییم
با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلفیق عبارات
مختلفه چون خط سنگلاخ همه را به نقاشی و زینت و آرایش داده
که هر بصیری ببیند عیبش را یافته اند و کشف معایبش نموده اند
و اقتباس و استراق آنها از جمل دیگری بخوبی مفهوم
سوای اینها چیز دیگر در میان نیست اگر سؤال نمایند با کدام
برهان قبول این امر خطیر باید کرد چون اینکه بگوییم محض ادعا
که دیگر کسی نتواند این ادعا را کرد و در جواب بگویند تو خود
در اوایل این اوراق اسامی اشخاص چند نگاشته که همه
دعوی من یظهری داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده
پس این ادعاهم باطل و بدون برهان از درجه اعتنا و قبول
ساقط و عاطل است اگر سؤال نمایند که نقطه بیان در احکام
فرموده اند که ما حکم بنجاست از نطفه برداشته ایم محض
احترام وجود مبارک حضرت من یظهره که در نطفه ایشان حکم طهارت
جاری شود و ایضا در احکام بیان در تعلیم اطفال فرموده اند
که اطفال را

که اطفال را بچوب نزنند و اذیت ننمایند شاید حضرت
من یظهره در صبیان آنها باشد و قلب مبارکش محزون شود
در وقتی که این احکام را در کتاب بیان مرقوم فرمودند
این من یظهره الله مردی بود سی چهل ساله و هم چنین توقیعی
بحضرت من یظهره نگاشته اند که در مکتب خانه من یظهره الله
باشان برسد و صورت آن توقیع این است که نوشته
می شود در صدر آن لوح بفارسی مرقوم فرموده اند
در مکتب خانه من یظهره الله متوقف شد

و انه لکتاب من الله المهیمن القیوم

هو الابهی الله لا اله الا هو العزیز المحبوب له ما فی السموات
و ما فی الارض و ما بینهما و هو المهیمن القیوم ۲ و الی الله
العزیز المحبوب علی ان البیان و ما فیه هدیة منی الیک
موقنا علی ان لا اله الا انت و ان الامر و الخلق لک و ما لاحد
من شیء الا بک و ان من تظهرنه عبدک و حجتک لاخاطبنه
باذنک و اقول لو تعرفن فی القیامة الاخری من حی البیان
حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک
کنت محمودا فی اشارتک و لو انه لا ریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة
لیجزی من دان به فضلا من عندک انک کنت ذا فضل عظیما
و انک تکون کل شیء عن کل شیء و لا یکفی عنک من شیء

لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما وانک کنت کافیا
علیما وانک کنت علی کل شیء قدیرا باید بگویم در جواب میگویند
که در مکتب خانه نرفته لدنی بوده است اگر سؤال کنند مکتب خانهٔ
لدنی عالم انوار و جبروت است تو چرا لازم نبود باید بگویم ما
عباد را در این موارد لم و بم گفتن چون و چرا آوردن و فضولی
کردن نمی رسد یعنی اگر عذر است همین بس است
اگر سؤال نمایند که حضرت ثمره را غیر از نص حضرت نقطه
برهانی برای اطمینان ما بیچارگان هست که از سلم ایمان
بالاترویم و با علی مدارج علم و ایقان فائز شویم جواب اینکه بگویم
بلی آثار ظاهره و آیات نازله از آن حضرت از حد احصاء
و ضبط خارج است چه از روز اولی که ناطق بآیات الهی
شده اند تا کنون علی التوالی در تمام ایام و لیالی آیات
و آثار از آنحضرت ظاهر و در جمیع اقطار و اطراف عالم
منتشر گردیده و جز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل
آنها نیست ولکن آنچه از آثار ظاهره و انوار باهره و آیات
منزله و کتب مدونه و الواح محفوظه بنظر این کمینه رسیده
از این قرار است آثار الازلیه سه جلد مرآت البیان
اخلاق روحانیین کتاب علیین کتاب دیوان کتاب
هیاکل

هیاکل تبیان آیات و مناجات هزار و یک هیکل دو جلد
کتاب هیاکل عطوف مناجات صد و ده هیکل ا جلد زیارات
مرتب شده ۲ جلد لئالی الحالی صحیفة التوحیدیه صحیفة
المخزون صحیفة النور صحیفة القدر صحیفة هائیه واویه
صحیفة الابهجیه صحیفة الابهاجیه صحیفة الاوسعیه
صحیفة المرایا صحیفة المراتی عربی صحیفة الملک ترجمه
بفارسی لمعات الازل کتاب حیات قدس الازل کتاب وجه
کتاب طوبی کتاب مستیقظ تعزیة الانسی کتاب واحد ۲ جلد
ایضا کتاب واحد که ۳ جلد باشد و هر کدام نوزده سوره است تبیان آیات
اهتزاز القدس کتاب وجدیه کتاب بسمله رساله اخوینه رساله
صالحیه رساله هادیه تفسیر سوره روم تفسیر معوذتین
جواب سؤالات ملا عبد الرحیم قزوینی کتاب لوح مسطور
کتب توقیعات چندین جلد ایضا توقیعات لا یعد و لا یحصی
کتب خطبات مرتب شده ۲ جلد کتاب نهاج خلاصة الاحکام
۲ جلد مفصل و مختصر کتب جواب سؤالات مرتب شده چندین جلد
شرح قصیده عربی بعربی ۳ جلد شرح قصیده عربی بفارسی ا جلد
شرح قصیده فارسی بعربی ا جلد شرح قصیده فارسی بفارسی ۳ قصیده
کتاب نور کتاب باوه شرح تمام سوره بقره کتاب لمعات کتاب

سطعات کتاب لمحات شرح سوره روم تفسیر سوره مریم
تفسیر سوره هل اتی تفسیر سوره والمرسلات تفسیر سوره اذا وقعت
الواقعه تفسیر سوره الرحمن تفسیر ایه ما کان محمد ابا احد شرح ابدع
معراج کتاب اثار بلا اسم صمم بیان لواحظ بیضا بطون
هیکل کتاب اقصی

تمام این کتب و رسایل و تفاسیر و الواح و آیات از لسان
مظهرت است چنانکه حضرت نقطه اولی در توقیعات مبارکه
تصریح باین مطلب میفرمایند و از آن جمله این توقیع است
که خطاب بخود حضرت ثمره میفرمایند قل ما تعلمت انتم مثل ما تتعلمون
قد فطر الله کینونتی بامره و انطقنی کیف یشاء من عنده انه
علام لطیف و در مقامی دیگر میفرمایند قل ان مثل ما نزل الله
علی کمثل ما نزل الله علی محمد رسول الله من قبل و کمثل ما نزل
علی نقطه البیان و ما ینزل علی من یظهر فی دار الاخره الحق و در
مقامی دیگر درباره حضرت ثمره میفرمایند و قد انطقه الله
بعد ربه و فطر کینونته بمشیته و در لوح حاجی سید جواد قزوینی
میفرمایند یا جواد انا النبی نزلت بمرات و قد حکت عن الله ربک
فی سن عدد الواحد لسنابون من عند الله مالیعقبن علی فطرته
جود امن لدنا مظهوف للمسترکین و در جای دیگر میفرمایند

که تا امروز

که تا امروز مثل این ثمره ازلیه و صورت الهیه کسی از لسان مظهرت
مصدر تکلم نکرده است بالجمله اینکه نوشته بودید

تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر را
بثمن بخس دراهم معدوده مفروش صحبت یوسف بر اندراهم معدود
دراهم معدوده در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند
و علت نقاب از روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود
مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک او واضح و
مشهود گردد

اولا مقامات و شئون هر نفوسی غلط است باید هر نفسی باشد
نه هر نفوسی ثانیا اینکه نوشته اید دراهم معدوده نفوسی
هستند که سبب احتجاب گردند بلی این مطلب صحیح است
همواره دراهم معدوده و طالبین آن مبغوض و مردود اهل
فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن
اعراض داشته‌اند هیچ وقت بدولت و مکنت و عزت نگذاشته‌اند
این است که فرموده اند الدنیا جیفه و طالبها کلاب
ولی الحال از خودتان نور چشم عزیز انصاف میطلبم که پدر و عم
شما هر کدام مصداق چه حال بودند اوضاع تجمل و تحمل
و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را بعین عیان از هر جهت

دیده و صیدانی حال کثیر الاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده
لابد شنیده بحیث یکی سمعه عن عیان کران حضرت بچه
پریشانی و عسرت در آن گوشه محبس زندگانی میکند بیچون نبود
که همه احباب و انصار از دورش پاشیده کرد شما جمع آمدند
که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت و یجتمعون حیث اجتمعت
حتی همین آمدن اولاد آنحضرت بنزد شما که در فقرات بعد ذکر
میشود ما شیدان همین باب بوده چنانچه عقیل برادر حضرت امیر
آنحضرت را گذارده بشام نزد معاویه رفت
و از بدو خلقت الی کنون هرچه دیده و شنیده شده طالبان
دراهم معدوده با حق طرف شده و دین را بثمن بخس فروخته اند
چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبید الله زیاد
و هم چنین سایر اشقیا در همه اعصار و ادوار و هیچوقت
اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال ننالیده اند
همیشه بزرگان دین و راه نمایان طریقه حق الیقین از وجود
فقر و فخر با شتر اند والفقر فخری و انا مسکین احبنی المسکین فرموده اند
و اینکه نوشته اید مقامات هر نفوسی از روش و سلوک او واضح
و مشهور گردد روش و سلوکی که عند الله مرضی و محبوب باشد
ندانستم کدام بود مار صدر با نقطه بیان و مخالفت با کتاب
و سنت

و سنت و حکم بقتل جمعی از ارکاء بیان چون جناب حاجی
سید محمد اصفهانی و غیره در عکا و در کربلا چون جناب ملا رجبعلی
مهجور و برادر ایشان و در کاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی
و در عکا جمعی از مؤمنین دیگر با آن وصایایی که حضرت نقطه
در حفظ نفوس و شئون اهل بیان فرموده چنانکه در صلوات
هیاکل میفرمایند اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شأن
احدی احدی را نباید محزون نماید چه جای آنکه با کمال
قساوت قلب حکم بقتل چنین بزرگواران نماید من قتل
نفساً متعمداً فجزائه جهنم بگمان اینکه بواسطه قتل این نفوس
مقدس انوار الهی خاموش و عهدی که بسته اند فراموش
خواهد شد روش و سلوکی غیر از عوام فریبی و خواص
کشتن و انکار حق کردن و دعوی ناحق نمودن و تصدیق
افعال حروف نفی کردن و انکار معاد و جزا نمودن و ابو حنیفه را
بر حضرت صادق که قوام مذهب اسلام بوجود آن بزرگوار بود
رجحان دادن جعفر کذاب را جعفر صادق خواندن ابواب
و نواب اربعه خصوصاً حسین ابن روح را طعن و بد گفتن
و شرب دخان کردن فتوی بملاهی و مناهی دادن صریحا
دروغ گفتن تهمت زدن و افترا بستن و اسمی بالبینات الهی

نسبت کذب بمقطر بیان دادن سلوک و دوستی دیگر
دیده و شنیده نشده اگر این گونه اطوار و اعمال
و دوستی انبیاء و سفرای الهی است بر علی الاسلام السلام
اینکه نوشته بود دید بدر منیر را انوار مبین باید و سراج
وهاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج دربار باید و عنقای
مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید
و نسیم سحری را روایح جان پروری شجره طیبه ثمره آبدار
آرد و معین صافی آب خوشگوار
یا معاشر المنصفین انشدکم بالله این عبارات حیثیت
که مربی موتی آفاق و انفسی با کمال دقت و اهتمام بانشا
و اعنت بال نگاشته و ارسال داشته بعبارة اخری مرا تبلیغ
نموده با این عبارت که بدر منیر را انوار مبین باید و سراج
وهاج را پرتو اثیر یعنی چه بحر اعظم را موج دربار باید و عنقای
مشرق قدم را اوج پر انوار بکجا بر خورد دعوی چه بود ابر
آذری را فیض بهاری شاید شاهد کدام مطلب است
و نسیم سحری را روایح جان پروری قاصد کدام مذهب
شجره طیبه ثمره آبدار آرد صحیح ولی معین صافی آب خوشگوار دادن چه معنی
علم الله که هر قدر این عبارات را دنبال نمایم و زبان نقادی

بر قدح قائل

بر قدح قائل آن گشایم می بینم معایب خود گفته است خاصه
اگر در دست جاهلی افتد بعداوت حیله این مضامین را
دست آویز خود کرده بعارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن
بگشاید باری باین لحاظی که نوشته شد صحیح است از موسی
و نقبانش و از عیسی و رهبانش صرف نظر نمایم از آفتاب
و انوار و از کلاه ار و از را بحر عنبر بار سخن در میان نیاورم
دریا و موجش عنقا و اوجش را یکباره و یکدم بدیدم
تمام اوراق که نوشته اید مقدمات اظهار مطلبی است
که در خزینه خاطر سپرده اید اینک اینک از سر لفافه
و آن مقصود اصلی خود را بواسطه قاصد قلم و رسول زبان
بصورت بیان آورده اید و آن این است که نوشته اید
با وجود این نفس پر حمولی که بندگان محتاج مربی و معالج
و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق کردند و فایض بر
اهل میثاق لا والله ذات ناپاوند از هستی بخش کی تواند
که شود هستی بخش مریض طبیب نگردد و ناتوان پرستار ناتوان
چون از ایراد الفاظ مسجعه متفرق و خسته ام برد و نقادی
انها نمی پردازم ولی مطلبی اگر مقصود بود است دانستم و آن این
کسی که نتواند عیال و اطفال خود را تربیت نماید چگونه

مربی عوالم آفاق و انفس نتواند شد اولا میگویم عبادت را
که خدای متعال از زبان حبیبش خبر داده من اعتدی علیکم
فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم چون خود مبادرت
به بی ادبی و جسارت کردی میگویم اگر در وجود خود شخص
عیب و منقصتی باشد دفع و رفع او لازم تر است تا کسی که
با او انتساب دارد سالهای دراز جناب ابوی را مرض فتق
ملازم رکاب و رعشه دست شاهد حضور و غیاب
(و در کتاب سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ هم تصریح باین مطلب شده است)
این دو مرض را نتوانستند دفع و رفع کنند پس چگونه شد تواند
امراض معنویه نفسانیه عباد را مداوا کند طبیب یداوی
الناس و هو علیل و سالهای سال جناب قدم و ملیت وجود
و عدم معشوق و بایکدیگر معشوق بسر بردند و حال آنکه بدلایل
عقلیه و نقلیه ثابت میشود که شخص نبی و وصی که مظهر تامه
حق و آیة الله است باید از تمام معایب و نقایص صوری
و معنوی عری و بری باشد مدح کرم شب تاب بر طلعت
آفتاب و ذم سراب بر آب از شرف خود کاستن و رسوائی
خویش خواستن است اما مطلبی که قبل نوشته اید نتوانستند
عیال و اطفال خود را تربیت نماید اگر در اخبار احوالات
انبیاء

انبیاء و پیغمبران الهی نگاه کنی می‌بینی که اغلب انبیاء و
اوصیاء و بزرگان بجهت تحصیل علو درجات و استدراک
مراتب عالیه مبتلا باولاد ناخلف و عیال نااهل و اقارب
موذی بوده اند چون حضرت لوط و نوح و حضرت ختمی
مآب و حضرت حسن و بعضی از ائمه دیگر و هکذا اسارهٔ مؤمنین
در دهر اعصار و نص صریح کتاب الهی خطاب بمؤمنین
یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم
دلیل حقانیت این مقال است   اینکه نوشته اید
انبیاء بر حق از مدعیان که خویش را مربی کل میخوانند و قطب
فلک اعظم میشمارند باین جهت مبارکه پناه آوردند و بقدر
وسع خویش رسائل در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک
و بطلان مادون مرقوم نمودند
اولا میدانید این چند ورق را خود آن نور چشم ملاحظه
نموده اید و فرستاده اید یا خیر اگر ملاحظه نموده اید
خوب بود اول مطالعه نموده بعد ارسال دارید اگر ملاحظه
شده خیلی عجیب است که راضی شده اید این اوراق را بدست عارف
و عامی بیندازید و باین مزخرفات احتجاج نمائید و ثانیا
عرض مینمایم و مباهی اولاد در روز کثرت فی الاسلام اگرچه

سابقاً جواب اجمالی نوشته شده ولی باز سطوری چند محض
یادآوردن از مجاری حالات انبیای مثل می‌نویسیم تا مطلع
باشید اولاً یکی پسر کنعان حق اعراض کرد از غلبه حسد برادر خود را
هلاک نمود قابیل بود دویمی پسر نوح کنعان حق هزیمت کرده
و گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء و بکوه ضلالت پناه
برد سیمی ابناء یعقوب بودند که کردند آنچه کردند و در دوره
فرقان عقیل برادر حضرت ولایت مآب و زید پسر امام حسن
و دو پسران حضرت موسی ابن جعفر که هود و در صحف کاذبین ظالمین
مدفون اند و جعفر کذاب و امثال ذلک بسیار بوده اند
والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة
عند ربهم و علیهم غضب من ربهم و لهم عذاب شدید
اما اینکه نوشته بودید از روش و حرکت ایشان در پیش بیگانه
و خویش خجل و مجبور برجوع و معاودت نمودند
بلی چنین است ولی از قراریکه خبر صریح رسیده برای اخفا
شهرت مقرر داشته اید که اکثر آیات و توقیعات مبارکه
نازل می‌شود با سایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند
و بشمار از امد و شد اعدا و احباب آگاه دارند که هر کدام از احباء و
مهاجرین را که بتوانید دستگیر نموده اگر نشود خودش را هلاک

مصحوبات

مصحوبات او را ضبط والا همان آثار و آیات محمول را اگر فتد
سد سبل و قطع رسل کرده شهرت بدهید که نطق از آن حضرت
گرفته شده اصلاً از او آثاری ظاهر نمی‌شود یریدون ان
یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره المشرکون
بالجمله اینکه نوشته بودید آیا انصاف است که بقطرهٔ کدره از بحر
حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهان‌تاب
محجوب گشت لا والله لا والله لا والله
یا بنی الانصاف کسی را که نقطهٔ بیان ارواح ما عداه فداه در
توقیعات مبارکات و آیات بینات و کلمات مقدسات و الواح
مستغاث که اغلب آنها بخط مبارک آن حضرت فعلاً موجود است
این همه تعریفات و توصیفات و فضایل و کلمات درباره او
ذکر فرماید حتی اینکه عرش او را عرش خود و مقام او را مقام خود
و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و آیات او را آیات
خود بخواند و او را مبیّن و مفوّض و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان
قرار دهد اصدار و اظهار بقیه بیان را بعهده او واگذارد
حینا بجز در نص صریح لوح وصیت می‌فرماید و ان اظهر الله عزّ فی
ایامک فاظهر المناهج الثمانیة معنی این عبارت نیز واضح و ظاهر است
چراکه بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی

نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت
نقطه اولی ظاهر نشده است اظهار مناهج نمائید به هیئت بیان
به عهده حضرت ثمره فرموده میفرماید اگر عن و غلبه در ایام حیات
تو ظاهر شد مناهج نمائید به هیئت بیان را بگو و ظاهر ساز وجود
بوسان چنین کسی وطواه کرده و شراره شده ثمره حیات
و عذب فرات و آفتاب جهانتاب

چه قدر شبیه است این عبارات شما با تأویل و مفتریات بعضی
از منافقین در حق امیر المؤمنین علی ع که میگفتند علی شبها
بیرون دی میرود و روزها بفقراء بذل میکند و بعضی میگفتند
علی طهارت نمیگیرد بعضی دیگر میگفتند علی نماز نمیخواند
و بعضی میگفتند علی دائم الجنب است و هرگز غسل جنابت
نکرده حتی آنکه خود آنحضرت در بارهٔ مفتریات عمرو عاص
میفرماید یا عجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان بی
دعابة وانی امرء تلعابة اعافس وامارس الحلو

بار خانهٔ آن منافقین آثار که نسبت عجل سامری بآن حضرت
میدادند و دجال آخر الزمانش میخواندند چنانچه شما بحضرت
ثمره نسبت دادید منافقین قبل هر چه کردند بار خلیفهٔ رحمن
دانستند و انکار همهٔ فضایل و کرامتش را نکردند

یا سبحان الله

یا سبحان الله چه بی انصاف و قسی القلب بوده‌اند که از آیات
منزله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده ما تهوی انفس خود را
بر رضای الهی رجحان دادند کسیکه بعد از شصت و یا هفتاد
سال ترتیب و اطلاع بر مقدمات و تتبع دواوین فصحاء و ادبا
و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تام در کتاب بیان
و آیات بدیعه باصطلاح خودشان لوحی بخط خودش بیکی
از اصحاب خود بنویسند با این عبارت که فلان مطلب را ضمیمهٔ
فلان مطلب بفلان شخص برسانید ضمیمه را بطای اخت الطاء
نوشته با قلم تراش دستخط را حک کرده که الان در دست است
هر که انکاری در این قضیه دارد بیاید ببیند آیا چنین کسی دعوی
من یظهره الله نماید بدون برهان از همه آیاتی که در حق حضرت
ثمره نازل شده و ایشان را حضرت نقطه وصی و قائم مقام خود
قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول بامر ایشان نموده کتمان
نموده و خط نسخ بر همه احکام بیان کشیده گاهی میگوید که
در اجرای احکام بیان بدا وارد شده گاهی این اشعار را انشاد میدهد
بیا از من شنو صد رمز بر نسخ او فتاد کنون برعکس شد آنچه ساحت شده حرام
گاهی میگوید که صاحب بیان بعض مطالب را نفهمیده بعضی اوقات
میگوید که با حضرت نقطه قرار داده بودیم بجهت حفظ امر ثابت

وشئون احکام الله کرباب حیندی احکام بیان در پرده خفا
بماند و تمام این امور را بر حسب صورت بدست احمق و اضعف
و احمق ناس تسپاریم که اعادی بطرف او متوجه شده از مثل
من صرف نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی که پیدا نماید آنوقت
طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید که سالهای
باغ وحشی هم این دعاوی را با آن همه براهین و نصائح مثبوت کرده
امنا و صدقنا گفتند کسی نیست که از این شخص مدعی سؤال
نماید قرار داد شما با حضرت نقطه در کجا اتفاق افتاده
و برهان این دعوای شما چیست و شاهد بر این مطلب شما
کیست اگر فی الواقع راست میگوئی صحت صدق و راستی
از مستقلات عقلی است چون حسن و قبح اشیاء پیش انبیاء علیهم
آن بزرگوار اسم مجید و تجلیل از حضرت نموده کرده و عرش
او را عرش خود و نفس او را نفس خود شمرده فرموده این همه آیات
باهرات که در حق آنحضرت نازل فرموده نعوذ بالله دروغ
بوده است لا والله العلی العظیم ما به دلایل عقلیه و نقلیه
و آفاقیه و انفسیه ثابت کرده ایم که آن حضرت از جانب حق
برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده و دامن عصمتش
از لوث معاصی و معایب و نقایص منزه و پاک است
وچنین

وچنین نسبتی بآن حضرت کفر محض و شرک صرف است
با این دلایل و براهین مدعی را دروغ میگوئید و اگر فی الواقع
کسی که دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا بنقطه اولی بدهد
و بعضی از حلالهای خدا را حرام و برخی از حرامهای خدا را
حلال نماید و بدون اقامه حجت و برهان دعوی من یظهره
کند پس من یظهر بودن کاری ندارد
یا للعجب از حمقای زمان که مسلک را از پشک نشناسند
و معنی را از لفظ خالی چه معنی فرق نگذارند حق را از
باطل تمیز ندهند و حال آنکه فهمیدن این مطلب اظهر
من الشمس است زیرا که اگر ادعای بی بینه و برهان را کسی
مثبوت نماید بحکم عقل سلیم آن شخص مجنون و سفیه است.
بجهة اینکه این دعوا برخلاف قوانین عقلاء و طوایف
انبیاء باشد جمیع بیانیین محمداً معتقدند بر اینکه نقطه بیان
تصریح فرموده در بحث ید طول لیل الیل و ما صلم مابین ظهور
آن حضرت و ظهور حضرت من یظهره الله بمدت زمانیکه
مطابق است با عدد مستغاث چنانکه فرموده است جل ذکره
فاسئلک اللهم بعزتک ان تورقن تلک الشجرة بکل اسمائک
حتی تحصی علیها الی ما قد احطت به علما از لاحد لذکرک و لا نفاد.

لما عندک فاسئلک اللهم باسمائک التی قد احصیت علی ملک
السبحوة من الابد الی المستغاث بزعم مدعی میگویند در جای
دیگرهم فرموده اند عبارتی که حاصلش این است که اگر فی الحین
ظاهر شود تصدیق او لازم است ولی آنچه تجسس و تفحص در
کلمات و آثار نقطه بیان نمودیم که فی الحین که دلالت بر این
زمان بکند نیافتیم بر فرض که باشد معنی آن واضح است
چنانچه در چندین موضع از بیان صریحا ذکر شده درباره
من یظهره الله که او است امروز نفس من ظهر و بناء علی هذا
ظهور من یظهره الله فی الحین همان ظهور حضرت نقطه است
چنانچه شمس طالع در امروز عین همان شمس طالع در روز ا هست

گر نه مغرب بردی خورشید سر
عین خورشید است نه چیز دگر

و بعد ذلک کلمه بان اتفاق کل عقلای عالم است دعوای
بلا دلیل و ادعای بدون برهان را شخص عاقل هرگز اجابت نکند
و اگر دلیلی واضح و برهانی لائح آورد که کل من علی الارض از
اتیان بمثل او عاجز باشند بر کل من فی الارض اجابتش لازم
و اطاعتش واجب است نه اینکه با بعضی عبارات مسروقه و کلمات
محفوظه و لغات مغلوطه مخلطه کرده خود را نبیا وانمود و دعوی باطل نماید

کیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر یار

ساحران

ساحران با موسی از استیزها
برگرفته چون عصای او عصا

زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف
زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنة الله این عمل را در قفا
رحمة الله آن عمل را در وفا

مالجمله اینکه نوشته بودید کیرم که بعضی لسان عرب ندانند
فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان
پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی
از قصاید و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است
چه که مقصودم ختم کلام و قطع رشته سخن است دو لاحی نوشتم
بعضی از آن قصاید و غزلیات و مثنویهای جناب ابوی را
تا بر اهل دانش و بینش و فصحای زمان و شعرای زمین
مشهود و مکشوف نمایم باید و مایه اشعار ایشان را که در تمام
غزلیات یک غزلی بسلاست و ملاحت نجم اصفهانی و فروغی
ندارند چه جای شیخ سعدی. و در تمام قصاید یک قصیده
چون قاآنی و فرخی و حکیم ذوقی بسطامی ندارند چه جای انوری
و منوچهری و خاقانی و شعرای ترکستان و در تمام مثنویهای
ایشان یک حکایتی مثل فاضل نراقی و حکیم نصیر اصفهانی ندارند
چه جای شیخ بهائی و مولوی رومی آقاجان من این عبارات را
برای چه مینویسید بگمان شما اگر برای معذرات ناگوار ماندند

وبجهت ورقات مشعشعات یزد وخراسان لوح صادر فرمایند
واقعاً اگر جناب ابوی خیال داشتند بر خلاف رویه ودیدن
انبیاء ورسل الهی ونصوص صریحهٔ قرآن مجید که در جائی میفرماید
وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین؛ ودر
جائی دیگر میفرماید انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر
قلیلاً ما تؤمنون برهان وحجت من یظهری خودرا منظومات
واشعار قرار دهند وخودشان را مصداق آیهٔ شریفهٔ والشعراء
یتبعهم الغاوون بگردانند خوب بود وامید داشتند ملا محمد لال
زرندی که شاعر ماهری بود ودر ابتداء امر خودش دعوی من یظهری
چون دید پیشرفت نکرد بجناب ابوی گروش نموده قصاید غرا
در مدح ایشان انشاد کرد از آن جمله قصیدهٔ ایست که بجهت قصیدهٔ
معروف طالب یزدی بغتر وبهمان سبک ساخته ویکی از اشعار
آن قصیده این است

خلق گوید خدای من اندر غضب آیم   بو داشته میسن بجو دنك خدام

ودر روز یکه این قصیده را در مجمع عام بحضور مبارک خواند چه قدرها
مورد تحسین وتمجید گردید همین ملا محمد را وادار کرده بودند
اشعار بلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته باسم ایشان کرده بود والا
این منظومات مهملات واشعار بی معنی امثال اشعار میرزا اصفهانی

کراز طبع

که از طبع مبارک خودشان صادر شده اسباب افتضاح ورسوائی است
چند بیتی از مثنوی ایشان محض آگاهی مخبران در این مقام درج شد
فاعتبروا یا اولی الابصار

ای حیات العرش خورشید ودار   که جهان وامکان چه تو نوری نزاد
کوشودی خلق محجوب از لقاء   ملك دو حرفی گفتم از سر بقاء
تاکه جابها جمله موهون شوند   تا حبابها جمله محبوب شوند
تا به بینی عالمی مجنون ومست   روحها بهر نثار اندر دو دست
تا رسد امر تو ای فخر زمان   بر فشانند بر قدومت وایکان
سر بر آر از کوه جان خورشید وار   تا به بینندت عیان از هر کنار
جلوه ده از روی همچون ماه را   سبز وخرم کن ز لطف این کاه را
قطرهٔ جود زجودت کوثری   کوثری کن چونکه شاه و مصدری
ذره کشته ظلمتی نور تورا   وارهش از لطف بیچون وچرا
دانه بگشاده دهن سوی سماء   تا بیابد بروی از فضلت بهاء
قطرهای رحمت بر وی ببار   ای ملیك فضل ولی مرد بار
خرق کن این پردهٔ صد توی را   خوش نما شاده کنون این روی را
زانکه در فضلت نباشد شبههٔ   هر چه بر بند ز لطفت نو شده
مشرق کل کن کنون این غرب را   بهجت دل ده کنون این شرب را
نور در ده ز انوار نور   تا به بینند از رخت اسرار طور

هان بکش این تیغ اللهیت را — خوش بسوزان ملحد خودبینت را
جمله خفاش‌اند ای خورشید روز — سر برآور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این دُرد غم آلوده را — نور ده این شمع شب افسرده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان — تا شود بیدار زاموات کن فکان

بجملا بقول عوام ای بیچاره‌ها از خر شیطان پیاده شوید و دمها
لذات را صابون بزنید با خدای متعال مستیزید و از اغوای
واضلال عباد الله بپرهیزید و باین دو روزه ریاست دنیا
ولذائذ او مغرور نشوید اگر دنیا مخصوص همین بیچون که اغلب بی حب نفس
ومشقت صیکذر بود ان ریاضات و مجاهدات شاقه و زجر نفس
وگرسنگیهای شب و روزه‌های روز صبر بر بلایا و رزایا و محن
وترک لذائذ و حظوظ نفسانی انبیاء و اولیاء و بزرگان دین
چه بوده است اگر میگوئی همه برای مردم فریبی و ریاست عامه
بوده است پس شما هم صورت اینها چه عیبی است شما را بر اینها
واگر میگوئی همه این حرفها دروغ زجر نفس و ترک لذائذ کردن
اینهاب اصل است از مناجات و کلمات و عبارات کو پر حرف
انگیز اینها شخص بصیر منصف میداند که حقیقت داشته چنانکه
خداوند متعال به پیغمبر رحمت خود میفرماید طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی اگر میگوئی با این ریاضات و عبادات اثری مترتب نمیشود

اینهم

اینهم کمال بی انصافی است زیرا اگر خداوند عالم در تمام افعال
واعمال این مقهوری کذارده است چنانکه از بودائیان و بت پرستان
بجهت ریاضات شاقه خوارق عادات و عجایب بروزات
فوق العادة والطاقة ظاهر می‌شود کتب بعضی از جوکیان
وبراهمه هنود و کتاب بهشت نامه را ببینید و جاماسب نامه را
ملاحظه نمائید تا برشما معلوم بلکه مشهود شود

علم الله ارباب عقل و دانش در این چند روزه عمر فانی و حیات
دانی عار را بنار غضب الهی اختیار نکنند و بجستوهای این زال
حسرت مآل فریفته نکردند بد بخت و بد عاقبت کسیکه از همه
این یزید کم همت ترو بی توفیق تر باشد از اجماع و ازدحام اصحاب
جهال که هوای طالب آرزو و آمالند و دنبال نو خورد جاه و
صنیع احوال ما اری شیئا اضر بقلوب الرجال من خفق النعال
وراء ظهورهم زبان را ذکر انابه بیاموز و در عمل دل شمع توبه
برافروز در تزکیه و آرایش صورت چندان کوشش منمای و جمال
معنی را بنور علم بیارای

لیس الجمال باثواب تزیننا — ان الجمال جمال العلم والادب

والله تا رشته غرور و نخوت از دست ندهی از وسوسه ابلیسی
نفس نرهی تا بجناح جنان نپری چه جان از چنگ غوانان شیطان

از قدح و شتم عباد جامهٔ صمت و سکوت بپوشی و از جام سکون
و ثبات بنوشی وکم ساکت نال المنی بسکوته وکم ناطق یجنی علیه لسانه
دل و جان از صحبت یاری بسیار که در روزگار ثبت کردن نخواهی
نگاری تا فرصت داری در مزرعهٔ خاطر عزیزان بذر نیکوکاری
هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد زرد رویی کشد از کشته خود روز درو
اگر چه میدانم اثر این نصایح در شما چون آب در هاون سودن و
و سیاهی از صورت زنگی زدودن است ولی بر حسب تکلیف
شمهٔ معروض گردید بالجمله اینکه نوشته بودید
بالله این چه حمیت و غیرت بی مضرت است که چشمهارا نابینا
نموده و گوشهارا ناشنوا
از این عبارت معلوم می‌شود فرق مابین حمیت و غیرت
نداده اید که هر دو را مرادف هم ذکر کرده اید اما حمیت مذموم است
و همیشه نسبتش بجهال داده می‌شود چنانکه در آیهٔ شریفه
نازل شده اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة
و در صحیفهٔ سجادیه ذکر شده اللهم انی اعوذ بک من هیجان
الحرص و سورة الغضب و غلبة الحمیة و متابعة الهوی و مخالفة
الهدی الی اخره واما الغیرة غیرت عند الله محبوب
و نزد اولیای خدا مرغوب و مطلوب است چنانچه در حدیث
وارد شده

وارد شده غیرة المرء ایمان و در حدیث دیگر من لا غیرة له لا دین له
ولی غیرتی که در اقامهٔ دین و اشاعهٔ آیین بکار نرود چه فایده
دارد ان حمیت جاهلیت است که چشم را کور و گوش را کر مینماید
و اوصاف ذمیمهٔ رذیلهٔ خسیسهٔ نفسانی است که بمقتضای
وقت باشکال مختلف بروز دارد
گاه حرص و گاه شهوت گاه آز گه غراب و گه خروس و گه گراز
خدای دانا را شاکرم و قادر توانا را که در تمام مدت عمر بهواهای
نفسانی نیفتاده و سر در پردهٔ هواجس شیطانی ننهاده و در عین
عبودیت و بندگی آزاد بوده ام و گوی بی هوسی از همگنان ربوده
میدان عیب و منقصت همگنان از پیر و جوان را باز بهیچ حرف لب
نگشاده و مهر خاموشی بر زبان نهاده ام
اینکه نوشته بودید سبحان الله این چه سری است که بعد از
صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی
و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده
شمس حقیقت گشت
الله الله یا سبحان الله این چه غفلت و جهالتی است که این
نفوس دانیه و طبایع فانیه را فرا گرفته و چنان در بئر مظلم
طبیعت منغمس و فرو برده و صفحهٔ صحیفهٔ خاطر انها را غبار غرور

واعراض کرده و تیره ساختند که گویا هیچوقت از اعوان و انصار
این دین قویم و سالکان این طریقهٔ مستقیم نبوده اند در معاونت
و نصرت حق همراهی ننمودند سهل است از احکام و آیات و بیناتهم
آگاهی ندارد ای نور چشم عزیز از زبان بد بزرگوارت بگویم
آثار قدرت و جلالت از شخصی را که با و کافر شده اید که آنرا
و حوارا سرا و جهارا لیلا و نهارا در خلاء و ملاء گفتند که اگر
میرزا آقاخان صدر اعظم میگوید که سید باب در حوزه درس
حاجی سید کاظم رشتی حاضر شده و استفاده بعضی مطالب از او
کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله غیر مخلد از او نموده
که باین سبک و طرز آیات بدیع آورده است اینکه میگویند
درس نخوانده دروغ است من میخواهم دست این برادر کوچک
خودم را که او میداند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد
عربیت و لسان ابات بکلی بی بهره بوده بگیرم و ببینم او ببرم و بگویم
ای بی انصاف از حق بپرس اگر میگوئی سید باب درس خوانده
و در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر شده تو میدانی که این
بیچاره هم درس نخوانده و معلم نداشته عبارات عجمی و فارسی را عربی سهل است
صحیحا یاد نگرفته است حال ببین بروز جلوات و ظهور تجلیات
الهی را از او که آیات بینات و انوار باهرات علم و حکمت که از
تلاطم

تلاطم امواج بحور فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت
و قدرت پروردگار را که ارکان کلمات طیبات او چسان کون و مکان را
احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان بمثل آیهٔ از آیات او
عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر تسلیم
و انقیاد در خط اطاعت او نهاده اند
مجملاً این است فرمایشات آن بزرگوار تا حال شما دیدید نبود
چنان آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شده
که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشته صحیح است هیچوقت
از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نشده
و نمیشود ولی از حق هم وقت آثار قدرت مشاهده شده و میشود
اما آثار و دلایلی که برهان بر وصایت و خلافت و بزرگواری
آن حضرت است اگر چه در اوراق قبل بعضی را مبسوطاً و برخی را
مختصراً نوشته ام ولی حالا نیز او وضح و ابین بسمت تحریر میآورم
تا حجت خدای بر هوشمندان و خوانندهٔ بالغ باشد که نتوانند
عذری بیاورد که من نشنیده و ندیده ام
اولا کلمات و بیانات و وصایای حضرت نقطه در حق حضرت ثمره
کلمات مبارکش لسان فطرت است و بدون کسب و تعلیم آب حیات
ابدیت از ینبوع غیب از لبش متوالیاً و متواتراً بدون سکون قلم

وتامل بلسان آیات وخطب وشئون علمیه وادعیه ومناجات
جویات وسریانیه باشد وآن حضرت را خلیفه و وصی خود قرار
داده واجرای احکام بیان واظهار مناهج اورا باذن واراده او
موکول داشته‌اند ازآن جمله در دعاهای خود میفرماید
وانک قد اظهرت بنبیع الاول وشیث وصیه ثم نوح وسام
وصیه ثم ابراهیم واسمعیل وصیه ثم موسی ویوشع وصیه ثم
عیسی وشمعون وصیه ثم محمد وعلی وصیه ثم من قد اظهرته
بالایات فی البیان وجعلت من شرحت صدره ایته له فی ام
الکتاب لتلاوة ایاتک وحفظها باللیل منها جا من عندک
یصدق من صدقته ویجزی من اخزیته ولا یرید عنک
ولا یقصد سواک ولا یرد من قد نزلت علیه اسم الحی و یثبت
مناهجک وما یرفع بر دینک من مرادانک انتهی)
اندکی بانصاف ملاحظه کن ایجانی که میفرماید من قد
اظهرته فی البیان که نفس مقدس خود آنحضرت باشد وجعلت
من شرحت صدره ایته له فی ام الکتاب که حضرت ثمره باشد
چه مقام منیع رفیعی از برای آن حضرت ذکر فرموده که ظهور
و بروز وجود مقدس اورا آیت حقانیت خود در ام الکتاب
قرار داده است و معین فرموده است که حفظ میفرماید آیات اورا
در لیل

در لیل که منظور غیبت شمس نقطه است ومرتفع مینماید
مناهج بیان او ابدا رد نخواهد فرمود آنحضرت کسی را که در او
خیری بوده باشد پس معلوم میشود هر کس را اگر حضرت ثمره
رد نمود در آن خیری نبوده و نیست امثال جناب ابوی
و میرزا اسد الله دیان وسایر مدعین من یظهره در این عصر
ایضا در بعضی ایات باهرات است ان یا کلشیء فقد خلق فی ذلک
الرضوان کیف قد اثمرت شجرة الهویة بثمرة قد سبیت فانزل مثل
ما جعل الله ان یثمر قد اثمر وهذا ایة من عنده للعالمین
فلتعرفن قدر تلک الثمرة علی شجرتها فانکم انتم مثل ذلک قلیلا
ماتوجدون فی کل فصل لم یثمر الاشجار وان تثمر لم یبق علی
شجرتها ولکنکم فی ذلک الظهور کلیتهما تدرکون
ودر مقام دیگر میفرماید فلک الحمد یا الهی علی ما اشهدتنی
من مرآت قد اظهرتها وبلوریة قد ابرزتها وکینونیة قد اشرقتها
وذاتیة قد اطرزتها وساذجیة قد ارفعتها فها انا ذا
یا الهی لاحمدنک عن تلک الموهبة وهم چنین در شان آیات
از شئون خمسه باسم کاتب میفرماید قل الحمد لله رب السموات
ورب الارض رب ما یری وما لا یری رب العالمین ان تنزل
علینا بعد ما قضی عدد الواو من یخلق فی الواو بایات مستطرزات

یستطرن بحق عباد الله المستطرزون وکلمات مجذبات [یسجدن]
بحق عباد الله المنجذبون ان یا اولی البیان انتم مثل ذلک المثل
الابهی تتربون ودر توقیع ملاحسین خراسانی اسم الناذع [میفرماید]
و انا قد جعلنا لکم فی البیان شمسا مضیئا تدلن علی شمس الازل
انتم بها ما فی البیان لتدرکون تلک کلمة الابهی فی ارض البهاء
انتم جواهر الحکمة من سواذج مبدعها تملکون ولتستشرقون
بضیاء ما قد شرحنا صدره بالآیات من لدنا و یقدسنا باللیل
والنهار وکان لناس الساجدین از این عبارات ملتفت شدی
که اسم ابهی را درحق حضرت ثمره ذکر میفرماید و لقب بها را در
اوراق قبل نوشتم که جناب طاهره سلام الله علیها بجناب ابوی
داده اند ولی در تمام بیان و کتاب اسماء هرچه لفظ بهاء و ابها
و جمیع اشتقاقات ان ذکر شده راجع بحضرت ثمره است
و در جای دیگر میفرماید فلک الحمد یا الهی الشامخ المنیع و لک
الحمد یا ذا الجلال الباذخ الرفیع حیث قد خلقتنی وجعلتنی
مرات نفسک و نزلت علی البیان بقدرتک و انطقتنی ببدایع
ظهورات قیومیتک و ارفعتنی بتجلیات عز صمدانیتک و خلقت
لی مرایا غیر معدودة و اصطفیت من بینها من قد جعلتها
مراتا لنفسک و تجلیتها بان ینطق من عندک و لتنطقتها
بان

بان ینبئن من آیاتک فلک الحمد فی الابد المؤبد بعدد علمک ذلک
المرات المعهدة حیث قد تجلیت لها بها بنفسها و جعلتها
مقام ظهورک و بطونک و انطقتها ببدایع تجلیاتک و [غیوبک]
واردت ان تنصرها بقدرتک و تظهرها بسلطنتک و [لتسلطها]
بقیومیتک و تغلبنها بظهاریتک و ترفعنها بکبریائیتک الی
ان قال و لتخلقن اللهم بها مرآتا من تقبضه اذ کل ما یرتفع فی
البیان من مرات ذلک ارتفاع مظهر نفسک الی آخر
یا ابن العقل دیده انصاف باز کن ملتفت باش نکات و دقایق
کلمات آنحضرت را و ببین در هر ظهوری در امر وصایت ان
ان ظهور چه مخالفتها کردند این ظهوری که اتم و اکمل از هر [ظهوری است]
بدیهی است که در امر وصایت و خلافت ایشان چه امورات
نمایان خواهد آمد چنانکه در یوم غدیر خم روز نصب وصی
رسول خدا نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی در این ظهور میفرماید و لکن الله فی ذلک الظهور
یثبت امره و یتقن صنعه کان فیه لا یبدل النور بالنار حال
انصاف بده با این نصوص صریحه حضرت نقطه اولی این [زمره]
بهیمه طینت الذین اتخذوا الههم هویهم میگویند هانکه مرات
از مقابل شمس دور شد مکدر میگردد و حالا نیکر لا محاله

بین ظهورین لیل واقع است چنانکه در اوراق قبل مشروحا
ذکر شد و در موضع دیگر میفرماید هو الذی خلق الحبة و یوتی
النسمة و یتفرد بالعزة و یتجبر بالعظمة و یتکبر بالرفعة و یتظهر با لهیمنة
و یتظهر بالقدوسیة لو عندکم من حب الله فی بطون الله لا تسکنون
قدر شیء و فی ظهور الله لا تحزنون قدر شیء فاستعرفوا قدر
ایام الله فی ظهوره و استعدوا اظرافکم فی بطون الله و غروب
الشمس و اسئلوا الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فانه عز و جل
یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله و جعل من اعظم العبادات
و اقرب القربات التضرع للظهور فی البطون و التسهل فی البطون
للظهور ایضا در توقیع ذات حروف السبع میفرمایند ان یا اولی
البیان فلتستمسکن بدین الله و لتصدقن کل ما نزل فی البیان
و لتنصرن اسم الازل الوحید و لتمسکن بحبله فانکم انتم به تنجون
لا اله الا الله و ان علی قبل نبیل نفس الله و ان ما فی البیان دین الله
و ان اسم الازل الوحید ذات الله ایضا در کتاب دیگر با بیانات
میفرمایند و ان هذا لا یمکن الا عند ظهور من یظهره الله و قبل
ظهوره فاستمسکوا بالمرایا الدال علی الله و لا تختلفوا فی الله
فان فی عالم الاسماء لا اله الا الله وحده و فی عالم الخلق هذا
مرآت قد دلت علی شمس الحقیقة لتهتدیکم بقوة الله و یجلی علیکم
بطالع الله

بطالع الله و لا یرید الا الله ینصرکم الله به و یامرکم بمناهج احدی
عشر واحد و ما لم یبین من تلک المناهج یبین من عنده من اولی
النصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدی الله مناهج الظهور
و البطون و ان الحق قد انحصر فی البیان و ان ما دونهم لا شیء عند الله
و ان تراهم احیاء لم یکن فیهم روح معرفة الله و کلا رضاء الله عنهم
ایضا از جمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و وکالت
و مرآتیت آن حضرت است توقیعی است که بخط مبارک باسم کریم
مرقوم شده است بسم الله الکرم ذی الکارمین بسم الله الکرم ذی
الکرماء قد ابتهجتنی ان یا اسمی فی الواح الازلیة حیث قد حکی
عن الله ربه و دل علی الله موحده الحمد لجلیله کما هو اهله
و مستحقه کمال مراقبت اول در حفظ آن و ثانی در شوق و
ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب
سانحین و ارد نشود چگونه انکه شکون آید و پنج لوح مطرز
از آثار آن بخط ابهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال
حفظ در آثار الله داشته چه از کل و چه بدیعا و شئونات عز
بعید را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به انه خیر نصار
قدیم و لیحفظن کل ما نزل من عند الله کعینیک فی کل حین و قبل
حین و بعد حین و ان کان علیا هنا لک فاذکره بالتمرة لتنظرت

عن الله بامره الی جوار الله و وجهه وانا کنا ناظرین واحضر
بین یدی الله ما قد رفع الله ذکرا من الله فی الکتاب انه هو خیر
الذاکرین این بود عشری از اعشار واندکی از بسیار آیات
بینات وتوقیعات مبارکات حضرت نقطه اولی در باب عظمت
شأن وجلالت قدر وبزرگواری حضرت ثمره که بطریق ایجاز و
اختصار ذکر شد
ثانی از آثار بزرگواری وجلالت قدرت آنحضرت عرایضی است
که جناب والده شما بطریق مناجات واز مقام فنا وعبودیت بخط
بخط خودش بساحت قدس آنحضرت عرضه داشته والواحی است
که در جواب بعضی از مؤمنین ببیان در باب ادعای ایشان
سؤال نموده بودند نوشته واز قائل این اقوال اعراض کرده و
حمل بر اغراض نفسانیه نموده ومدعی این ادعا ومعتقدین
باین اعتقاد را لعنت کرده اگرچه صورت یکی از الواح را
در اوراق قبل نوشته‌ام این لوح را نیز جواب جناب میرزا محمد هادی
قزوینی است که در این باب بایشان نوشته وایشان جوابی که
نوشته‌اند متن از خط کاتب وحاشیه آن را بخط خود نوشته
که الآن موجود است لکن چون که آن صدر این لوح بالوحی که در سابق
حرفا بحرف مطابق بود من باب عدم تکرار ذکر نکرده بقیه آن را

ببینید

ببینید درج نموده از اینجائی که نوشته‌اند سبحان الله از این خیالات
مفقوده معدومه واز این بیانات خبیثه مردوده ای اهل بیان
بشنوید ندای او را از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت
باقی واز افکار عدمیه متصاعد شوید بسوی سموات قدسیه
که شاید نسیم رحمت وعنایت بوزد وانوار الهی شما را فرو گیرد
وبعد بر خیام رفعت وقباب عظمت جالس شوید وبر بساط
حکومت واکراسی مرحمت مستریح باشید تا ندای سروش غیب را
از گوش هوش بشنوید واز سکر غفلت بهوش آئید وجلوس
سلطان ازلی را از یمین قوت وقدرت مشهود ومشاهده کنید
که او است لطیفه اعظم ونتیجه افخم ودقیقه اقوم اگر عامل شوید
بآنچه ذکر شده در این ورقه مبیضه منیره خواهید شنید
نداء عنایت طیور را بر اغصان شجره کافور که بسازج جذب و جوهر
وله از جمیع جهات میخوانند شما را وکفایت طلعات سرور را
بر اعراش محبور ملاحظه می نمائید که چگونه طائفند شما را
بی خیال افئده صافیه منیره متصاعد شوید که تا نسائم
رحمت الهی از مشرق جان میوزد ونفحه عبیر از شمال شوق محبوب
می آید قسمت عمر را ابر داریده ونعمت جاوید نامتناهی را اخذ
نمائید این است حیلت ابدی وعنایت سرمدی قدر این ایام را

بدائید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سبحتی فی قمص الجلال
وانتم حینئذ تتضرعون وتصرخون لیکن تا عیون مرحمت جار نیست
وسحاب مکرمت مرتفع وبحار محبت متموج است سعی نمائید که
از رضای مبارک ایشان غافل نشوید واز اوامر ونواهی باز
نمانید این عبد حزین که در ارض حزن جالس شده واز هوا هو
حزن مرزوق گشته واز سوانح حزن مشروب شده واز
هوای حزن امطار هم براو باریده واز سماء هم اعیاث غم
براو ریخته باآواز حزین ندا می کند شمارا او هو که با شما است
که الحین در وصایای قبل وبعد مسطور گشته معمول دارید واز
رشحات طفحات نسایم رحمت ناصتناهی باز نمانند واز جذبات
نغمات ورقاء لایزالی دور نگردید که الحین از بدایع جوامع نغمات
مستهون گشته معدوم خواهد گشت وهر چه از طرایف ولطایف
نغمات مسموع میگردد مفقود خواهد شد پس بسوانح سعی
وجواهر اهتمام بر صراط حق رفیع مستقیم شوید وبعد بر بساط
عزت وسلطان مکنت مستریح گردید که عنقریب کاوب وفنا را از دست
ساقی بقا خواهید نوشید وکاوس مودت را از دست حامل عذرا
خواهید آشامید مستعد شوید که شاید نعمت حیات را ضایع ندارید
واز معرضین محسوب نگردید پس بکمال مذرت جهد کنید که
شاید

شاید خدمتی از شما برآید که موجب رضای سلطان عماء ملیک و
سناء گردد قسم بخدا اینکه جالس نمود این عبد را بر عرش حزن
که این مقام اعظم است از الحین از سموات اعلی وارض ادنی است
سعی نموده که تا نفسی باقی است واز مقتضیات خارج نشدید
اموری را مرتکب نشوید که مایه تاسف وافسوس گردد این بنده
با جمیع خدمات ولطمات که شنیدید وگویا که اعظم از آن در
ملک ظاهر نشده آنی نمیگذرد مگر اینکه از طلعات قدس
ووجهات انس شرم میکنم وخجلت میبرم زیرا که خدمتی از
دست این عاجز حزین برنیامد که موجب سرور حضرتشان
شود نیکو است این بیت در این مقام

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست   که خدمتی بسزا برنیامد از دستم

وان الحق قول لا حول ولا قوة الا بالله المهیمن القیوم وانا لله وانا
الیه راجعون   ودر حواشی این لوح بخط خودشان نوشته که الان موجود است
عرض میشود که نوشته آن جناب رسید وبعضی اخبارات مفقوده
هم قبل از نوشته مسموع گشت بسیار حیرت افزود که مثل آن
جناب چنین مطلب ذکر فرمایید وانکه بنده کجا خدمتشان
اظهار مطلبی نمودم که سند طلب فرموده اید اگر حاجی حسن ذکری
نموده شما احتراما لامر الله وحبا لاولیائه باید ساکت باشید

وسؤال نمائید انچه شما از کلمات حاجی ذکر فرموده‌اید و حال
در دست است چیزی نبود که سبب انکار شود بلکه خود آن
جناب در این رتبه بودند زیرا که بخط خود شما است که
حاجی بنده را در صفات جناب میرزا رضا قلی صلوات الله علیه
و علی احبائه را از مظاهر اسماء و کل انچه در ظل ایشان یعنی
بیان و صاحبان و ارکان ایشان هم در معانی و ظواهر اسماء
و صفات هستند و خواهند بود این مطلبی نبود که این
هم تفصیل بهم رساند از همه گذشته دو کلمه می‌نوشتید
رامخ را تغییر میدادیم قسم بخدا که ان قدر را بجناب مطمئن
بودم که ذکر آن حکمی نیست و دیگر نوشته بودید که از عبارات
بنده ملاحظه شد که شمس ازلی در زجاجه صمدی مستور شده
هذا حق لا ریب فیه اول اینکه جوهر ازل و نقطه قدم رب اعلی
بوده و هستند و مرآت ازل هم معلوم است که حضرت حق
قیوم بوده و خواهند بود شمس ازلی که ذکر هویه باشد در زجاجه
که ایشان باشند ظاهر و هویدا گشته از اینها گذشته زجاجه
هزار مرتبه از مرآت پست تر و حقیرتر است چونکه هر نسبت داده
شود نقصی ندارد و حضرت هم مرات مرات هفت رتبه قرار
فرموده اند انشاء الله ملاحظه فرمائید معلوم می‌شود

که طائفین

که طائفین حول و مخلصین در حب در رتبه چهارم مرایا واقف اند
یعنی طلب نور و ضیاء از واحد بعد واحد می‌نمایند تا منتهی شود
بمرآت اول و دیگر لفظ زجاج رتبه ندارد در جنب مرآت تا محل
حروفی شود و از همه گذشته قسم بخدا که انچه این عبد میگوید و
یا محو می‌نماید مقصود حضرت ایشانند و لیس و کفی بالله شهیدا
و خود شما ان نوشته را ملاحظه فرمائید معلوم می‌شود و جمیع ان
نوشته‌ها با مر ایشان نوشته شده مخصوص در کتاب نور صریح
امر فرموده اند که از جواهر حکمت و سوانح علم و قدرت بر کل القا
نمایم نقطه وجود شاهد است که هرگز اراده اظهار شانی از خود
نداشته و ندارم چون حال لازم و واجب شد اظهار مینمایم انچه آن است
خود ایشان در کتاب نور صریح و صحیح نازل فرموده اند زیاده از
که بجناب نسبت بحاجی حسن داده اند و بذکر احدی در کتاب
نور نشده و در مواضع متعدد مرقوم شده خود شان صورت اعضا را
جمع فرموده برای جناب میرزا رضا قلی فرستادند بنظر مبارک
میرسد و دعای حسینیه که در دعوات ایشان است ملاحظه
فرمائید و معلوم بوده و هست که انچه در کتاب حذف کرده اند می‌شود
اعظم است از جمیع توقیعات و غیره و این کتاب که ارسال از خط
مبارک است تا حال ملاحظه نفرموده اید بعد انشاء الله بنظر میرسد

ولیکن بحق حق که بنده خود را قابل این حرفها نمیدانم
بسیار خجلت بردم از ذکر این مراتب ایکاش نبودم که چنین
ذکرها نمایم باری معلوم آن جناب بوده که عنوان نیستی و عبودیت
صرف در آن حضرت چیزی نزد بنده نیست ولیکن قاصم شوکت
معتدین ابو الشرور آن سمت بود چه امرا نفوذ امر الله را جاری
نکرد شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند بفضل الله همه را
مضمحل نمودم و امر الله را باتمام رساندم افمن هو یمشی من باشکوه
و همچو گمان داشتم که از آن جناب بعد از این نصرت کلی و ابتلای
لا یحصی اظهار حب و دوستی می‌شود آخر نتیجه این بود در جمیع امور
حمد خدا را من کان لله کان الله له جمیعاً از مفسدین این اراضی
بعضی زمینها و صحبتها ذکر نموده اند که شاید بتوانند در
امر رخنه نمایند چون نتوانستند لهذا متواری شدند و در سکو
غفلت افتاده و بهوای نفس متکلم اند هر چه باشد میگویند
و اخیر بخواهند و کنند ولیکن عنقریب است که ملاحظه می‌شود
که جمیع معدوم و مفقود خواهند شد -
و دیگر عرض می‌شود که طاعت ازلی در حجاب اند و از نواظر خلق
مستورند و اصحاب و احباب می‌آیند و میروند بعضی توقعهای
زیاد دارند معمول نمیشود لابد مکدر مراجعت مینمایند و لابد است

جمعی

جمعی مسرور و رنجور کردند و برخی محزونند معلوم است که هر کدام علی
ما هو علیه حکایت میکنند و نسبت میدهند همیشه این قسم بوده
و خواهد بود باری حال بعد از وصول نوشته جمیع اصحاب را
جمع فرمائید و آیات نور را بر همه القاء فرمائید و اظهار حب
تام بفرمائید تا جمیع اصحاب کمال حب را در شما ملاحظه نمایند
تا دیگر نتوانند رخنه نمایند دنیا را اعتبار و اعتنائی نیست
الخیر باقی است و دائم تسلیم امر الله است و این جانب همیشه
در اقامه امر الله بوده و هستم و خواهم بود و بعد از کتاب نور
بنده این نوشته را که در صحت ثبت شده بجمیع اهل بیان نوشته‌ام
که مبادا غلوی در امر این عبد نمایند این است که خدمت فرستاده‌ام
شما و همه اصحاب باید ملاحظه فرمائید و اهمال نفرمائید در ملاحظه
آن آنوقت معلوم میشود همه مراتب و همین نوشته بنفسه دلیل است
بر صدق این عبد لو انتم فی کلماته تنظرون و از جمله آیات نور
این است که میفرمایند و لقد امرنا الذین امنوا بایات الله ان
یتبعوا قولک فی امر ربک و جعلناک نذیراً من لدنا لتلقی العلم
و الحکمة فی قلوب هؤلاء الی آخره اگر گوش باشد کفایت میکند
همه را انشاء الله همه معلوم میشود و این اسباب را دو مدعی
کذاب ملعون فراهم نمودند یکی آن مرد که در همدان بجواد القا

نموده و دیگری مستور است تا بعد معلوم شود قل للجواد استغفر
فیما افرطت فی امر الله و تعدیت فی حقه و اکتسبت السوء
باهواء نفسک فیما اقترفت بعبده هذا ان تحب ان تکون من
الموقنین و الا ان الله کان غنیا عنک و عن فعلک و عن الذین هم
بآیات الله کانوا یهتدون جناب جواد هم مقصر نیست زیرا که
مطلع نبوده بسیار امورات هست که ذکر آن جایز نیست انشاء الله
اگر ملاقات قسمت شد معلوم می‌شود پارسال جمعی از احباب
از اهل آن ولا آمدند و ذکر تشریف آوردن آن جناب را نمودند
و لیکن بعد ظاهر نشد چندی منتظر بودیم و همان احباب این بنده را
ملاقات نمودند اقوال و افعال بنده بر ایشان معلوم شد تعجب است
که چرا عرض نکرده اند و اعراض نمودند و مسموع نشد حال استدعای
بنده این است که همه این حرفها را تدارک بفرمایند اهل اینجا
یا جای دیگر همچو ندانند که مغایرتی در میان است بلکه کمال
اتحاد و یگانگی و یک جهتی بیابند و دیگر حفظ امر الله را بفرمایند
در نهایت قدرت و قوت که خدا معین خواهد بود توقیعات و
نوشتجات اصحاب هم ارسال شد و دیگر جمیع احباب را ذاکرم و السلام
اگر چه در این مقام جای اعتراض نیست معیار رشته کلام از دست برود
و لکن همین یک مطلب را ناچارم بنویسم و آن این است

که در

که در اغلب نوشتجات شما مسطور است که قتل میرزا اسدالله
ابو الشرور بامر و اراده حضرت ثمره بوده و باین واسطه علم
عثمان را بر پا کرده و از دور و نزدیک استنصار برای ثار او میکنی
و میخواهی در زمره اعوان و جنود خواهان او باشی چه میگوئی
در اقوال ید ربّ و کوارث در همین لوح که بجناب آقا میرزا
محمد هادی حاشیه او را بخط خودشان نوشته اند
فعل حق بوده می‌باشد گواه فی الواقع همین است که نوشته اند
و حال این مطلب مبهم مانده است عند امر ایشان برای اجرای
امر الله همان طوری که نوشته اند راست است یا تکذیب شما
ایشان را و استنصار برای طلب ثار ابو الشرور بر خلاف
رضای خدا و تکذیب قول پدر بزرگوارت زیرا که میرزا
اسدالله دیّان فاش و آشکار از دین بیان مرتد شده و
و علنا بحضرت نقطه اولی در مجالس عدیده ورقه گفتند
حتی آنکه یک بقچه بزرگ الواح و آثار و آیات حضرت نقطه را
که خطوط مبارکه هم در ضمن آنها بوده در آتش ریخته و سوختند
و خودش در چند محضر از احباب و غیر احباب اقرار باین
عمل شنیع نموده و علاوه بر اینها جسارتی که در کلمات خودش
بحضرت نقطه نموده بعضی از آنها در کتاب مستیقظ مذکور است

وحضرت ثمره در کتاب مستیقظ او را نفرین نموده و او
بمکافات اعمال و افعال خود دچار شده است بر عبد نیست
نعم ما قیل
که در افعال مولای خود چون و چرا گوید و صاحبنا پراد پوید

آن پسر را کش خضر ببرید حلق | فهم آن را در نیابد عام خلق
آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست | نایب است و دست او دست خداست

پس در اینصورت ایراد شما عند الله و عند الخلق خطای محض است
و اگر شمار است نوشته اید و حضرت ثمره امر بقتل او فرموده اند
بان حکم حضرت حکم خدا است پدر بزرگوار شما دروغ گفته اند
در هر صورت یا شما یا ایشان دروغ گفته اید و بفحوای آیه
شریفه کونوا مع الصادقین مانع متابعت و همراهی با کاذبین است
ولی من از روی نصیحت و حفظ دین شما زحمت میدهم که در
نگاشتن بعضی مطالب صدر و ذیل عبارات خود را ملاحظه نمائید
چون قلم از روی بغض و اغراض نفسانی جاری میشود حتی
جاها مطالب متضاده متباینه نقیضه ذکر میشود [illegible]
هم مشاهده شده مطالبی که اغلب آنها با هم بینونیت و ضدیت
دارند اگر بگوئید کلمات ایشان چون کلام خدا محکمات و متشابهات
و ناسخ و منسوخ دارد لا یعلم تأویله الا الله من با کمال ادب میگویم
ان اوقاتی که شمس حقیقت از زجاجهٔ وجود ایشان بروز و ظهور
نکرده

نکرده بود و خودشان ظاهرا در خدمت حضرت ثمره اظهار
عبودیت میکردند با کمال خضوع و خشوع و با نهایت ذل و حقارت
قسمها یاد کرده و خدا را استشهاد طلبیده و مدعی بر خلاف
این اعتقادات را لعن کرده اند چنانکه مضامین بعض آن اظهارات
در اوراق کهنه شما مسطور داشتیم فی الواقع اگر آن عبارات
و تصریحات مؤکده و ایمان و احلاف مغلظه و اظهارات
عبودیت و فدویت که بخط خودشان نوشته اند و فعلا در دست
دشمن و دوست است واقعیت دارد این ادعای بزرگ را
بچه حمل نمائیم و شما در جواب مدعی با شعور زبان فهم چه
میگوئید اگر بگوئید آن عبارات و نوشتجات اول ایشان
دروغ است محض بلیتت این همه قسمها را خورده و این همه
عبارات دروغ را فرموده اند اهل دانش و بصیرت با این چنین
البته وقع و وقری نگذارند و اینگونه عبارات سخیف را
اراجیف شمارند زیرا اگر در امور دین و استحکام قوائم آئین
مبالغه و اغراق ناروا و اصرار و یمین بحقیقت و بیجا است
و اگر بگوئید کلمات اول ایشان صحیح و از روی صدق و حق بوده
و دعوی ثانی ایشان ناحق و دروغ است هر که بگوید فعل
و عمل شما امروزه برادیگر دیانت و صلابت و خلافت ایشان

جاوس قبول نموده اید مکذب این قول شما خواهد بود و ان مرده فرده هم
که همه در حقیقت مظاهر ائمه اند و در صورت اصحاب و دادو حب
هرکو راضی باین قول نخواهند شد بیچاره ابو الشرور نقطه
وقان در تبریک و تهنیت حضرت امیر المؤمنین علیه م بگ دو مرتبه
بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة گفت
و هفتاد و دو مرتبه بکلمۀ لولا علی لهلک عمر تدارک کرد بان همه
خدماتی که در قوت دین اسلام از او بظهور رسید الی کنون
که هزار و سیصد و اندی است شیعه ها دست از کوبیدنش
برنداشته و او را زندیق محض و صنم قریش انگاشته و داغ
کفر و نفاق بر جبهه اسلام او گذاشته اند چنانکه اخبار اخیار
و کلمات ثقات از حجج الهی و ائمۀ هدات شاهد بر صدق و
حقانیت این عقاید است که ما از اول بنیان ایمانش چون
بنیان روی آب و یا خیمه حباب بی اصل و ثبات ضایع و خراب
بوده و یا پس از قبول اسلام و ایمان بواسطۀ حب ریاست
و جهانداری و غلبه بر خصم و قوام سلطنت و شهریاری
از دین اغماض و از حق اعراض کرده ذخیرۀ ایمانی که اندوخته
بود بثمن بخس ریاست چند روزه دنیای فانی فروخت و بنار
حقد و حسد کالای دین و متاع اخرت را یکسره سوخت

بالجمله

بالجمله اگر چه این مطلبی که ذکر شده قاطع و حاسم آن رشته
بوده که قبل از دخول در این مطلب سبک نهج مسطور داشت
ولی بعضی از نوشتجات ایشان بلسان مناجات عربی و فارسی
که مؤید مطالب چند رجز مهجوره و منافی بیانات موجبه منقحه
شما بود و بخطوط خود ایشان که هر بصیر صافی ضمیر ببیند می شناسد
خواستم بنویسم   ای خدای دانا وای قادر توانا تو میدانی
که مرا بهیچوجه غرض و مرضی و عداوت و جنگی با کسی نبوده و نیست
جز اطاعت امر تو و غیر از متابعت حکم تو مقصد و مقصودی
نداشته و ندارم اگر مقصودم تحصیل معاش و فراهم آوردن
نان و آش باشد بحمد الله که از توجه اولیای تو اسباب معیشتم
مهیا است و آماده و خوان احسان و جودم موجود و آماده
از دوست و دشمن هر که خواهد مائده خورد و فایده برد

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو

بهتر آن است که رشتۀ سخن بعد را قطع نمایم و بر سر رشتۀ
همان مطلب نخستین باز آیم
این مناجاتی است که جناب ابوی در بغداد بخدمت حضرت ثمره
عرض کرده   قد احدث القلم حینئذ یا الهی من عندک و صفت
المراد بین یدیک و لم ادر ما ترید ان تنزل علیه و تظهر منه

من مقادیر بدائع صنعک وتدابیر غوامض حکمتک تا انجائی که در
میفرماید ولکنی انی قد عونت ما ارضی بکل ذلک وما احببت
الموت بشیء من ذلک الاثار تجعلنی بکلی منقطعا الیک وراجیا
علیک وراضیا منک وذلک یکون بان تشاهد شیبی مخضبا
بدم وجهی الذی اکون جالسا علی التراب وکان راسی علیلا
ورجلی متجافیا وجسمی متبلبلا ووجهی من العطش مضطربا
اذا انظر الی الیمین ولا احد ناصرا دونک واتوجه الی الیسار
ولن اشاهد معینا سواک لیعیننی فی شیء ولیسقینی بشربة
ماء او یرافقنی فی حزنی او یوافقنی فی کربی وبلائی وان اقیم
من مقامی ولن اقدر علی القیام من الضعف الذی اکون فیه
واکب علی وجهی علی التراب مرة اخری واناديك حینئذ
فی سری بان یا حبیبی احببت منی ورضیت عنی وانت تجیبنی
یا حبیبی هنیئا لک فیما وفیت بعهدک وحببت بمیثاقک
وعند ذلک اصعق بین یدیک من کثرة الدم جری من عروقی
کان الارض کلها احمرت منذ اکون فی صعقی بما لا اعد لم ولن یقدر
احد ان یحصیه الا انت وبعد الذی افارق روحی اتکلم
معک فی خفیات سری من غیر حرف ولا صوت ولا ذکر اذا
یحضر بین یدی من جماعة اشقی العباد فی البلاد واضل الناس
فی الرشاد

فی الرشاد لیقطع راسی ویرفعه علی القناة
خوب است در این مقام از این بیچارهای گول خورده
فریب خورده قدری سؤال کند چه شد این بیشکوهها و غیب
نمایشها که حیاد قدم در این عبارات از برای خودشان ذکر
فرموده اند ای عجب آن عهد وآن سوگند کو وعدهای از لب چون قند کو
بکجا رسید و چه شد که واقع نشد و مثل سائر حرفها دروغ شده
مزاج عشق بسی مشکل پسند است قبول عشق بر طاق بلند است
هر بوالهوسی بمقام مقدس و درجه رفیعه شهادت فی سبیل الله
فائز و نائل نگردد
شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست این کرامت همره شهباز و شاهین کرده اند
بالجمله تا انجائی که در مناجات ذکر میفرماید لا ملک لو ترد کنت
سلطانا عالیا ولو اردت کنت عابدا لوجهک وکنت مالکا لنفسی
وکنت مملوکا لنفسک وذلیلا عند جنابک وحقیرا لسلطنتک
وحمد وما لدی ظهور قدرتک مفقودا عند تجلی انوار عزتک
ان لیتک دعا للذین یریدون ان یفسدون فی ارضک ویعلون
فی بلادک ویحدثون فی الملک ما لا قدرت لانفسهم ومراتبهم
فسبحانک سبحانک عن کل ذلک وعن کل ما وصفتک به
بل ان عبدک هذا یکون عابدا لمن یعبدک وساجدا لمن یسجدک

وخادما لمن يخدمك وخاضعا لسلطنتك ومعينا لمن
يطلبك وناصرا لمن ينصرك فوعزتك لو اجد لنفسى عزا اكبر
من ذلك ولا رتبة اعظم من هذا باقتدار مشيتك الى ذروة
سموات ان ليتك وتصعد هذا فسبحانك سبحانك يا الهى ما اعجب
بدايع صنعك وحينئذ لما وصل الامر الا هو الى هذا المقام
ينبغى ان ارجع القول الى لحن اخرى لعل يصعد به العباد الى
افق الاعلى و رفارف الابهى ان انتهى اللوح وماتم مراتب الشوق
فى صدر الورقاء ومقامات الذوق فى قلب الوفاء ولكن لما تم
وانتهى اختم الذكر بانه لا اله الا هو وطلعة الاعلى نوره و صنايعه
ووجهة القدس مجده وجماله وهيكل النور ذاته وسراج انا كل
مجل موقنون   بعد بفارسى نوشته اند باين مضمون بيكى
از دوستان بخط خود شان اين نوشته راهم نوشته ام ارسال
داشته بنظر شما برسد بعد هر كس بخواهد مراتب عبوديت وفقدا
كه نفسى در هر آن و هر ساعت بايد از ان غافل نشود در اين نوشته
بايد نظر كند يعنى خود قارى در همان رتبه باشد والا ازحق
محسوب نيست ابدا ابدا زيرا اگر عبد هميشه بايد در مقام انقطاع
و معارج فنا سير نمايد كه همان رتبه بقاء بالله است بقول مردم
هر كس اين بنده دوست نداشته كه چنين نوشتها و يا چنين مكاتيب
نوشته

فصعدت الاشارات وسترته فى ظلمات الكلمات غيبت بسكون

نوشته شود بارى لابد شده ام اگر بجزوين مصلحت بدانيد خدمت
جناب اقا سيد هادى بفرستيد كه ايشان بجناب حاجى شيخ
وغيره القا نمايند كه شايد اين حرفها تمام شود اگرچه همه
اين حرفها معدوم و مفقود است
يا معاشر المنصفين شما را بذات احديت و بقطر بد ئيت و
افتاب حقيقت و مركز هويت قسم ميدهم اگر اهل زبان و نكته دان
و صد يقين بدين بيان هستيد حب و بغض را يكبارگى بكنار
بگذاريد زيرا اگر انصاف بعيد است و بعد از اول مناجات
تا اخر آن بنظر دقت ملاحظه نمائيد بر بينيد غير از عبارت
پردازى و بخرج دادن و خود نمائى و در ضمن عبوديت و خشوع
اظهار شان و انيت نمودن و خود ستودن و در تلو هر عبارتى
دنبال سجع و قافيه كرديدن و براى اثبات شان از اين شاخ
بان شاخ پريدن و مقصودى غير از القاء شبهه و منظورى
جز اغراء بجهل و خيالى جز ارائه باطل از اين كلمات فهميده
اين عاصى ناسى و اين فانى دانى را يا كاهانيد و از غفلت
و جهالت وا رهانيد زيرا كه من از اين عبارات ابجم فهميده ام
غير از شعبده بازى و سحر كارى و خيال رياست چيزى
در خاطر نداشته و جز بند آمال و امانى كه منتهاى آرزوى

اهل دنیا است در اراضی دل نگاشته‌اند و اگر در مقام نقادی
و تشریح این عبارات برآیم اسباب تصدیع است و بحیرت
خوانندگان خواهند کان عمر مایهٔ تضییع
اینها که ذکر شد جواب آن عبارتی است که نوشته بودید که
بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چرا آثار قدرت
و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهدهٔ
شمس حقیقت گشت اگرچه در جواب قبل نوشته بودم که آثار
قدرت و بزرگواری از مادون حق هیچوقت ظاهر نشده و
نمی‌شود ولی آن آثاری که سبب متابعت و مطاوعت و اقرار
بر عبودیت و انقیاد عباد شد اولا بروز و ظهور همه آیات
باهرات و الواح مناجات و شؤون علمیه و خطب و تفاسیر و
توقیعات کالغیث الهاطل که از زبان و قلم آنحضرت جاری
و صادر شده و می‌شود و اسامی بعضی از آن کتابهای آسمانی را
در الواح قبل مسطور داشته‌ام ثانیا آیات بینات و توقیعات
مبارکات حضرت اعلی که تصریحا در وصایت و خلافت و ولایت
آنحضرت نازل شده و بعضی از آنها را در اوراق گذشته
نگاشته‌ام ثالثا مناجات و عرایض بدربار بزرگوار است که با نهایت
عجز و انکسار و عبودیت و افتقار بجا آورده و در باب آنحضرت
نگاشته

نگاشته و بعضی از آنها در ما سبق و بعضی در ما سیأتی ذکر
شده و می‌شود ان شاء الله تعالی حال خود بیا و انصاف بده بعد از
این همه برهان جلی آیا مجال انکاری برای شخص عاقل منصف
باقی می‌ماند لا والله لا والله لا والله الا از برای کسیکه اتخذ الهه
هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره
غشاوة در این موقع ملهم غیبی و منادی سرّی اشاره بدین
این سؤال الحیرة نماید (سؤال) این شخص مدعی که دعوی
من یظهره کرد آیا خود صاحب کتاب و مقنن قانون و شریعتی
است که ناسخ احکام و شرایع بیان است و یا مبلغ احکام بیان
و مروج شریعت حضرت نقطه بیان بوده است
اگر مدعی مطلب اول است صدق این دعوا موکول بدو مطلب است
و بیان این دو مطلب هم موقوف بر یک مقدمه است
و اما مقدمه این است که بحکم عقل و نقل باید شمس حقیقت و
و مظهر تام الوهیت در زمانی طلوع و ظهور نماید که لیل الیل
شریعت سابق را درک کرده باشد نیران قهر و ضلالت آثاری و نیران
نجوم هدایت دیاری در عالم ظاهر و نمایان باشد و از بیجولهای
هواهای نفوس خلایق ابالیس و شیاطین ضلالت و فتنه سر برآورده
اگر ضمیری صافی و نفسی صالحی بنظر آرند بگمراهی و غفلت دلیل

نماید در جهان هنگام که زمان فترت و فترت است تفضلا علی
الخلق و ترحما للعباد شمس حقیقت و مظهر تام ربوبیت از مکمن غیب
وافق خفی ظاهر و طالع و نور شعشعه مقدسش از مشرق سناء و
مطلع صفا ساطع و مشرق گردد که تمام عالم تکوینیه و تشریعیه
محتاج بحیات ایمان و نور ایقان باشد تا برای احدی مجال
اعراض و انکار نماند و همواره سنت الله براین داب و دیدن
جاری بوده است ولن تجد لسنة الله تبدیلا چنانچه حضرت
امیر در خطب نهج البلاغة وضع زمان رسول الله را بیان مبهم
ذکر میفرماید در چندین خطبه از انجمله در خطبه اول نهج البلاغه
که از ابتدای بعثت انبیا و رسل ذکر میفرماید تا انجائیکه منتهی
میشود بذکر خاتم و میفرماید الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله
واهل الارض یومئذ ملل متفرقة واهواهم منتشرة وطوائف
متشتتة بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره
فهداهم به من الضلالة وانقذهم بمکانه من الجهالة وایضا
در خطبه دیگر میفرماید ان الله بعث محمدا وانتم معشر العرب یومئذ
علی شر دین وفی شر دار بین حجارة خشن وحیات صم الاصنام
فیکم منصوبة والاثام بکم معصوبة تشربون الکدر وتاکلون الجشب
وتقطعون ارحامکم الخ وایضا در خطبه دیگر میفرماید
ارسله

ارسله حین فترة من الرسل وطول هجعة من الامم واعتزام من
الفتن وانتشار من الامور وتلظ من الحروب والدنیا کاسفة النور
ظاهرة الغرور قد درست منار الهدی وظهرت اعلام الردی
فهی متجهمة لاهلها عابسة فی وجه طالبها ثمرها الفتنة
وطعامها الجیفة وشعارها الخوف ودثارها السیف و ایضا
در خطبه دیگر میفرماید بعثه صلی الله علیه و آله والناس ضلال و
فی حیرة وحاطبون فی فتنة قد استهوتهم الاهواء حیاری فی
زلزال من الامر وبلاء من الجهل وایضا در خطبه دیگر میفرماید
بعثه حین لا قائم ولا منار ساطع ولا منهج واضح و در خطبه
دیگر میفرماید ثم ان الله بعث محمدا بالحق حین دنا من الدنیا
الانقطاع واظلمت بهجتها بعد اشراق وقامت باهلها علی ساق
وخشن منها مهاد وازف منها قیاد الخ
و اما مطلب اول که مدعی میگوید که من ناسخ بیان و احکام و
شرایع بیانیه و صاحب کتاب و شریعتم حالا از شما سؤال میشود
اگر شخص فلاح بصیر بار اتش بذری صحیح بدون نقص در زمین دعوه
بیفشاند که از محصولات ان ثمره ببرد و از ثمرة ان فایده برد مادام
وان هنوز مدتی در رشته بزمین نداشته و سر از خاک بر
نیاورده شاخ و برگی نکرده ازهار و اثمارش را کسی ندیده و نچیده

بلکه درست نشنیده و نفهمیده از زمین را بایر گرداند و آن
بذر را بکلی ضایع و باطل کند بحکم عقل سلیم و دانش مستقیم
یا باید از فلاح بی بصیرت باشد و یا از بذر ناقص و بیمغز
اگر در شمسیت نقطهٔ اولی او را حرفی و اشکالی باشد از حضرت
کامل و بیناتش کافی و مکفی نبوده است بحکم عقل صریح
چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است بحکم صاحب بیان
گوینده او را کافر میدانیم و یا میگوئی که شریعت الحضرت ناتمام
و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت
مبعوث شده این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهة
جهت اول اینکه خداوند متعال میفرماید ما ننسخ من آیة
او ننسها نات بخیر منها او مثلها اگر آیات و احکام کتاب بیان
بر حسب استعداد زمان یوم قیامت سمت رجحان نداشته نسخ
آن لزومی نداشته است که بسیار از نسخ آن نزول بیان بجهة
نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آید و بیان را تکمیل نماید خاصه
کسیکه بعد از اکتساب سالهای دراز اگر بخواهد صفحه بنویسد
محتاج بحک و اصلاح قلمتراش باشد در مقابل آیات که از ینبوع
فطرت الهی موجوشد و چون بحور زخار مجیزوش ابدا ایستاده
نیست که چنین عبارات بگوید و چنین ادعاها نماید

یکی

یکی قطرهٔ باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائی که دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم

والحق والانصاف تمام کلمات و عبارات این مدعی و صد همچه این
مدعی در جنب یک آیه از آیات بیان بلکه یک کلمه از کلمات آن
نسبت قطره بدریا یا ذره بشمس سما است بلکه بکلی قطع نسبت
و منع مشابهت است ما للتراب و رب الارباب

چه نسبت خاک را با عالم پاک

جهت دیگر اینکه سابق نوشته ایم که آیات باید بدیع و از لسان
فطرت باشد نه چون خطوط معوج مغلوط او را آرایش و مشاطگی
نماید واما مطلب ثانی اگر بگوید من مبلغ احکام بیان و مروج
و مشید قوائم این شریعت بدیعم این ادعا نیز بحکم عقل محل
اعتنا نیست زیرا اگر بنص قاطع و برهان حاسم و ساطع ثابت کرده
مسلم داشته ایم که شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت از افق غیب
لاریب فیه هدی للمتقین بکسوت بشریت ظاهر و طالع شده و
قاطبهٔ اهل امکان از غیب و شهود من الدرة الی الذرة از شعشعه
جمال منور رای او منور گردیده عامهٔ اهل عرفان و ایقان سر اطاعت
و تمکین بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده
پس از تحقق و ثبوت این مطلب بموجب شهادت نفسیکه شما دعوی

شهادتش شهادة الله است مرآتی که قائم مقام و جانشین
آن شمس حقیقت است معین و برقرار گردیده و در حق او فضایل
و مقاماتی ذکر شده و از جمله القابی که مردود آن مرآت که
نفس شمس است مردود و محجوب و مقبول آن مرآت محبوب و مقبول است
بلکه شهادت آن مرآت بر شهادت کتاب الله رجحان دارد زیرا
که این ناطق است و آن صامت این بشر است و جود محکمات است
و آن مرکب از محکمات و متشابهات هر امری که مطابق و موافق
امر مرآت الله ناطق است اگر چه مخالف ظواهر آیات کتاب الله
صامت باشد امر الله است و احکام الله بهمین طریق جاری
و ساری است پس از بیان این تفصیل در صورتی که مدعی بگوید
من مؤید و مشید دین بیان و احکام آنم آن مدعی دیگر ادعای
من یظهری که ناسخ دین قبل است بکلی ساقط و هابط شده
و در زمره مرایا و شهداء خواهد بود یعنی ادعای از این بالاتر
برای او نمانده یا باید دعوی مرآتیت نماید و یا شهداییت و مدعی
این دو مطلب نیز صدق دعوایش موقوف بتصدیق مرآت مسلم
منصوص مخصوص است باید مقبول او باشد نه اینکه مردود و مطرود
یا للعجب از این ادعاهای ناحق بی قاعده که بهیچ برهانی از براهین
عقلیه اصلاح نمیتوان کرد بیچاره عباد ساده لوح که در دام
تذویر

تذویر افتاده اند و متمسک باین عبارت شده اند که حضرت
اعلی جل ذکره در باب ظهور من یظهر فرموده اند که بمرایای
بیانیه محتجب نشوید هیچجات نفهمیده اند که مقصود حضرت
اعلی بعد از ارتفاع و شوکت شجره بیان بوده است آنانکه
خود را مقتدی می شمارند چون علمای حالیه فرقان نزد آن مرایای
که منصوص نیستند خاص اند مثل ائمه هدای فرقان چنانکه در بعضی
از مواضع بیان صریحا میفرماید ترحم بر نفس خود نموده طول
لیل خود را ضایع و باطل نکنید و مثل یظهر خود و اعراض علمای
فرقان مینشند و میفرمایند می بینم که اهل بیان بیانهای هزار مثقال
ذهبی تمام می نمایند ولی از منزل آن محجوب میمانند جدران
بیت و مقاعد حروف حی را با بهی طراز مزین میکنند ولی از
نفسیکه کل بکلمه او خلق شده اعراض می نمایند
و از این مقوله کلمات و فرمایشات در بیان بسیار است
ولی تمام آنها بر ضد و خلاف ادعای مدعی دلالت دارند و هیچکدام
مطابق و موافق ادعای او نیستند
بالجمله وصیت ناصرانیست از پدر بزرگوارت که بلسان فارسی
نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عباد الله از خواب
غفلت بنگارد و آن این است   وصیت مینماید این ذره فانی

در هنگامیکه منقطع است از کل من فی الارض متکل است
بسلطان فضل وعدل وملیک جلال وصرف جمال نمی
شنوید ندای مرا وقبول فرمائید پند مرا اول شهادت
میدهد گوشت وپوست ودم وعظم وسر وشعور من
بر اینکه سلطان بیان سر ظهور وصرف بطون او است
که بر افراخت سموات بدیع را بقدرت کامله خود ومزین فرموده
او را بشمس جمال ونقطه اجلال ومقرر داشت در او کواکب
دریات وانجم لامحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت
او وسبیلی باشند بر اظهار قدرت وهیمنت او نازل فرموده
کتاب محکم وحکم معظم خود را ومقدر فرموده برای هر نفسی که
قسمت ونصیبی در کتاب خود ودر ضمن هر حرفی خلق مقدر فرموده
اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند
قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات بنفخه قدرت
دمید از ابتدا الی حال لانهایه سر امکان واکوان دمیده خواهد شد
وخلق خواهند گردید ولو ان المشرکین لکارهین هل یقدر
احد ان یمنع حرفا منها عن اهلها لا فو ربی ولو ان الکل قادرین
پس بشناسید ای اهل بیان که شاید در آن حد بقدر داخل شوید
واز نعمتهائیکه در آن مقدر است مرزوق گردید قسم

بخدائیکه

بخدائیکه سایر فرموده این شجره حزن را در اطراف واکناف است
کراگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون
در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الا من شاء ربی وانتم فی المبین
تقولون هو رب السموات والارض ما هذا الا خلق عظیم وحال اینکه
این عبد مسکین خوفی از ابراز آنچه ینبغی بسلطان عزه وملک مجده
احصا نموده فلتشرعن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بما قدر الله لکم
ولا تحرموا انفسکم ان انتم تعلمون
وبعد شهادت ظاهر وباطن این نقطه حزن اینکه ای قوم طلعت ازل
سلطان است بر اهل سموات وارض واو است سر در کل کتب و
او است مستتر در جمیع صحف باو قائم است ارکان بیان وباسم
او مستقر شده عرش حیات در هویت امکان وباو مرتفع شد
سموات علی وباو ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی ومن
تخلف هلک بر کل اهل ارض از شرقها وغربها برها وبحرها سهلها
وجبلها لازم وواجب است اطاعت ایشان بهو قسم که رضای مبارک
ایشان است وکفی بالله وبنفسه علی الحق ما اقول شهیدا
پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگرچه حق شناختن او
ممکن نیست ولکن بر حد مکنت واستعداد شما از بحر جود خود
عنایت میفرماید وخود را میشناساند پس حق این ایام را ادا نسته

کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا
میکنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده بایکدیگر در نهایت
رأفت و رحمت رفتار و کذران نمائید تا در سایهٔ عنایت خاص
مستریح و مستفید باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و اوست
مقصود در کل ادوار و متمسک شوید بعروة عطوفت او
و متوسل شوید بحبل عفو او و بعد در کمال عزّ و سرور شاید
بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرکز
کدورات بخود راه مدهید که مایهٔ غفلت می شود در کمال
مودت ایام را بکذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید
اوصیکم یا اهل البیت بان تعملن کلما وصیناکم و لا تکوننّ
من الذینهم کانوا فی الارض هم مفسدون
و از وصیت نامهٔ عربی ایشان همین چند فقره احزان را که
صریح در مطلب است می نکارد اوصیکم یا عباد الله بما وصیکم
من قبل فی الواح عن مسطور ان اشهد و انی امتد تکم بان
بقیة الله فی تلک الایام هی حوات الان لید طلعة النور و بقیة
المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لا ریب فیها انا کل
منتظرون ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم
عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فما هؤلاء من امر
اولئک

اولئک لا یشعرون قل انه لصراط الله فی السموات و الارض
قد مروا کل النبیین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله
و لا تتبدلوا النور بالظلمة و لا اللؤلؤ بالحصاة و لا الصباح
بالمساء ان انتم قلیلا ما تعرفون هو الذی خلقکم و صورکم
ثم اظهر علیکم نورا من ینابیع فضله و ایدکم بجنود السموات و الارض
لعلکم تشکرون ثم اشهدوا بانی عبد امنت بالله و طلعة النور
و جلست فی نقطة الحزن بالذلة الکبری بما حرکت خط السوداء
علی الواح عن مسطور ان یا اهل الملاء هل سمعتم منی دون حرف
العبودیة قل ویل لکم انؤصون بالله ثم بعبده تفترون و فی حضر
تفرطون الی ان قال ان الذین قالوا فی حق دون ما سمعوا
منی اولئک حشرات الارض و لن یعرفوا شیئا من الامر و ما لهم
من شعور او لا بر سبیل جمله معترضه غافلین را ملتفت باید
نکته دقیقه از این وصیت نامه فهمانید و بقیة المنتظر
الذی یظهر فی المستغاث حق لا ریب فیها انا کل منتظرون
بمیدانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که
دو هزار و یکسال دیگر است ظاهر می شود حق است بدون شک
و ما ها هم منتظر او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست
اگر حضرت من یظهره است پس دیگر این ادعای من یظهری چیست

واکر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب و ثانیا
عرض میدارد ای ناظر در این الواح از روی انصاف با کمال
دقت نظر مشاهده نما و نظر کن بعبارات این دو وصیت نامه
که بلسان عربی و فارسی نوشته‌اند به بینید چه میفهمید اغلب
عبارات آن مشوب بخیالات فاسده خود و آکنده بتدلیس
و تلبیس که بر اهل دانش امر را مشتبه نماید و اسمهرا اکاذیب و اباطیل
بقالب زده بیچاره نفهمیده آنانکه تصدیق او را کردند بعضی
از آنها از نار حبی که در کانون سینه ایشان مشتعل بود مجذوب
اسم مبارک حضرت اعلی و نقطه اولی جل ذکره بوده و چیزی از
مدعی کسی را ندیده و غیر از خوار عجل جسد آوازی نشنیده
تسلیم شدند امثال مردم شام که بمعاویه گرویده با حضرت
امیر ع جنگ کردند چون کلیه فتح شام و اسلام اهل آن در عهد خلفاء
واقع شد و ابدا مردم شام عارف و واقف بر فضائل و مناقب
حضرت امیر ع نشدند بر حرف آن همج رعاع که جمیع حرکاتشان
لا شیء بود اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح گرویده اند
حتی بیچاره هم از بی سوادی و بی اطلاعی بعضی عبارات عربی
و فارسی مغلوط هم بافته بافتند بگمان اینکه هر کردی کرده است
آنها را آیات الهی تصور کرده بزندان ابدی دچار گشتند
جمعی

جمعی دیگر از مدعی شنیدند که ما قمیص الوهیت را از حضرت
ثمره خلع کردیم و بخلق را از او گرفتیم باور کردند و حال آنکه
غیر از کورها آثار ظاهره و آیات باهره از خود آن حضرت صادر
شده و میشود و الان هستند بزرگوارانی که طائف اند حول
آن کعبه الهی و از آنها آثاری و ظهوری میرسد که خود مدعی از
ایشان بمثل آثار آنها عاجز است و انشاء الله تعالی در ذیل
این جواب بعضی از آنها را محض آگاهی بیخبران خواهیم نگاشت
بالجمله ای اهل انصاف خوب ملاحظه فرمائید این شخص
بزرگوار را که میگوید من قمیص الوهیت را از حضرت ثمره انتزاع
کرده‌ام بلی انسان بی غرض منصفی نیست از ایشان بپرسد
این قمیص الوهیت خلعت حکومت یزد و کاشان بوده یا خرقه
و ردای درویشان این قمیص شولای خز پوستان طهران بوده است
و یا کپنک ساربانان خراسان این عبارات چیست که میگویند
اهل عرفان و ایقان چگونه با این عبارات واهی بی معنی فریفته
میشوند و ارباب تمیز با بصیرت کجا بدلیلهٔ لا یدل بمثال شیفته میگردند
نحن ابناء الدلیل ایشان اشخاصی هستند که باقصی النهایه
میدانند پس از اینکه شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت و احدیت
از افق کلیتی و مشرق کل نفوس و مطلع تمام ذرات طالع گردید

همه کاینات وجمیع ممکنات وامظهر ذات ومظهر اسماء وصفات
او بینند ونقطه ربوبیت را در تمام دوائر آفاقی وانفسی دائره
وسائره مشاهده نمایند ومظهر نفس الله القائم بالسنن را
که در کل عوالم قائم مقام اوست عارف وناظر شوند وموحد اند وموحد شند
کلمه لا اله الا الله باو ظاهر شده واوست مشیت اولیه واوست اراده
ان للّه والخیر راجع الی الله است راجع باو است والخیر راجع باو
نیست راجع الی الله نیست از برای او دو مرتبه است مرتبه اول
مرتبه هویت وکینونیت اوست که محل مشیت واراده ومهبط
وحی ومطلع امر ومنبع علم وعرفان ومشرق حکمت وایقان وافق
انوار واسرار وقطب دائره غیب ووحدت است نبوده هیچ وقت
برای ان ذات مقدس ضدی وندی ونخواهد بود در هیچ عالمی
از عوالم برای ان ساذج السواذج شبیه وشریکی واو متعالی شانه
از ادراک وعرفان وبلوغ عقول وافهام ووصول مشاهده
ومدارک واوهام متعالی است
واما مرتبه ثانوی آن مرات الله است در کل شئونات وجمیع مظاهر
اسمات واهل علیین مرایای اویند ومرات اولیه که مظهر مشیت
واولی امر نقطه حقیقت است اجل وارفع از عرفان و
شناسائی است که او را بغیر او شناسد چنانچه نقطه فرقان
درحقّی

در حقش فرموده ما عرف الله الا انا وعلی وما عرفنی الا الله وعلی
وما عرف علیا الا الله وانا چون از این رتبه تنزل نمایند بهترین
دلیل ونیکوترین سبیل عرفان او بایات باهرات است که از سما
مشیت فطرت او نازل شده وآیات الله است وتمام ما سوی
در جمیع مراتب وشئونات از ایشان مثل انعاما جزئند اگرچه بر حسب
صورت لفظ وظاهر عبارت باشد در اینجا یک نکته لطیف
دقیق هست که ذکر ان لازم است چون مظاهر کلیه الهیه شموس
حقیقت می باشند وبقیام ایشان قیامت قائم میگردد
وان الوجوه حشرت پس باید مرایای علیین وسجین که حاکی
از اثبات ونفی باشند هر دو ظاهر شده تا مطلع انوار و
اظلال شوند مانند آب راکد صافی در حیاض صافیه وبادیه
مقابل ومحاذی عنصر هر دو اگر بشمس مواجه ومقابل شوند
البته عکس وظل در این هر دو آب هویدا آید واین مطلب از
محسوسات ومشهودات است محتاج باقامه برهان ودلیل نیست
زیرا که در زمان هر نقطه از نقاط قبل این مطلب جاری وساری
بوده چنانکه در زمان بدیع اول شیطان ودر عصر ابراهیم نمرود
ودر عهد موسی فرعون ودر زمان نقطه فرقان ابوجهل ودر عصر قمر ولایت
ابو الشرور ودر زمان حضرت مجتبی معاویه علیه الهاویه ودر همین

قیاس در همه اعصار و از منه جاری بوده و خواهد بود و شاعر
در همین باب گفته است

این غایت اشراق الهی است که بنمود | از نقطه بنا در دل هر ذره تجلی
زان است که هر ذره همچو همین جلوه وزو شد | اشراق کند همچو که هر قطره صهبا
چون مهر جمیع چهره هر ذره فروزان | تابان دل کو دال عشق چون دریا

بالجمله با این تدلیسات مخلصینی که غواص بحر حقیقتند رام اهرمن
نشوند و بچنین تلبیسات موقنینی که از سلاسل هوا و هوس
رسته اند در دام نیفتند ایشان گوی معرفت و حق شناسی از
قاطبه اهل شهود ربوده و از آینه قلب غبار جهل و غفلت زدوده اند
و اگر شما را باسباب و زخارف دنیوی مباهات و مفاخرت هست
و بکسر قلوب و قتل نفوس و سفک دماء مبادرت ایشان را بعفو و وفا منش
تحمل و بردباری و در بلایا و محن تصبر و سپاس گذاری ست

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم | که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ولی افسوس دارم از این شخص سالها از عمرش بگذرد و جمیع اوقات
شبانروز و زندگی بصحبت بزرگان و اخیار و تتبع در آیات و احادیث
صرف شود در اواخر عمر و پایان زندگانی محض هوا و هوس
نفسانی و ریاست و اقتدار چند روزه دنیای فانی با آن همه
اظهار عبودیت و جان نثاریهای سابقه محجوب و از خیر ابدی
و حیات

و حیات سرمدی محروم ماند فاعتبروا یا اولی الابصار
چاره ندارم جز اینکه بگویم امانتی مستوع بوده که از غیبت امام
اعراض نموده است بخاطرم آمد قضیه که در زمان غوغای
طفولیت جناب ابوی در خدمت حضرت ثمره برای حضرت اعلی بان طرف
میرفتند و در آن زمان عمر شریف حضرت ثمره برای حضرت آمو با نظرف
و در این زمان عمر شریف حضرت ثمره بین شانزده و هفده بوده است
در آن حال حکومت اطلاع بهم رسانده مامور فرستاده و دور او را گرفتند
و بردند وقتیکه میخواستند حضرت را اذیت کنند ایشان خود را
بروی آن حضرت انداخته و از ضرب و لطمه و قاید شده و التماس
میکردند که او طفل است و تقصیری ندارد عوض ایشان مرا
اذیت نمایند چه سود که بشود در این اواخر عمر با ایشان
بگویم کجا رفت آن روی چون سندوس از جان نثاریها
و دلسوزیهایت چه شد و کجا رفت اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم سویک رجلا بالجمله بعد از این همه طغیان و غوایت و دعوی
حسینی که بیرون از بهای دروغی و مصنوعی و استنصار از جمیع
پیرزنهای بی رو کاشان نمودند

من حسینم من حسینم ای خدا | روز و شب در شور و شینم ای خدا

در صورت خود را بلباس مظلومیت آراسته و این آیات را در

مظلومیت خود نازل کرده انی انا الله لا اله الا انا العزیز المظلوم
انی انا الله لا اله الا انا الکئیب المسموم انی انا الله لا اله الا انا
الاسیر المسجون المغموم در ظاهر منتهی مظلومیت پوشیده این
نوع اظهارات میکردند ولی در معنی و باطن چه خونهای ناحق
که ریختند و امر بقتل اطلاء و شهدای بیان کردند این اعمال را
ایشان همراه نبودند کردند و هر یک از آن بزرگواران را
بانواع اشکنجه و عقوبت شهید نمودند و لا تحسبن الله غافل
عما یعمل الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اگر در این ایام اخیره خدمت ایشان رسیده بودم عرض میکردم
ای بیچاره همینکه چارهٔ انجام دادن خیال خود را از اهل اعراض
و ابرار صاف دیدی و چون طبیعیین و دهریه عوالم لا یتناهی
الهی را همین چند روزه دنیای دون فهمیدی از حق اعراض
کرده لوای الوهیت افراشتی بدعوی من یظهری اسم خود را طلعت
قدم گذاشتی و بذر نفاق در قلوب کالحجاره آن کوره انبوه جهال و
ضلال کاشتی که جز خار شقاق برگ و باری نه دهند و غیر از نکده
ظلم و عدوان ثمری نیارند بعد از این همه تفصیلات ندانستم
دعوت را چه نام است و کتاب احکامت کدام اگر آن خالوئی شده است
که اسمش را ایقان گذاشته اید با جزئی تغییر و تبدیل اگر در این حال
اظهار

اظهار عبودیت خود بحضرت ثمره تصنیف کرده اید همان
طوریکه شما ترقی کرده اید آن کتاب هم ترقی کرده است بر فرض
هم اسم کتاب ترقی کرده باشد چه مضامین و عبارات کتاب ابدا
ترقی نکرده است شما را گمان اینکه فقط تلفیق عبارات مغلقه
و مراعات سجع و قافیه مردمان زکی فطن خالص مخلص را بشبهه
می اندازد و فرق میمابین تکسب و استراق و طبع و فطرت نمی گذارند
حاشا و کلا هر کس چنین نیست

هر دو صورت گر بهم ماند رواست — آب تلخ و آب شیرین را صفاست
جز که صاحب ذوق کاشناسد بیاب — او شناسد آب خوش از شوره آب

خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای
این ادعا تاکنون چه قدرها از نفوس مقدسه را اعدا و انا شهید
کردید و ما بقی از مؤمنین را تهدید بقتل و زجر و تخویف نمودید تنبیهها
بحضرت ثمره داره کمال اذیت و آزار را از هر جهت بالخصوص
رسانیدید چند دفعه برای قتل آن حضرت مأمور گماشتید
ارازل و اوباش خلق را بشتم و سب او وا داشتید
چه قدرها اکاذیب و مفتریات و تهمت و بهتان در حق آن
حضرت مباحث ذکر کردید بجمیع ولایات لنسخ احکام بیان را
فرستادید دیدید از عهده یک حکم از احکام بیان بر نمی آئید

لابد باز عدول کردید با این تفاصیل خیلی آرزو داریم
و گمان میکنید که شما و تابعین شما تا قیامت اخری مثل اهل
سنت و جماعت که در سلسلهٔ مسلمین محسوب اند شما هم در سلسلهٔ
اهل بیان محسوب و در ظل اسم بیان اسمی و ذکری از شما باقی
و برقرار خواهد ماند حاشا و کلا تلک امانیکم هرگز چنین
نخواهد شد چرا که اهل سنت و جماعت هرچه کردند باز بر اصل
دین و ایمان منکر و جاحد نشدند و خود را از تبعیت اسلام
خارج نکردند ولی مثال و مآل شما بعینه مثال و مآل حال بلعام
باعورا است در امت موسی که این آیهٔ شریفه در حق او نازل
شده واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها
فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها
ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل
علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا
و مثال حال ابو مسیلمه کذاب در اهل فرقان و اسلام با وجود
انکر نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت را قبول کرده خودش هم
دعوی نبوت کرده و مثل شما آیاتی هم برای استدلال بر حقانیت
خود نازل کرده باغی هم باسم حدیقة الرحمن در یمامه ساخت
مثل حدیقة الرضوان عکا جمعی کثیر هم باو گرویده ایمان
آوردند

آوردند و لقب احمد بر خود نهاده چنانچه مولوی فرموده

شیر پشمین از برای کد کنند … بو مسیلم را لقب احمد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند … مر محمد را اولو الالباب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذاب چیزی دیگر باقی
نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است
چنانچه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه
و شغل او صحافی بود نقل نمود او وقتی که حضرت ثمره در بغداد
مستور و مختفی بودند بعزم زیارت آن حضرت ببغداد رفته خدمت
جناب ایشان رسیده از ایشان استدعای تشرف خدمت
حضرت را کرده جواب دادند ابداً ممکن نیست بعد از ایشان
سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه
و مقام است جواب دادند من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را
از تند باد حوادث حفظ مینمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم
این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و ضدیت را
پیدا نموده بعضی اسنادها با آن حضرت داده خیلی تعجب میکردم
با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شده
که این نوع مخالفت کرده اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان
بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بر دکان صحافی نشسته بجز موسی

وارد شده دست در بغل کرده جزوهٔ بیرون آورده جلو روی
من گذارد او را و پرسیدم این جزوه چیست گفت کاغذی هست
که ابو مسیلمهٔ کذاب بسفیانی نوشته است وقتیکه بیدار شدم
خیلی از این خواب تعجب میکردم روز همان شب بچه درویشی که با من
آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه
بیرون آورده جلو روی من گذارد او را و پرسیدم این جزوه چیست
جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی کریمخان کرمانی نوشته است
من از خواب شب بخاطرم آمد سجده شکر برای راهنمائی وهدایت شب
پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان از سابق
بنص صریح حضرت نقطهٔ اولی صلّی الله علیه از این غیب نمائی ورؤیای
صادقه مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم
و یکی دیگر از شواهد و بینات که مثبت این مقام است از برای
مدعی معنوی تاریخ وفات اوست که از لسان الغیب بر زبان یکی از
مؤمنین بیان جاری شده باین عبارت حات بلعاما کذابا
و مطابق است با سنهٔ هزار و سیصد و نه که سال خسف و زهاق
اوست و از وقوع این واقعه در این سال ظاهر گردید صدق کلام
معجز نظام حضرت نقطهٔ اولی که از پیش خبر داده بودند فی سنة التسع
کل خیر تدرکون چه اگر هیچ خبری نیست موقوف رفع شر و زهاق باطل کلام
که حق

که حق از مزاج باطل خالص گردیده ظل ارض اسفل اذنی از وجههٔ
مقدس قمر خلافت برطرف شده و بخسوف او خسوف قمر ولایت
زایل گردیده شعشعهٔ جمال مقدس چنانچه باید و شاید شارق
و تابان شود و از جهت دفع شر آن شریر اشر اهل بیان کل
خیر را کما ینبغی درک نمایند و اکتفا بهمین ذکر تسع بدون ما قبل
آن از ثلثمائة و الف بر مشابر حدیث مروی در باره قائم است
که میفرماید و فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره فقط اکتفا
بذکر ستین میفرماید بدون ذکر ما قبل آن از مائتین و الف
والحمد لله علی التوفیق   بالجمله چون رشته کلام باینمقام منتهی
گردید ملهم غیبی و منادی سرّی امر بکشیدن عنان توسن تیز رو قلم
و اختتام کلام بمناجات ملک علام میفرماید
اللهم انا نشکوا الیک فقد مجلّینا وغیبة حجتنا وقلة عددنا وکثرة
عدونا وتظاهر الزمان علینا ووقوع الفتن بنا فافرج ذلک اللهم
بعدل منک تظهره وسلطان حق تظهره اللهم وصل علی ولی امرک و
مرآت نفسک وحفه بملائکتک المقربین وایده بروح القدس یارب
العالمین وعزز اولیائه وانصر احبائه واخذل اعدائه واهلک خصمائه
ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین
ازانجاییکه در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم بنگارش

آثار ظاهره و کلمات باهره صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء
موقنین طائفین حول حرم ازلیه و ساجدین نزد باب مرآت الهیه
که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان بمثل آنها از جمله
آن مؤمنین عارفین جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این
شخص عظیم الشأن از جمله تلامذه درس و اصحاب جناب ملا محمد
جعفر کرمانی است و آن بزرگوار از اجله ارکان اهل بیان و سابقین
اولین از مؤمنین بحضرت نقطه اولی است و در کرمان ایشان
اعلای لوای بیان نموده جمعی کثیر را بقوه تبلیغ بلیغ و دعوت حقه
داخل در این امر نموده و تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جاده
هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچگاه با ضلال مضلین
و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده کالجبل الراسخ الرفیع والطود
الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده و اوقاتیکه حضرت
قدوس بعد از مراجعت از سفر مکه در ملازمت حضرت نقطه
مامور کرمان برای تبلیغ حاجی محمد کریمخان شده و بکرمان تشریف
آورده جناب ایشان نهایت خدمتگزاری و جان نثاری را بجا
آورده اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را بطرف مازندران
فراهم کردند و از طرف قرین الشرف حضرت ثمره در توقیعات
و مناجات و الواح صادره نهایت توصیف و تعریف از ایشان
شده

شده اوراق الواح جلیل و جمعی کثیر خطاب فرموده و این لوح را
در زیارت ایشان بعد از صعود شان نازل فرموده
بسم الله و بالله و ما شاء الله و لا امر الا بالله الضیاء علیک
یا من آمن بآیات الله و انقطع الی الله و صدق مظهر نفس الله و رجا
عفو الله و عرج الی الله و شهد حقه و استعرج الی الله بشیخوخة
بالغة صالحة و نام مع الصلحاء السعداء الرفعاء و نضر تربة
ما استطاع فی حیوته و ثبت فی کلمته و عبده فی السلم و الامتناع
و احسن فی عمله و مان عن عم کید الوسواس و شرور الخناس و اتکل
علی الله الملک العدل و اله الناس و عرف نفس الله و اتبع آیات الله
و انار بوجه الله و فاز برحمة الله و دخل رضوان رضی الله و شرب
من جنابات حب الله لعن الله من فرح بعو وجلت و اخذ الله من
ابتهج بصعودک فقد عرجت الی الله مخلصاً و صعدت لدیه خالصاً
مرتفعاً مختصاً فسیلحقنا الله بک و بمن امن به انه علام حکیم
و انه فتاح قریب

باجمله از جمله آثار ظاهره از جناب حاجی میرزا احمد کرمانی یک خطبه
عربی و رساله ردیه فارسی است که در خاتمه این جواب مختصر تذکر
اولی الالباب ذکر نمودم و من الله التوفیق
و علیه التکلان

جزو سیم از کتاب مستطاب تنبیه النائمین حاوی یک خطبه
و رساله ردیه جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است

صورت خطبه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انسدت السبل الی عرفان ذاته وانقطعت
الطرق الی الوصول الی هویته قد تقدس عن عرفان الممکنات
وتنزه عن مشابهة الموجودات وتعظم عن مماثلة الکائنات
وتعالی عن الاقتران بالجسمانیات وهو الفرد الوتر لا اله الا هو
العزیز البدیع سبحانه وتعالی عجزت الافهام عن معرفته و معرفة
المدارک والمشاعر والاوهام عن البلوغ الی حقیقته وکلت الالسن
عن اداء حق مدحته لیس له شریک فی ملکه ولا شبیه فی صفاته
ولا ند فی آیاته ولا مثل فی امثاله وهو الله الصمد القادر الغنی لا اله
الا هو الحی المتعال قد توحد بالعزة والعظمة والقدرة والقوة
والبقاء وتفرد بالجلال والجمال والکمال والجبروت والکبریاء
جل عن احاطة هندسة الفکر وعلی عن مشاهدة النظر و
معاینة البصر تعالی عما یقول المحدودون فی شأنه وتقدس عما
یصف الواصفون فی حقه وهو الله الواحد الاحد القاهر القیوم
لا اله الا هو الکبیر الجلیل الجمیل قد ابدع الاشیاء بمشیته وانشأ
الانشاء

الانشاء مخترع بارادته وکل شیء مقبوض بقبضة قدرته
معدوم صرف لدی ظهور انوار عظمته مفقود بحت لدی تجلی
اشراق ضیاء شمس طلعته وهو القائم فی ذاته بذاته فی علو
ذاتیته وسمو سرمدیته لا اول له باولیته ولا آخر له بابدیته وهو
الاول فی آخریته والآخر فی اولیته وهو الظاهر بانواره وآثاره
وآیاته والباطن بحقائق هویته وظاهر هویته عین باطنیته وباطنیته
نفس ظاهریته وهو القیوم لا یقاومه شیء باحدیته وهو الواسع
لا یقابله شیء باحاطته دل ذاته بذاته فی ذاته لذاته علی ذاته
ولا یفوت شیء عن قبضة قدرته وهو القوی القدوس الملک
السلطان لا اله الا هو الرحمن الرحیم سبحانه سبحانه له الاسماء
الحسنی مع تقدسه عن کل اسم غیر حقیقته وله الامثال العلیا
مع تنزهه عن کل مثل سوی ما مثل لنفسه بنفسه وله الصفات
الکبری مع عظم ذاته عن کل صفة غیر ذاته وله الاوصاف العظمی
مع تعالیه عن کل وصف سوی ما وصف به نفسه وهو الله الرب
الرؤوف العطوف لا اله الا هو الجواد الکریم تعالی جعل الاشیاء
کلها مظاهر اسمائه ومطالع صفاته ومواقع آیاته ومشارق انواره
ومطالع آثاره ومخازن اسراره ومهابط افضاله ومواضع بروز
افاضاته وظهور حکمه فالکل شاهد بربوبیته مدلل علی وحدانیته

ناطق بلسان هويته بثنائه وهو بسعة كرسيته ظاهر له به ومتجلي
به عليه وناطق عنه بثنائه بنفسه وينطق بلسان كبريائه من
ظاهر كل شيء وباطنه وسره وعلانيته بانني انا الله لا اله الا انا
الاحد الصمد المحيط ومع تجليه على كل الذرات بكل الاسماء جعل
كل واحد من الموجودات مظهر اسم من اسمائه كان ظاهرا منه به وعليه
اظهر الاسماء من ذلك فتجلى على العرش باسمه العظيم وعلى الكرسي باسمه
الرفيع وعلى السموات باسمه العلي وعلى العناصر باسمه الخالق الرازق
المحيي المميت وجعل من الاشياء مظهر الاسماء باجمعها في كمال الظهور
بل من بين الاسم منها فيه هيكل الانسان واودع فيه كل ما خلق
في الامكان فهو بظاهره شاهد على ظاهريته وبباطنه مدل على
باطنيته وبشهادته مدل على شاهديته وبغيبه دال على غيبوبته
ذاته وبسمعه وبصره وحيوته وعلمه وقدرته واختياره وارادته
يشهد بانه هو السميع البصير الحي العليم القدير المختار المريد
هو الله لا اله الا هو الاول الاخر الظاهر الباطن الجليل الجميل
الكبير المتعالي السبوح الممتنع المنيع سبحانه سبحانه خلق
الانسان على هيكل احديته ونفخ فيه من روح سرمديته واودع فيه
ايات الهيته وجعله خليفته في ارضه واصطفاه من سائر مخلوقاته
فهو ثمرة شجرة الابداع والبهي غصن دوحة الاختراع وهو مظهر

العلو

العلو والارتفاع ومظهر القدس والامتناع وهو مجمع الاضداد
فيعرف الله به بحقيقة توحيده الذي هو الجمع بين التعطيل
والتشبيه وبه يعرف الفصل من الوصل الذي من عرفه عرف حقيقة
وبلغ قرار التوحيد وهو اية العظمى التي تدل على مواقع الصفة
التي من عرفها بلغ قرار المعرفة فهو العالي بروحه والداني بجسده
ويحكي ان الرب تعالى وتقدس عال في دنوه ودان في علوه وهو
الظاهر بهيئته الباطن بحقيقته يدل على ان باريه تكبر وتعظم
ظاهر في بطونه وباطن في ظهوره وهو القريب بهيكله البعيد
بحقائق ذاته وعين فؤاده يدل على ان خالقه عز وجل قريب
في بعده وبعيد في قربه فهو الظهور الاعظم والبروز الاقدم
والرمز الاعلى والكنز الاخفى والسر المكنون الاقصى والكلمة
المكتومة العليا والحقيقة الساذجة النوراء فتعالى الله مبدعه
وخالقه وصانعه عن كل وصف سوى هويته المقدسة عن كل وصف
هو الله الملك الحق المبين لا اله الا هو المقدس المنزه العظيم
وجعل الاناسي بعد اظهار ما في قابليتهم وابراز ما هو المكنون
في قوتهم واستعدادهم اشباح الناس في المرايا وجعل الولي
الكامل القائم مقامه في العوالم كلها وخليفته في الابداع
باجمعه ظاهرا في هذه المرايا وتجلى له به وظهر منه عليه فهو

هيكل مشيته وموضع ارادته ومظهر هندسة قدره والحاكم على الكل
بقضائه ومجرى المقدرات بامضائه ومحل معرفته بنفس معرفته
وطاعته عين طاعته ومشاهدته صرف مشاهدته فهو ظاهر الله
وظهوره ومظهره واعظم مراياه وسبله واقوم مجاليه وطرقه فهو
شمسة الذات الظاهر بالاسماء والصفات ولمعة الجمال الباهر
بالجلال والكمال وضياء طلعته الحاكي عن انوار وجهه بل هو وجه الله
الظاهر عن كل الجهات المشرق على ظلمات الانيات والطالع عن
مطلع الاشارات على اهل السبحات لاظهار التعينات وهو المراد
بالحقيقة التي لا تعرف الا بعد كشف سبحات الجلال وقطع طرق
الاشارات وهو المدينة التي من دخلها على حين غفلة من اهلها
يجد ما فيها من الكمالات مضمحلة بعد ظهور نور الذات وهو الذي
لا يعرف كنهه ولا يجهل ظهوره ولا يوصل الى حقيقته ويبلغ الى
الكل حجته وهو الباب الذي باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله
العذاب وهو من الاعراف التي لا يعرف الله الا بسبيل ولا بفهم
وهو في مقام الجمع هيكل الربوبية وفي مقام الفرق ظاهر بالعبودية
من عرفه بالنورانية عرف الله ربه بل معرفته عين معرفته جل شأنه
ولنا مع الله حالات هو فيها هو وهو هو الا انه هو وهو هو وهو بلغ
الظاهر بكل الامثال فهو قائم مقامه في العوالم اجمعها في الاداء ما افترض

حتى

حتى ظهر ان لا اله الا هو وهو الذي لا فرق بين الله وبينه الا
انه عبده وخلقه بدؤه منه وعوده اليه عضده وشهيده وحافظ
وراد فيه ملاء سمائه وارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو وهو الذي
ظاهره امامة ووصاية وباطنه غيب ممتنع لا يدرك بل هو ممسوس
في ذات الله فتعالى خالقه ورازقه ومميته ومحييه هو الله السلطان
القدير القوي الملك المجيد الفرد الحميد لا اله الا هو المبدئ المعيد
ومن الاسرار الظاهرة في نفسه سر قول ربه لما يريد كن فيكون
وان الله ربه عالم بما كان وما يكون فهو اية الله وظهوره ونوره
وبروزه وصفاته وصراطه وهو الظاهر بسلطانه وهو المبعوث
على الكائنات بشرائع التكوين فلولاه ما لبس خلعة الوجود شيء
وما تحلى بحلية الكمال شيء فكل كمال دون كماله شبح كماله وكل
جمال دون جماله شبح جماله وكل جلال دون جلاله شبح جلاله
وكل حيوة دون حياته من عين حيوته وكل علم دون علمه من ينبوع
علمه وهو المسئول عنه الذي اجاب بلسانه محو الموهوم وصحو
المعلوم انما سواه كسراب في جنب وجوده وهو الذي لا يرى
في الجهات سوى جماله ولا يرى في الوجوه الا وجهه ولا يشاهد
في الاشياء الا نوره ولا يسمع من الالسن الا صوته اذ انه هو
نور الله نور السموات والارض وهو المشكوة التي فيها مصباح

الاحدية في زجاجة الوحدة التي انها هي بنور ابنيتها كانها كوكب
دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة تنبت في ارض الهوية بماء
الازلية وانها هي لا شرقية ولا غربية مقدسة عن الحد والجهة
ومنزهة عن النهاية والبداية يكاد زيتها يضيء من فرط القابلية
والاستعداد ولو لم تمسسه نار الغيب بسر الايجاد انها هي
المشية التي خلقت بنفسها وخلقت الاشياء بها نور على نور
من نور في نور ليس وراءه نور يهدي الله لنوره بنوره من يشاء
من اهل التقوى والاخلاص الذين لا ينظرون الى شيء الا ويرون الله
قبله وبعده ومعه ويرون ظهوره في كل شيء مقدسا
عن ذكر نفس الشيء ويشهدون نوره بعينه التي لا تنام و مضروب الله
الامثال للناس ليجذبهم بها الى مقام الفناء فيه والتجلي سبحانه
حتى لا يشاؤا الا ما يشاء ولا يريدوا الا ما يريد والله بكل شيء
عليم هو الله لا اله الا هو الازلي الابدي الدائم السرمدي وهو الله
القوي المتين وان الله جل سلطانه وعلى برهانه وعظم شانه
جعل نفحات قدس توحيده ظاهرة عن مهب فيضه وروحات
انس تجريده نافحة عن محل ظهور نور وجهه لعبيده ليجذبهم
بها الى سماء قدس عزه وجلاله ويقربهم الى كرسي صمدانيته لمشاهدة
اسرار جماله وجعل نسمات هواه عن كل الاقطار باهرة وفوحات محبته

عن جميع

عن جميع الاستار ظاهرة لئلا يحتجب من يريد لقائه عن كمال
الصعود اليه والانجذاب بنفحات قدسه لديه كي يخرق الاحجاب
بنور الانجذاب ويرق رقائق الاستار التي منعته عن الورود في
بيت الجلال والوفود على مقاعد الاتصال بعد اضمحلال مساكن
الانفصال لئلا يقول احد ان ارسلت رسولا لكنت من المهتدين
فانه رسول رب العالمين في مقام التكوين والتشريع فله الحمد
اظهر اظهر بتجليه الذاتي والصفاتي والافعالي والاسمائي و
الامثالي والاثاري والاياتي من كل جهة لاهتداء من يتوجه اليه
بنور الوجه وانار بضياء سناء ضياء عزه على حقائق الموجودات
ليدل عليه من اراد العلو عن مهالك التعينات والسمو عن مهاوي
الاشارات والارتقاء عن مهبط الطبيعة الى الرتبة الرفيعة مذل
العشاق بنور الجمال الساطع على الافاق الى مطلع الاشراق و اخذهم
بيدي جوده الذي لا سبب له سواه وكرمه الذي لا علة له دونه
اليه ومكنهم بالاطمينان والرضاء لديه فصاروا بذلك مظهر
الحي الذي لا يموت ومهيمنين على الملك والملكوت فهم مرايا السلطان
الذي لا يزال ومجالي الملك الذي لا يزول والى هذا اشار صاحب
السر المكنون والرمز المخزون المصون طلعة الهوية وجمال الصمدانية
وجلال الكبرياء والعظمة وهيكل السبوحية وظهور القدوسية

وجد الربوبية وحقيقة التمجيد بقول رحذب الاحدية لصفة
التوحيد فان السالك الى الله والمنقطع عما سواه اذا وصل الى
هذه المرتبة ورفع النقاب عن تلك الطلعة فجلس على كرسي الرفعة
واستوى على سرير القوة والقدرة واستقر على بساط الامن و
الوحدة ورأى جمال الحق لعيانه ببصيرة قلبية يشاهد طلعة
الحق الظاهر في هيكل شمس الحقيقة ويقول بلسان حاله بجميع ذرات
وجوده في غيبه وشهوده في ثناء مقصوده ومعبوده فتبارك الله
احسن الخالقين هو الله الاحد الفرد الحي القيوم الملك الحكم العدل
القدوس لا اله الا هو الرب العلي العظيم وان الانسان بعد نزول
روحه القدسي العيني الالهي عن مقام القدس والتجرد الى مقام التعين
والتحدد وعن حق العلو الى مقعد الدنو احتجب عن درك نور الذات
باغطية الكثرات وحجب التعينات واستار الانيات فغرق في
بحار الغفلة والبعد وعمي في مهاوي التعلق ومهالك التعين
فاحتجب بما هو الموهوم عن جمال المعلوم ونور طلعة القيوم و صار
سباحا في طمطام الانانية ويم الامال وسياحا في بيداء الهوى
والاماني وصحاري سوء الافعال والاعمال فغفل عما يليق بربعا
لا ينبغي لعلو رتبته فابتلى بالجهل والغرور وغرق في لجة الغضب
والشهوة والغرور ورضي بسرور دار الفناء عن نعيم يوم النشور

وكلما

وكلما تفضل عليه ربه بارسال الرسل وانزال الكتب وتشريع
الشرايع وبيان طريق الطاعة والعبودية اعرض وادبر وتولى
واستكبر واعترض ونفر وكذب انبياء الله فطغى واغوى وكلما
دعوه الى الله ما اقبل اليه وقال ما انتم الا بشر وكلما نصحوا
جعلوا اصابعهم في اذانهم وكلما وعظوا قالوا في قلوبنا غلف
ولذلك ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة
ولهم عذاب اليم ولكن قليلا من الناس استجابوا لامر الله واحكامه
واطاعوا رسله فاقبلوا بقلوبهم الى قبلة هياكلهم وتمسكوا
بحبل ولايتهم ومحبتهم واقتدوا باولياء الله الموصين الذين
لا ينطقون الا عن لسان الله ولا ينظرون الا بعينه ولا يتفوهون
الا بذكره وثنائه وتوحيده ويعلمون الناس طرق الوصول
اليه وسبل الوفود عليه والورود على بساط انسه والدخول
في بيت قدسه فاعتصموا بحبال محبة هذه النفوس القدسية
والانوار الانسية والاشعة الالهية الذين هم معادن الرحمة
ومكامن الاسرار ومخازن العلم ومشارق الانوار فطافوا
حول حرم ديارهم واحرموا الكعبة ارشادهم ولبوا حين سمعوا
نداهم واجابوا حين اصغوا دعوتهم واستلموا حجر اسيهم وطافوا
سبعة اشواط حول بيت جلالهم وصلوا المعراج وصالهم وسعوا

بين صفا صفاء قلوبهم الى مروة مرائية عيوبهم وهرولوا بين
علمى طاعتهم وولايتهم وقصروا شعر الانية بمقراض الانقطاع الى
وماكان ذلك كله الا بعد الغسل بماء الفناء فمنهم الذى هو عين
الفناء فى الله بارئهم ولبس رداء الكبرياء وازار العظمة بالبقاء
ببقائه الذى هو عين البقاء ببقاء الله ربهم فى يوم التروية
بماء عرفانهم والبيتوتة فى منى قربهم ليلة عرفة معرفتهم والوقوف
فى عرفات الاعتراف بولايتهم بعد ضحى يومها الى غروب للاهتداء
بنور هدايتهم والوقوف بمشعر الاستشعار بآيتهم لربهم بين طلوع
فجر ظهور صبح هيكلهم وشمس حقيقتهم ورجعوا الى منى القرب
يوم عيد وصالهم ورموا بجمرات التوسل والتوكل والانقطاع
والصبر والشكر والقناعة والرياضة ثم بجمرات الطاعة و
العبادة والخضوع والخشوع والاقبال والايمان والحضور
ثم بجمرات الانقياد والتقوى والفناء والشوق والوله و
الرضاء والتسليم ابليس وساوس النفس الامارة التى تدعو الى البعد
عنهم فقربوا حق بان نفوسهم بعد سوق الهدى الى محضر عزهم
وجلالهم والرجوع الى مكة قربهم ثم ما كانت هذه كلها الا
بعد عمرة الاقبال الذاتى اليهم عن ميقات عهود ولايتهم
ومواثيق محبتهم بعد الغسل فى ماء ارشادهم وكمالهم
ولبس

ولبس رداء الاقتداء بهم وازار ستر عورة الانية بالطاعة لهم
والتلبية بعد اصغاء دعوتهم والورود على حرم عرفانهم بعد
الاحرام الى حريم كعبة مودتهم وترك ما حفوا عند سلوك سبل
توحيد بارئهم والورود على مسجد الحرام محل ظهور نورهم
والطواف حول اركان بيت جلالهم وتكبير فناء ما سواهم
حين ظهور نور عظمتهم واستلام حجر سواد اعلامهم والقيام
لدى باب ارشادهم والصلوة فى مقام خليل حبهم الذى كسر
اصنام مبغضيهم والسعى بين صفا صفوتهم ومروة مودتهم
والهرولة بين علمى امامتهم وبابيتهم والتقصير بقطع شعر ما سوى
معانيهم للاحلال لادراك مقام بيانهم فبعد ذلك كله هتكوا
الستر ستر الانية لغلبة السر سر الاحدية فشاهدوا انوار
حقيقة احام زمانهم بعينه التى انما هو عين الله الناظرة
وقامت قيامتهم واشرقت ارض بعينهم بنور ربهم فحينئذ
من الله على هؤلاء المستضعفين فى ارض الاشارات وجعلهم
ائمة يهتدى بهم فى ظلمات المهلكات وجعلهم الوارثين لملك
البقاء وجنات اللقاء وحينئذ سيرت جبال انياتهم الى
مقام الامكان وانشقت وانفطرت سموات حجبات انفسهم
بظهور حقيقة سيدهم فى حقيقتهم وانتثرت كواكب عمائهم

ومداركهم وافهامهم واوهامهم لبروز نور الكشف والعيان
والشهود والعرفان عن مطلع سرهم وكورت شمس قلوبهم
بعد انشراح الصدر بطلوع ضياء الحق عن غيب فؤادهم و
انشق قمر طبيعتهم بتجلي الرب على حقيقتهم وسجرت علومهم
الوهمية باشراق نور العلم الرباني عليهم وزلزلت ارض
قابليتهم لعظم امر مولاهم واخرجت اثقال عاداتهم فحينئذ
نفخ في صور هويتهم نفخة الحيوة الابدية بعد نفخة بها يموتون
لدى مشيئة هاديهم التي هي عين مشيئة الله وارادته التي
هي عين ارادة الله وقدره وقضائه واذنه واجله وكتابه التي
هي عين قدر الله وقضائه واذنه واجله وكتابه فظهرت ملائكة الله
للسؤال عن حجية من هو مظهر نفس الله بينهم وظهور الرب منهم
وظاهر الحق والحق الظاهر عليهم وحينئذ يقومون للحساب
ويمرون على الصراط ويوزن اعمالهم بميزان القسط فيدخلون
جنة الايمان بالله واسمائه وصفاته واياته وامثاله الجنة التي
يبقى ما فيها بامر الله وهو غني عما فيها وان من فيها ليسبحون
بحمد ربهم في كل حين وقبل ظهور الحين وبعد اضمحلال الحين
وليوحدون الله بارئهم في كل شان وقبل بروز شان وبعد
فناء كل شان وان هذه الجنة العالية الرفيعة السامية القدسية

والروضة

والروضة الجليلة القديمة الازلية الابدية الدائمة السرمدية
الجنة الثامنة مقام النفخ عند تموج لجة بحر الاحدية وطمطام
يم الصمدانية الجنة العليا القصوى التي انها هي جنة المأوى
لن تدخل فيها نفس الا وانها لتقولن من عند ربها باذن ربها
ومن لسان موجدها بسر ابديتها لمبدعها وصيرورة القلب
الذي جعل الله في هيكلها عرش صانعها وورودها على مقام
تسمع وتبصر بالله خالقها ورازقها ومميتها ومحييها وتقربها
الى الله بالنوافل التي توجب ان يحبها سيدها ويصير سمعها
ويدها ورجلها ولسانها الذي ينطق بانني انا الله لا اله
الا انا المهيمن القيوم فسبحان الله عن كل وصف سوى ما وصف
به نفسه وعن كل ذكر سوى ذكره له هو الله لا اله الا هو القدوس
المنزه المتعالي المتعظم الكبير الجليل الفرد الواحد الوتر الصمد
العزيز المقدوس وان الله تعالى لما افاض فيض الوجود على
الموجودات وخلع الاشياء بخلع التحقق في الذوات بعد انعدام
الاثبات صار الكل مرايا جماله الانور وتجلى وجهه الازهر
الاظهر فدلوا عليه بصورها وموادها وطبائعها وحقائقها
لان الكل ايات احديته وظهورات صمدانيته ودلالات عظمته
وتطورات فيضه وفضله وموهبته وتجليات ذاته واسمائه

وصفاته وشهادات ربوبيته وعلمه وقدرته وحكمته فاودع
فيها حقائق صنعها وسوانح تدبيرها وجواهر تقديرها
فالكل هياكل التوحيد ودلائل التفريد وبروزات اثار التمجيد
والكل بالسنة حقائقها ناطقة بثنائه مشيرة الى شهود نعمائه
وبالاتقان الظاهر من الصنع فيها والحكمة المودعة فيها انبأت
بذواتها وانيائها وتعينها بان الله ربها مقدس عن مجانستها
ومنزه عن مشابهتها ومتعالى عن مماثلتها وانه هو يعلو
انيته وسمو صمديته اعظم من ان يقترن بشيء منها او ان يتخذ
بجهة من حقائقها او ان يحل في ذات من ذواتها واجل
من ان يتصل شيء منها به او يصل جوهر من جواهرها اليه وارفع
من ان يدرك اعلى مراتبها واسنى مقاماتها اكنه حقيقته
وهي مع ما هياتها التي انما هي مجعولة لربها الذي جعل الظلمات
والنور والظل والحرور ظاهرة باحسن تصوير ومصورة باتقن
تدبير ومدبرة باوفق تقدير وواقعة في محلها المناسب لها
الذي لا يليق دونها ولا ينبغي غيره لها وهو مقتضى الحكمة
المقتضية لايجادها والمصلحة الداعية الى ابداعها وان
ذلك بخفائه عن الافكار وعلوه عن وقوع الانظار قد اشتبه
على اكثر الحكماء حتى احتجبوا عن ادراك مجعوليتها ووقعوا
في اشكالات

في اشكالات ممتنعة حلها مع ظهور عظم القدرة في جعلها
والمتية الخفية لدى اشراق نور الوجود عليها اسبابها
المودعة من ينصدر منها وما اظهر وقوع كل منها في موقعها [اوقعها]
وما ابين كون كل منها على اتم وجه واكمل طور واعلى طراز [وابهى]
صورة وارفع محل واحسن مورد واعظم مقام واكرم مقر [ممكن]
في حقها ولا يكون ذلك الا بايجاد باريها ومشية موجدها
وارادة صانعها وابداع مبدعها واختراع مخترعها و
انشاء منشئها الذي بامره قد تحققت المتحققات و[بقضائه]
قد تدونت المدونات وان الله جل مجده وعز قدسه وعظم
شانه جعل الانسان بجامعيته للعالمين وبرزخيته بين الكونين
وطيرانه في هواء القدس وفضاء القرب بجناحيه وسيره
في مجبوحة الامكان برجليه وكونه ذا جنبتين
وملتقى الخليجين والمخلوق من المائين احدهما عذب فرات
سائغ شرابه والآخر ملح اجاج مختارا مريدا من بينها مصدرا
للخير والشر ومدركا للقبيح والحسن دونها ومع ذلك ما
احسن صورته الجامعة لصور الكائنات باجمعها حتى يعد
صورة بانيها وما اعظم روحه المتعالي عن مراتب ما سواه حتى
نسبه الى نفسه بل يليق ان يعد احسن هياكل التوحيد

هيكله لولا عدم الفرق والتفاوت في خلق الرحمن فهذا
الهيكل وسائر الهياكل اشرق عن مطلع ضياء الله وانار
عن افق سناء الله عليها نور الله المشرق عن صبح ازلية
ذاته فتمت وثبتت وتحققت وتكونت وبرزت واستنارت
واستضائت واستحكمت واشارت الى منير وجودها فظهرت
منها اطواره ولاح عليها انواره وما احسن كلام سلطان
سرير الولاية في بيانه نور اشرق من صبح الازل فيلوح على
هياكل التوحيد آثاره وهذا نور الوجود المنبسط الذي هو منبسط
العام البسيط والفضل التام المحيط الذي هو ايضا مجعول بجعل
ذاتي من دون ما عرفه جمع آخر من الحكماء واشتبه على كثير من الطائفة
الاولى التي سبق ذكرها فزعما منهم انه ظهوره بصورها وتطوره
بشئونها وعروض تعيناتها عليه وكذلك اشتبه ذلك على
الكثير العرفاء تعالى الله عن كل ذلك علوا عظيما هو الله خالق
كل شيء مفيض الوجود من فيض سحاب الجود ومخلع الذوات خلع الاميات
بخلع التكوين هو الله لا اله الا هو خالق كل شيء وهو الملك السلطان
القدير وان هذا النور نور الوجود ما اشرق الا عن مطلع اشراق
شمس حقيقة ولي الله الاعظم الذي به قوام العالم فهو صبح الوجود الذي
منه اضائت هياكل الغيب والشهود وان نور وجود ما سواه في
غياهب

غياهب تعيناتها وظلمات انياتها وليالي ماهياتها ودهماء هوياتها
كالسراج المنير لسر الابداع وان اعظم اشباح هيكله ارواح
في لجج الاكوان وبحار الامكان فذاته مشاعر من تصور شبه
صورته ومداركهم وافهامهم وعقولهم وانها سراج يتنور بنوره
هوياتهم وانوار هذه السرج ما ظهر في الذين شايعوه بلمعهم شعاع
نوره وهو من اشرق له صلوات الله وسلامه عليه الطف السراج
فقد طلع الصبح فانه سلام الله عليه حقيقة الحقائق يليق نور
وجود ماسواه بل نور مشاعر من دونه ومداركهم وافهامهم
وعقولهم بل الانوار الظاهرة في مشايعيه بالاطفاء عند طلوع
صبح وجوده بل انها هي باسرها معدومات لديه وهو بنفوذه
شاهد على من ذاته الله الذي اظهر الاشياء كلها من فاضل

منيضه هو الله الوتر الحق الواحد القيوم
لا اله الا هو المهيمن المتعالي السلطان
المقتدر الفرد المدبر الملك
الجليل العزيز الجبار
رب العرش العظيم
والحمد لله رب
العالمين

(صورت رسالهٔ دیگر حاجی میرزا احمد کرمانی)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تکبیر و تهلیل سزاوار احد
احد فرد صمدی است لم یلد و لم یولد که مبرّا از حد و عد بوده
و خواهد بود نشناخته است او را بکنه ذاتیت و هویت و
حقیقت کینونیت هیچ نفسی و نخواهد شناخت او را چنانکه
شایسته عرفان او است کسی از اولین و آخرین با اینکه ظاهر
و باهر است در کل شیء و از کل شیء آیات احدیت و صمدیت
و قاهریت و قادریت و قیومیت و علم و حکمت و احاطه و فردانیت
و جلال و جمال و کمال و جبروت و سلطنت او و مقدس و منزه
و متعالی و ممتنع است از سر و خفا ظهور و جهر و طلعت او ظاهر
فی بطونه و خفی لشدة نوره وبطن فی ظهوره و هو بکل شیء محیط نیست
موجودی الا آنکه متجلی است در او شمس وجه او و متعالی است
از اقتران بدو زیرا که ماسوی خلق شده مشیت و
اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب او و مقبوض است
در قبضه قدرت او و بعید است از ساحت جلال و بساط
قدس عز مجد ازلیت و ابدیت و اولیت و آخریت او کمال
توحید نفی صفات است از او جل شانه و عظم کبریائه

و علی

و علی بهائه و تقدست اسمائه و احاطت آلائه زیرا که صفت
و موصوف شاهدند بمغایرت و اقتران و اقتران دال است
بر حدث و حدث دلیل است بر عدّت و عدّت دلالت کند بر تثنیه و
تثنیه روایت نماید از تجزیه و تجزیه حکایت از جهل واصف
و جهل مؤدی شود باشاره نموده در حیزی تا محاط گردد
و نباشد بر حیزی تا از او جائی خالی ماند کائن است
نه از حدث موجود است نه از عدم با هر چیز است
نه بمقارنت و غیر هر چیز است نه بمزایلت در ملک
دائم و مخلوق بسوی مثل خود منتهی و منتهم و طلب او
او را بسوی شکل خودش الجا کننده دلیلش آیاتش و
وجودش اثباتش دلالت نموده ذاتش بر ذاتش و منزه
و متکبر است از مجانست و مشابهت و مشاکلت و مماثلت
مخلوقاتش و جلیل است از ملائمت و مناسبت کیفیاتش
سبیل بسوی او عظم شانه و علی برهانه مسدود و طلب
او تعالی ذکره و تقدس مجده مردود عین او را در بساط
قدس قیومیت و هیمنت و جبروت و عظمت و سلطنت و جلال
و کمال و ازلیت او راه نیست چه جای آنکه بدو واصل یا متصل
گردد بلی آنانکه کشف سبحات جلال نمودند بدا اینکه

اشاره او کنند از حقیقت معرفت او که در حد وسع ایشان
مقدور و مقدر نموده توانند بمرآئیت بجوه پرند و علی حین
غفلة من اهلها داخل مدینهٔ عرفان او کما ینبغی لشانه کردند
و این نیست مگر بمحو موهوم که ماسوای ذات و صفات و
اسماء اوست تقدس و تعالی و صحو معلوم که ظهور نور
هویه و دائمیه و سرمدیته و بقاء و دوام آیات و ظهورات
و تجلیات و اشراقات و لمعات و شعشعهٔ وجه منیر
حضرت بهی اوست تعظم و تکبر و تعالی و تجبر و نرسیده و
نخواهد رسید نفسی باین مقام اجل ارفع اقدس اعلای امنع
مگر بجذب احدیت که از نفحات قدس روضهٔ هویت و
طمطام صمدانیت اوست تا حجب را خرق و ممزق نمایند
بنور انجذاب خویش و بوصف توحید آشکار آیند
و این نیست الا بتوفیق احباب رفیقه مانعه از ورود
در هیبت جلال و وفود بر مقاعد عزت و اتصال بعد از
اضمحلال مراتب انفصال زیرا که برای اوست عز و جل مسالکی
شرائب مخصوص اولیاء او که چون آشامند بطرب آیند
آنگاه در طلب جمال شوند و بیابند و بشناسند و بوجد آیند
و دوست دارند و عاشق شوند و واصل گردند و متصل
شوند

شوند پس از آنکه ذائب و طیب و خالص شده باشند
و چون متصل گشتند نیست فرقی میان ایشان و حبیبشان
و نیست این وصول و اتصال مگر بدانچه تعبیر کرده
در نفوس ایشان از انچه تجلی فرموده برای ایشان با ایشان
تا مشرق شدند و آنرا طالع نمود پس متلألاء گردیدند
پس در حقیقت و هویت ایشان مثال خویش را القا نمود
و از ایشان افعال خویش را اظهار کرد چه کل مظاهر مشیت
و مجالی طلعت احدیت اند در اینمقام هتک ستر نمایند
زیرا که ستر غلبه نموده و چون مغز و لب رقت گردیده
قشر شکستن آغاز کرده آنگاه باهرات تجلیات و ظاهرات
لمعات او را بنگرند و در مقام لا یری الا الله و اسمائه و صفاته
وارد گردند و چشم ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده
و معه را گشایند و سر لطیف نحن اقرب الیکم من حبل الورید را
ادراک نمایند و ثمره از حقائق مکنونه مخزونه مودعه در صدف
و هو معکم اینما کنتم را بیابند و اندکی از جواهر و لئالی و درر
ثمینهٔ مخزن عزت مجد و نفخت فیه من روحی را بدست آورند
و رقائق دقائق حقائق و شقائق حدائق ایمانی را
فثم وجه الله را ملتقط شوند و بر سریر قدس و کرسی ایقان

ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
مستقر و مستوی کردند و در جنت اعلی اقصای ابهای
متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی
تکون الآثار هی التی توصل الیک وارد شوند و در فردوس
خلد و ریاض بقاء و مقام لقاء قدم نهاده عمیت عین لا تراک
و لا تزال علیها رقیبا بر آورند و نغمه حضرت صفقة عبد لم
یجعل له من حبک نصیبا بسرایند آنگاه نور مشرق از صبح
ازل که آثار آن بر هیاکل توحید لائح است طالع و لامع
و مشعشع و ساطع گردد و کوه فؤاد را مانع و حائل که حجب
انوار لاهوت عماء احدیت است مرتفع و مندفع آید و ملکوت
و جبروت اسماء و صفات در وراء ماند بی آنکه خلف
و امام و وراء و قدام از میان برخیزد و ایمان و شمائل
زائل شوند و وسائط و دلائل رابط و حائل نباشند و وسائل
نگردند حق مسائل و مسائل شود و ضجه و نوحه و مسائل از
مکمن لا یری فیها نور الا نورک و لا یسمع صوت الا صوتک
پدیدار آید و جز حق عز و علا و تقدس و تعالی را مائل
و سائل نگردند و بمقاصد و مطالب واصل و نائل شوند
بصر بصیرت باز شود و ضیاء هدی و نفی در لمعان و سناء
آید

آید سراج انیت و نفسانیت و تعین و تحدد و علم و عقل
و مشعر و مدرک و جهت و نسبت منطفی و صبح نور و ظهور
و بقاء و لقاء طالع گردد اثنینیت که از لوازم عالم بعد است
برود و شمس حقیقت و احدیت از افق کل شیء
و مشرق کل نفس و مطلع تمام ذرات طالع شود بنوعیکه همه
کائنات و جمیع ممکنات و تمامی موجودات را مظهر ذات
و مظهر اسماء و صفات بینند و نقطه ربوبیت را در تمام
دوائر دائره و سائره مشاهده کنند و مظهر نفس الله را که
در کل عوالم قائم مقام او است در رداء بنفسه شاهد گردند
شاهد گشته گردند و عارف شوند و دانند که با او لا اله الا هو ظاهر
او است مشیت اولیه و او است اراده ازلیه که هم او است الخیر راجع
الی الله است راجع باو است و الخیر راجع باو است راجع الی الله
و الخیر راجع الی الله نیست راجع باو نیست و الخیر راجع باو نیست راجع الی الله نیست
و برای او دو مقام است مقامی که جز از خدا ناطق نشود
و مقام نفس او که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مشرق
ذکر و مطلع امر و منبع میاه علم و حکمت و موضع بروز انوار
و اسرار هویت و محرک عالم امکان و کثرت و قطب دائره غیب
و وحدت است نبوده برای او شبیهی و مثلی و ضدی

۲

وندی و نخواهد بود برای او شریکی و نقیضی و ظلی و او است
عارف نیست و مانند ذات اقدس احدیت از ادراک و عرفان
و بلوغ عقل و افهام و وصول مشاعر و مدارک و اوهام متعالیست
و در هر رتبهٔ تا ابد از برای او جز حکایت و روایت از حق متعال
مقدس از وهم پدیدار نه و او است که در کل شئون مرآت الله است
و مادون او از مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای او بوده
از مرآت اولیه که مظهر مشیت اراده و اول من امن بنقطه
حقیقت است تا ادنی ذره که در ظل او ساکن باشد بجای عالی
مراتب معرفت شمس حقیقت و نقطهٔ ربوبیت ایمقام اعز اجل
ارفع است که او را باید بشناسند چنانکه در این رتبه حذار الجدا
عارف شوند و چون از این رتبه تنزل نمایند ابهی دلیل و اقوم
سبیل عرفان او است با آیات نازلهٔ از سماء مشیت او که
آیات الله است و ماسوی در جمیع شئون و تمام مراتب از
اتیان بمثل او عاجز و قاصرند اگر چه در مقام صورت و ظاهر
عبارت باشد لکن ستتر از اینکه کلام الهی دارای روح حق
حیوان است و خالق شیئ است با اصالت منزعه آیتیت و حجیت
زیرا که در هر دور از ادوار عالم که مظاهر کلیه الهیه که شموس
حقیقتند و بقیاصشان قیامت قائم کردد ظاهر شوند

مرایای

که در رتبهٔ اولی کلمهٔ علیای حق جل ذکره و بعد بانجم درا و است

مرایای از علیین و سجین و اثبات و نفی که حاکی و راوی
از ایشان باشند و شبح شمس طلعت ایشان را باتمام آثار
و ظهورات حاوی کردند ظاهر شده و مطلع انوار و مشرق
آثار شوند و مثل این مثل آب صافی و بلور صافی است
که چون با شمس سماء مواجه شوند عکسی از آن در ایشان ظاهر
آید چنانچه در کل ادوار عالم امثله ظاهر بوده بحکم در
مرایای جزئیه نیز امطلب را توان شاهد شد چنانکه
بعد از غروب قمر ولایت در افق غیب از هیکل کاظمی سلام الله
علیه لبس مرایای او که از جمال ذات حروف السبع روح من فی
عوالم الغیب والشهود فداه معرض بودند در تمام آثار ظاهره
از سیدنا الکاظم علیه بهاء الله حاکی و راوی شدند چه علوم
عالیه و چه تصرف در نفوس خلائق و جذب قلوب و مانند آن
و هکذا بعد از غروب شمس حقیقت مصطفویه و طلعت محمدیه
علیه و آله الصلوة والسلام نفوس مجیبه حتی معاویه علیه
الهاویه حکایت از آن طلعت قدم و اسم اعظم و هیکل اکرم و ظهور
اتم نموده دال بر او آمدند چنانکه مکاتبات او با حضرت مجتبی
سلام الله علیه و سایر حکایات او بر این معنی گواه صادق است
این نفوس که دعوی شمسیت نکردند و اما اشخاصیکه بدا عهد

این رسید قیام نمودند و کلمات ایشان گرده و جمعیت بسیار
گرد آوردند نیز در تواریخ مسطورند حاصل آنکه شمس حقیقت
و نقطهٔ ربوبیت همیشه در زمان فترة و جاهلیت ظهور فرموده
تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای اینکه آثار و انوار او
مقتبس از شمس قبل است نتواند و لم یزل سنت الله بر این جاری
بوده و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا
کذا شئ از اینکه هر گاه مظهری که سبیل الی الله است چه
بشمسیت و چه بمرآتیت اولیه که بنص خاص ثابت باشد همان
رعیت ظاهر او مرجع و ملجاء خواهد بود زیرا که یا بشهادة الله
در آیات ثابت یا بشهادت نفسیه که شهادت او شهادة الله است
مانند شمس حقیقت و مرآت اولیه او که قائم مقام او است که
خود بآیات و مرآت او بشهادت او ثابت شده و کل بلا مفر
باید ناظر باو و قابل از او باشند هر کس رد نمود مردود
و هر که را متود کرد مقبول است حتی آنکه شهادت او بر شهادت
کتاب الله مقدم است اگر چه مرآت شمس حقیقت باشد که
بنص خاص او ثابت است چنانکه در آخر باب سابع از واحد
سادس بیان بدان تصریح شده و او را نیز کتاب ناطق
و مهیمن بر کتاب صامت خوانده و مثل بامیر المؤمنین علیه السلام
و اولاد

و اولاد کرام آن حضرت علیهم افضل الصلوات اورده که
تا وقتیکه در موقعات نص خاص از ایشان منقطع نشده بود
الخبر طبق اوامر ایشان واقع شد لله بود و بعد از انقطاع
نص خاص الخبر طبق کتاب الله واقع شد لله بود پس از آن
فرموده حال هم بعد از غروب شمس حقیقت تا وقتیکه نص
خاص منقطع نگشته الخبر واقع شود لله است و بعد از انقطاع
نص خاص الخبر طبق بیان واقع شود لله است این است حاصل
فرمایش آن مشرق آیات و خلاصه اش آن است که تا
منصوص بنص خاص باشد چیزی که طبق اوامر منصوصه او واقع
شود لله است اگرچه مخالف ظواهر کتاب باشد و هر گاه در
زیارت جامعه دور قبل و زیارت جامعه نقطه اولی
روح من فی لجج القدس و الجبروت و من فی بحار الملک و الملکوت
فداه تدبر رود حقیقت این معنی علی ما ینبغی ظاهر شود
و اما الخبر در کتاب صد کور است که سائل از شیخ مرحوم علیه السلام
این کلمه فرا رسوال نموده و بعد از جواب کلمه کاف در حق او
فرموده بعد از ثبوت امر قائم روحی فداه و انقضای زمان
امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام بوده چنانکه در
بیان هم امر مبرم من یظهره الله تعالی شأنه بر صاحبای بیان نیز

بعد از ثبوت امر او همین نحو جاری است و اما ثبوت امر او یا
بتصدیق نفوس مقدسه است که سبیل الله اند اگر در زمان
ایشان باشد یا بعجز ماسوی از ایشان بمثل آیات او اگر بعجز بکیر
سنة الله بر آن مستقر شده در زمان انقطاع نص خاص
وارتفاع حجة بیاینه ظاهر شود و هر گاه در سبیل مدار اکنیم
اقلا با آثار دیگر منصوص بنص خاص از ایشان بمثل آن عاجز شود
ظاهر شود اگر چه این فرضی است محال زیرا اگر آثار ظاهره
از آن نفوس مقدسه که مرآت الله و منصوص و مخصوص بقا بمیئت
در مقام او است آثار الله و مقدس است از اینکه عنوان آثار آن ای
از حق ظاهر شود چنانکه طریق او دهم که تصدیق نمودن او
باشد من یظهره الله را نیز محض مدار است و الا او است ظاهر
من ظهر و من یظهر اگر ملاحظر نا طقیت او از خدا و بذ عز
وجل شود سبحان الله امر اظهر از آن است که محتاج
بیان باشد با وجود این چه بسیار نفوس از صراط الله
لغزیده اند و قلیل من عبادی الشکور
و باید دانست که آثار ظاهره از شمس حقیقت در مقام مراتب
لیس کمثله شیء است مثلا آیات او کن شئونات خلاقیت و سلطنت و
واحاطه و نفوذ و جریان در صورت الفاظ و عبارات هم
بلا مثل

ما احسن بکا هو ... من بظهور من یظهره

بلا مثل و بلا شبه و عدل و بلا انداست که احدی از ماسوی الله
قادر بر اتیان بمثل آیات او نیست حتی در ظاهر فصاحت
و بلاغت کلام زیرا اگر الفاظ قوالب معانی و حاکی از حقایق
مودعه در آنها است چنانکه تمام ما ینسب الی شمس الحقیقة
بلا عدیل است مثلا صورت و سیرت و خلق و خلق و خلقت و حسب
و نسب و غیر آن حتی قیام و قعود و مشی و تکلم و ابحاء مشا سرت او
با هر طبقه از تمام ماسوی ممتاز است و اگر چنین نباشد
ظهور کلی الهی نیست چنانکه در کتاب تصریح باین شده
که اگر چه جمیع شئون بنحوه حقیقت مقطع غیر او است از مثل
و کفو و عدل لیکن در آیات بنحوی است که اگر کل بخواهند
بفهمند بتوانند این است مراد از آنچه سبق بدان اشاره
نمودیم و هر گاه از این مرتبه ترقی کنیم توانیم ادعا نمود که بر حسب
آنچه از قبل ثابت شده در مقابل شمس حقیقت کسی از این
سبیل بر نیامد اگر چه نقد رحبال و عصی سحره باشد در مقابل
عصای حضرت کلیم و اما سجع مصنفه لبی از شأن آیات
خارج بود با اینکه جعل شده باز کردند و اباطیل و مزخرفات
ابو مسیلمهٔ کذاب بر سبیل مقابله نبود بلکه با تصدیق نبوت
جناب مقدس مصطفوی و دعوی نبوت بود نزد در مقام

ردع و ابطال و اگر از تمام اینها صرف نظر نمائیم همین قدر
از احتجاج ما را کافی که بعد از طلوع شمس جمال ذات حروف
سبع مرایائی مواجه با آن طلعت قدم علی تفاوت مراتبهم
شدند چه در زمان او و چه بعد از غروب شمس وجه او
و از هویت آثاری بدیعه ظاهر شد اخیر در زمان اشراق
شمس بودند خود بمرآتیت و شبحیت معترف بودند و نفوسی
بعد هم بعضی از حد خود تجاوز نمودند و بعضی بدعاوی شمسیت
قیام کردند و در نفوسی تصرف نمودند چنانکه الکوثر مدعیان
مظهریت کلیه هستند نهایت آنکه بعضی تصرف الشأن
بیشتر و بعضی کمتر بعضی مضمحل شدند و بعضی از ادعای خود
رجوع نمودند و بعضی حال هم در کارند و اصرار دارند
لابد در مقام انصاف ممیزی و میزانی لازم است که ما بین
فرق مرآت و شمس و شبح و شاخص و عکس و اصل معلوم شود
اگر صورت کلمات است ممکن است که کلمات شبح بصورت
کلمات نقطه حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت
و خلاقیت باشد می‌شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت
و خلاقیت آیات او جل کبریائه باشد چنانکه می‌بینیم نفسی
مدعی اگرچه دعوی نفسی است لیکن نفوسیکه مقبل باو شده اند

هم

هم مجذوب اسم نقطه اولی اعظم شأنه و ظهورات
ظاهره از او دید بعضی من حیث لا یشعرون و برخی بگمان
اینکه سفارشات و تاکیدات نقطه حقیقت در بیان
نسبت بمن یظهره الله عز و علی مقتضی آن است که نفسی را
من غیر دلیل بصرف ادعا تصدیق کنند یا آنکه معنی آیات را
نفهمیده بگمان اینکه هر کلام عربی مسجع و مقفی آیات است
یا آنکه بر آثار ظاهره از حضرت نقطه اولیه اطلاع حاصل
ننموده گمان کرده اند که غیر نفسی مدعی صاحب آثاری نیست
چنانکه ارباب غرض شهرت داده اند که بعد از ادعای نفسی
مدعی و رجوع موردن حضرت نقطه تمام آثار از آن حضرت
منقطع شده و حال آنکه از آن زمان الی حال ازید من ان یعد
و یحصی آیات و مناجات و شئون علمیه و خطب و تفاسیر
و کلمات فارسیه از آن مخزن جواهر علم و حکمت لدنیه و منبع
میاه توحید و معرفت الهیه ظاهر گردیده و تمام مدققین
از اولی العلم و محققین از اولی الافئده نزد مشاهده آن خاضع
و خاشع شده اند و اکابر ارباب فضل و کمال و اعاظم اصحاب معرفت
و حکمت و وجد و حال بعجز خود اعتراف نموده چنانکه بر منصفین
علو علم و تقوای نفوس حول منیر بانحضرت از سالف و غابر

و ماضی حاضر پوشیده نیست و بعضی فریب نفس مدعی را
خورده که نوشته‌هاش ملقاء رامی او قائل بود و مانند صبیان
او را تعلیم و تلقین مینمودم و حال آنکه هنوز اهل دور نقطه
اولیه هستند که شاهد بر آن اند که آن حضرت در زمان
کودکی با اینکه امی بود بآیات ناطق شد و آثار ظاهره از آنحضرت
بنظر مبارک حضرت اعلی ارواح المقدسین فداه رسید و مورد
الطاف عنایات گردید که اگر نفسی این نصوص را که در حق آنحضرت
از ساحت ربوبیت نازل شد ببیند بیقین میداند که جوهر
کل عرفان و حقیقت ایمان و ایقان اقبال باو و طاعت اوست
و خطاب مستطاب انک انت الله المهیمن القیوم کافی است
اگرچه نفس مدعی با اینکه بیست سال در بیان تربیت شده بود
و مدت عماری هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال بسیر آثار
نقطه حقیقت و مرایای او و کلمات عرفاء و فصحای عرب و عجم
که بسیاری از مؤمنین و غیرهم میدانند داشته و دارد هنوز
کلماتش قابل اعتنای صبیان بیان که دارای فضل و علم و کمالند
نیست میگوید که من قمیص الوهیت را از هفده از تنم خلع
کرده ام و حال آنکه خود از اتیان بمثل آثار طائفین حول
آنحضرت عاجز و قاصر است و حال اینکه در هر کتب بیان سالها

استفاده

استفاده میکرده و از بعض مؤمنین مثل مرحوم شیخ ابو تراب
اشتهاردی تعلم نحو و صرف می نموده و کتب تاریخ قدماء و نسخ
عتیقه فصحا را از میرزا موسی پسر میرزا هادی جواهری مجوز است
و در زیرزمین خانه مشارالیه انتخاب نموده حفظ میکرد
چنانکه بعد از ادعای نفس مدعی و اقبال همج رعاع بهمین جهت
او را تکذیب نمود و خود میرزا موسی برای یکی از علمای کرمان
که اکنون مرجع مردم آنجا است بعینه همین قضیه را نقل نموده بود
و با اینکه سالها مشق آیات و مناجات مینمود و میرزا آقاخان
می نوشت و بعد از آن می شست و با اینکه کلمات خودش
دلیل بر علوم کسبیه است چنانکه از اینجه در لفظ قناع و در معنی
بسیط الحقیقة کل الاشیاء و در توحید شعر مولوی چونکه
بیرنگی اسیر رنگ شد و امثال آن نوشته در کمال ظهور
این مطلب را میتوان دانست و با اینکه در کلمات خود بسیاری
از عقائد متصوفه را که مردود نقطه بیان روح من فی مواقع
القدس و الجلال فداه و علمای ربانیین که قبل از آنحضرت
بوده اند بوده بلکه عرفاء و صوفیه حقه و حکمای الهیین هم
آن عقائد را مردود شمرده اند ذکر نموده چنانکه رساله هفت
وادی شاهد صدق این دعوی است و با اینکه مکرر

بعض از اجلهٔ ثقات دیده اند که یک صفحه عبارت را در یکماه
تفکر مینمود شتر و حک و اصلاح مینموده و با اینکه اکابر اهل
بیان از ادلاء و غیر ایشان که صاحب دقت نظر و مطلع
از اسرار و حقائق امر بودند همگی تکذیب نفس مدعی را
فرمودند حتی اینکه بعضی را اتباع او بهمین جهت شهید نمودند
اگرچه گاهی متمسک ببیان میشود که فرموده مرایای بیانیه
محتجب از او میشوند و هیچ رعاع بهمین کلام که معنی آن را نفهمیده اند
قناعت نموده اند و ندانسته اند که این مرایا نیز منصوصین
بنص خاص اند بلکه آنان اند که بعد از ارتفاع شجرهٔ بیان
در زمان فترت و جاهلیت مقتدای عوام خواهند بود چنانکه
در بسیاری از مواضع بیان تصریح شده که از نور بهجت
بیان امتحان میکنند یکی میگوید قاضی بیانم یکی میگوید
شیخ الاسلام بیانم و میفرماید ترحم بر انفس خود نموده
و طول لیل خود را ضایع باطل مکنید و مثل ظهور خود و اعراض
علمای فرقان میزنند و امثال این کلمات الی ماشاء الله مثل
اینکه بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و از منزل آن
محتجب میمانند یا اینکه جدران بیت الله و مشاعر حروف حی را
با بهترین طرز مرتفع نموده و از نفسیکه بکلمهٔ او کل خلق شده

معرض

معرض میگردند یا اینکه اطفال خود را احترام کنید لعل پدر
و مادر من یظهره الله باشند یا اینکه اگر بعدد اسم الله الاغیث
رسد و ظاهر شود کل داخل شوید و اگر بعدد مستغاث رسید
بدانید که فضل خدا از شما منقطع نشده و اگر نفسی بقدر
تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید در نار بوده
و همچنین امثال این فرمایشات که از حد عد و احصا بیرون است
و اگر گویند ببیان و ما نزل فیه نباید محتجب شد این در صورتی است
که کذب نفس مدعی بشهادت کسیکه شهادتش شهادة الله است
محقق و معلوم و متیقن نباشد و دیگر اینکه با آیاتیکه کل از
ایشان بمثل آن من جمیع الوجوه عاجز باشند ظاهر شود علاوه
بر اینکه معنی این کلام را باید از کتاب ناطق که مهیمن بر
کتاب صامت است و مبین آن است استفسار نمود و آن
در این زمان منصوص بنص خاص است و بعد از انقطاع
نص خاص دیگر کتاب ناطق نیست الا من یظهره الله که بعد
از انقطاع نص مرجع کتاب است و بشهادت خود کتاب یکباب
از واحد ثانی نباید محتجب شد و اخبار از آخر باب سابع از واحد
سادس نقل نمودیم در اثبات این مدعا کافی است که امروز
مرجع تمسک ازلیه است نه اوراق بیان و قطع نظر از تمام

الخبر احتجاج بآن ننموديم هرگاه در اين مطلب که اينجا
اشاره بآن مينمائيم کسی تدبر نمايد کذب نفس مدعی را
يقين خواهد نمود و آن اين است که مثل من يظهره الله نسبت
بنقطه بيان مثل نقطه بيان است بنقطه فرقان و نقطه
فرقان نسبت بحضرت مسيح و آنحضرت نسبت بجناب کليم
وهکذا الی ان ينتهی الی البديع الاول يعنی تمام هويات قبلا
ما کان من قبل قائم و هويات حدود و محيط و هويات ظهور کلی
و شمس حقيقت اند و هويت نقطه مشيت و هيکل ربوبيت و
مظهر الوهيت و فردانيت و احديت و واحديت و هويت صاحب
مقام ليس کمثله شیء اند و ماسوای او از اول مرآت مانند يوشع
و شمعون و علی و يحيی مرايای او شده تا الی نفسی که مهدی
هدايت او شده غايت مرآت اوليه حاکی از تمام اسماء و صفات
و آثار و افعال و شئون او است و سائر مرايا علی قدر مراتبهم
از آن شمس حقيقت حکايت مينمايند و مثل مظهر کلی
در عالم کبير شمس و در عالم صغير قلب و در اعداد واحد و
در رقوم نقطه و در دائره مرکز و در کره قطب يعنی چنانکه
در يک سماء دو شمس و در يک هيکل دو قلب و در عالم
اعداد دو واحد و در عالم ارقام دو نقطه و در يک دائره
دو مرکز

دو مرکز و در يک کره دو قطب محال است دو مظهر کلی در
يک زمان محال است و چگونه چنين نباشد و حال اينکه ظهور
کلی و شمس حقيقت در هر عصر و زمان مظهر الله است در
جميع صفات و اسماء که از جمله وحدت و احديت و فردانيت است
لو کان فيهما آلهة الا الله لفسدتا و بايد ليس کمثله شیء باشد
و برای او شريک و شبيه و کفو و ند و عديل نباشد و اين
دستور را در تمام مراتب خود دارا است چنانکه فؤاد او شمس
افئده و قلب او مرکز قلوب و نفس او قطب نفوس و جسم او
قلب عالم اجسام است حتی ذرات تراب جسدی که او بر آن
مستقر و حامل شده بر تمام ذرات بانگ انی انا الله ميزده
چنانکه در کتاب رحيق عمارت صدری که در اصفهان ايوان
مسقفی بوده و عنوان تصريح فرموده تا چه رسد بتراب
هيکل مبارک او فلهذا در يک زمان دو هيکل شمس حقيقت
و دو مظهر الوهيت و ربوبيت و دو ظهور واحديت و احديت
نشايد و اگر گويند نقطه اولی جل شانه در زمان خود رب بود
و شمس بود و نفس مدعی مربوب و مرآت و اکنون بمقام ربوبيت
و شمسيت نائل و واصل آمده جواب گوئيم که رب لم يزل رب
بوده و مرآت لا يزال مربوب خواهد بود هيچگاه شمس

فاقد شمسیت نبوده و هیچوقت مرآت واحد شمسیت
نبوند گشت همیشه اعضا را حیوة از قلب است و هر گونه
عضوی را ترقی از مرتبه خود و وصول بمرتبه قلب ممکن نیز لازال
طائفین حول مرکز جلال دعوی استقلال مردود بوده و
لایزال دائران بقطب احدیه و مدار خواهند از عدل بعید
مینموده رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره مخلوق
ضعیف را ادعای خالقیت نسزد و مرزوق نحیف را دعوای
رازقیت نبرازد و چگونه شاید که فؤاد و قلب و روح
اعلی جل نوره و عظم ظهوره در بدن مرآت از مرایا رحمت
باانکه مرایای ثانویه قدرت تحمل انوار مرایای اولیه ندارند
چه جای انکه روح الهی در هیاکل و سرّ ربانی در جوب پدید
تعالی عن ذلک علواً کبیراً کجا رفت لیله بدر خیره که میان
غروب و طلوع شمس ناچار است نادر زمان واحد شمس
که برهان متین و دلیل مبین استحاله از اثبات نمود پس
لازم نیاید و دعوای ممتنع که عقلاء را مقبول ان نشاید
چهره قبیح ننماید و قناع وقاحت نگشاید مجدد دیگر
الهی از برای مصفهن جز غرض بلکه از برای صاحب هیچ سمع و بصری
نقود دره سینهم در بطلان این دعوی باقی نمانده

لقد

لقد اسمعت لو نادیت حیاً ولکن لا حیوة لمن انادی

والسلام علی من اتبع الهدی وخالف الهوی والردی

قد فرغت من تسویدها فی عاشر شهر ذی قعدة الحرام
١٣٣٨
سنه ثمان و ثلثین و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة

المصطفویة